

هو
۱۲۱

(ضمیمہ ی جلد دہم)

ترجمہ ی فارسی تفسیر شریف

بیان السّعادة فی مقامات العبادۃ

تألیف

عارف شہیر

جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب بہ سلطانعلیشاہ

طاب ثراہ

مترجمان

محمد آقا - رضاخانی و حشمت اللہ ریاضی

نشر سرّ الاسرار

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب: ضمیمه‌ی ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادة جلد دهم

نام مولف: حاج سلطان محمد گنابادی (سلطان علیشاه) رحمته الله

مترجمان: محمد آقا- رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی

ویراستار: سید عزیزالله قائمی طباطبایی

نوبت چاپ: چاپ نخست ۱۸ ذی‌الحجّة ۱۴۲۱ (عید غدیر خم) اسفند ۱۳۷۹

تایپ کامپیوتری: محدثه‌سادات قائمی طباطبایی

تیراژ: ۲۵۰۰ جلد

هدیه ۱۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه‌ی حقوق برای مترجمان محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة البقرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة البقرة

تقدیم به

پیشگاه مبارک

پیشوای عارفان عاشق ولایت

اهل بیت عصمت و طهاره علیهم السلام

پیشگفتار

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا (وَلَيْسَ مِنَّا
إِلَّا النَّسِيَانُ وَالْخَطَاءُ) رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا
حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ
لَنَا بِهِ، وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^(۱)

این مقدمه را در عصر روز ۱۳/۵/۸۱ در بخش مراقبتهای ویژه (سی سی یو) بیمارستان مهر تقدیم سروران و خوانندگان عزیز می نمایم.

وضع بسیار تأسّف باری که به مناسبت چاپ نشدن سورهی مبارکه شعرا در جلد دهم ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السّعادة فی مقامات العبادة پیش آمده است، باعث خجالت دست اندرکاران این ترجمه می باشد.

با نهایت عجز و انکسار و نیازمندی به پیشگاه مبارک مولای بزرگوار جناب آقای دکتر نورعلی تابنده (حضرت آقای مجذوبعلیشاه ارواحنا فداه) و کمال شرمندگی از همه ی خوانندگان

عزیز به ویژه فقرای ارجمند و بزرگوار سلسله‌ی علیّه‌ی نعمت الهیّه‌ی سلطانعلیشاهی، معروض می‌دارد که مشیّت و تقدیر الهی چنین رقم زده بود که برادر عارف عالی مقدار جناب آقای دکتر حشمت الله ریاضی و خانواده محترمشان در کشور آمریکا زندگی نمایند.

اتّفاقاً اینجانب (رضاخانی) نیز به علّت کسالت شدید همسر و معالجه‌ی ایشان ناگزیر شدم که به آمریکا سفر کنم. در مدّت چهار ماهی که در آنجا بسر می‌بردم فضل و کرم الهی شامل حالم گردید که با اشاره‌ی پیر بزرگوارم در کنگره‌ی جهانی حضرت شاه نعمت‌الله ولی رحمته‌معلیّه شرکت و در مورد تشیّع، بیوگرافی و عظمت روحی و کرامات آن حضرت صحبت کنم^(۱).

ولی مع الاسف با اینکه ویراستار محترم دقّت و توجّه کافی مبذول می‌داشتند متوجّه حذف و عدم چاپ سوره‌ی مبارکه‌ی شعرا نشده و جلد دهم بدون این سوره چاپ شده‌است که این موضوع برای همه دست اندرکاران به‌ویژه نگارنده بسیار ناراحت کننده بود و واقعاً کلام شیوای شیخ اجل سعدی برای این عاصی مصداق پیدا کرده‌است که می‌فرماید:

من از تقصیر خدمت شرمسارم.....

۱. علاقمندان محترم می‌توانند مشروح مفاد موضوعات مورد بحث در این کنگره را در نشانی

اینترنتی WWW.ssnv.org ملاحظه فرمایند.

ناچار موضوع پیشامده را به عرض مبارک پیر بزرگوار حضرت آقای مجذوبعلیشاه ارواحنا فداه رساندیم؛ آن بزرگوار با کمال گذشت و مهربانی دستور فرمودند بخش چاپ نشده به عنوان ضمیمه جلد دهم مجدداً چاپ شود.

در نتیجه سوره‌ی مبارکه‌ی شعرا مجدداً آماده چاپ و تقدیم پیر بزرگوار و همه‌ی اولیای الهی و فقرای بزرگوار و خوانندگان محترم نموده و امید عفو و بخشش توأم با دعای خیر داریم.

طبق روشی که در تمامی مجلدات معمول بوده قسمتی از نکات عرفانی تفسیر شریف را برای آمادگی اذهان خوانندگان ارجمند یاد آورد می‌شدیم؛ در این مقدمه نیز جهت تیمّن و تبرّک و آگاه شدن خوانندگان گرامی از عظمت این تفسیر شریف قسمتی از تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) و خاندان خویشاوندت را هشدار ده، را زینت بخش این صفحات می‌نماییم.

دلیل اینکه خداوند متعال اقربین از عشیره‌ی پیامبر را برای شروع دعوت مخصوص گردانید در حالی که پیامبرگرامی برای انذار همه‌ی خلائق مأمور بود؛ یا از این جهت بود که آنان از قرابت و نزدیکی که برخوردار بودند اقرب به قبول بودند از دیگران، چرا که بیش از دیگران بر ویژگیهای پیامبر ﷺ واقف بودند و این از باب مداهنه نبوده و پیامبر خدا در پی طلب دنیا نبوده؛ بلکه برای

این بود که اگر ایشان ایمان می‌آوردند کار برای پیامبر خدا ﷺ نسبت به دعوت دیگران در پذیرش دعوت آسان‌تر می‌شد که این امر، چه با این فرض که در مقام یاری حضرت می‌شتافتند و به دلیل اشرافی که بر اطلاع شخصی از پیامبر داشتند؛ دیگران هم با دیدن ایشان رغبت بیشتری نشان می‌دادند.

طبیعی است با در افتادن آنان با پیامبر خدا ﷺ کار مخالفت دیگران با اسلام در تنفر بالا می‌گرفت؛ با استدلال بر اینکه اگر حق بود بایستی اقارب و فامیل زودتر از دیگران بر او می‌گرویدند.

علاوه بر این دعوت عشیره و اقربا پیش از سایرین الهی بودن نیت و قصد رسول خدا ﷺ را بیشتر نمایان ساخت که دیگران نگویند چرا از اقربا و خویشان شروع نکرد.

از طریق عامه و خاصه نقل شده است که پیامبر بعد از نزول این آیه به علی رضی الله عنه فرمود: ای علی، غذایی برای آنان درست کن؛ پس علی رضی الله عنه غذای اندکی نسبت به (نفرات) درست کرد.

پیامبر خدا ﷺ آنان را جمع کرد، پس همه از آن غذای کم خوردند و و سیر شدند و ابولهب (بامبادرت بر پیش دستی در هتاک) گفت: این بود سحر و جادویی که این مرد «رسول خدا ﷺ» کرد! پس رسول خدا ﷺ سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت.

پس از آن یک بار دیگر آنان را برای چنین طعامی دعوت کرد و سپس در مقام انذار فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب

به راستی که من پیامبری «نذیر» هشدار دهنده هستم از جانب پروردگار عزوجلّ به سوی شما و پیامبری بشارت دهنده؛ پس اسلام بیاورید و مرا اطاعت کنید که هدایت شوید.

سپس فرمود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: کیست که برای من برادری کند که وزیر من باشد؟ و ولی و وصی من باشد بعد از من و جانشین من باشد در میان اهل و خویشانم و دینم را ادا نماید؟

قوم ساکت شدند و پاسخی ندادند؛ سه بار این مطالب را بیان کرد و آن قوم ساکت بودند و علی عَلَيْهِ السَّلَام پاسخ می داد: انا (من)، پس پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای سومین بار که مطالب را فرمود؛ علی ۷ پاسخ داد: من؛ پیامبر خدا فرمود: تو. پس قوم برخاستند در حالی که به ابوطالب می گفتند: پسرت را اطاعت کن که امیر تو شد!

و در روایت عامّه آمده است: کدامیک از شما بر می خیزد که با من بیعت کند؟

و سه بار این جمله را تکرار کرد و همه ی قوم سکوت کردند.

سپس فرمود: آیا از شما کسی به پا می خیزد؟ یا کسی غیر از شما به پا خواهد خاست که شما خودتان پشیمان شوید (از برنخاستن)؛ پس علی عَلَيْهِ السَّلَام به پا خاست و با او بیعت کرد و او را اجابت کرد؛ پس پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بر من نزدیک شو پس نزدیک تر آمد دهان علی عَلَيْهِ السَّلَام را باز کرد و آب دهانش را بر آن

انداخت، سپس؛ بین دو کتف‌ها و پستانش را از بزاق دهانش
انداخت.

ابولهب گفت: چه بد حمایت کردی پسر عمویت را که تو را
اجابت کرد که دهان و صورتش را آب دهان و بزاق انداختی؟!
فرمود عَلَيْهِ السَّلَامُ: آن را از حکمت و دانش پر کردم.....

در نهایت از کلیه‌ی عزیزانی که همیشه با تذکرات و
پیشنهادات ارزنده‌ی خودشان مشوق ما بوده‌اند تقاضا داریم در
این مجلد نیز در اصلاح ترجمه و غلطهای چاپی بیش از پیش ما را
مرهون الطاف خود قرار دهند تا در چاپهای بعدی انشاءالله در
تصحیح و بهبود چاپ مورد استفاده قرار بگیرد.

رَبَّنَا صَلِّحْ لَنَا مَا قَدَّمْنَا عَمَلًا مِنْ أُمُورِنَا فِي دِينِنَا
وَ دُنْيَانَا وَ غَيْرِ سُوءٍ حَالِنَا بِحُسْنِ الْحَالِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ
آلِهِ الْأَطْهَارِ

فهرست مندرجات

پیشگفتار.....	۵
(۲۶) سُورَةُ الشُّعَرَاءِ.....	۱۳
آیات ۹-۱.....	۱۳
ترجمه.....	۱۳
تفسیر.....	۱۴
منع پیامبر ﷺ از حسرت و اندوه.....	۱۴
آیات ۲۱-۱۰.....	۲۰
ترجمه.....	۲۰
تفسیر.....	۲۱
حکایت موسی و هارون ؑ.....	۲۱
آیات ۳۶-۲۲.....	۳۰
ترجمه.....	۳۱
تفسیر.....	۳۱
پاسخ موسی ؑ از آنچه که فرعون بر او منت می گذاشت.....	۳۱
مشورت فرعون با اطرافیان در مورد موسی ؑ.....	۳۷
آیات ۵۱-۳۷.....	۳۸
ترجمه.....	۳۹
تفسیر.....	۴۰
آیات ۶۷-۵۲.....	۴۰

۴۱	ترجمه
۴۲	تفسیر
۴۶	آیات ۶۸-۸۹
۴۷	ترجمه
۴۸	تفسیر
۴۸	حکایت آموزنده ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۵۸	آیات ۹۰-۱۰۴
۵۹	ترجمه
۵۹	تفسیر
۶۳	آیات ۱۰۵-۱۲
۶۴	ترجمه
۶۵	تفسیر
۶۵	حکایت نوح <small>علیه السلام</small> و قومش
۶۹	آیات ۱۲۱-۱۵۱
۷۱	ترجمه
۷۲	تفسیر
۷۲	حکایت قوم عاد و انکار پیامبران
۷۷	آیات ۱۵۲-۱۵۹
۷۸	ترجمه
۷۸	تفسیر
۷۹	آیات ۱۶۰-۱۷۵

۷۹	ترجمه
۸۰	تفسیر
۸۱	مطابقت موجود بین تکالیف اختیاری
۸۵	آیات ۱۹۱-۱۷۶
۸۶	ترجمه
۸۷	تفسیر
۹۰	آیات ۲۱۲-۱۹۲
۹۱	ترجمه
۹۲	تفسیر
۱۰۱	آیات ۲۲۷-۲۱۳
۱۰۱	ترجمه
۱۰۲	تفسیر
۱۰۶	امر برانذار خویشاوندان نزدیک پیامبر ﷺ
۱۰۷	امر به مهربانی و فروتنی بر مؤمنین
۱۰۷	شمه‌ای از شرایط برائت و بیزاری
۱۰۸	امر به توکل بر خداوند
۱۱۰	لزوم متابعت کامل از پیامبر ﷺ
۱۱۲	استراق سمع شیاطین از کلام وحی
۱۱۴	کسانی که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند

فهرست مندرجات متن عربى

١٢٠ (٢٦) سُورَةُ الشُّعَرَاءِ
١٢٠ فى معنى باخع النفس
١٢٣ حكاية موسى و هارون <small>عليهما السلام</small>
١٢٨ جواب موسى <small>عليه السلام</small> عما كان يمنّ عليه فرعون
١٣٨ معنى الصّالحين و اللاحق بهم
١٤٣ حكاية النّوح <small>عليه السلام</small> و قومه
١٤٧ فى ملامة الذين يظنون الخلود مع مصانعهم
١٥٠ المطابقة الموجود بين التكاليف الاختيارية
١٦١ العشيرة و القربى مع مرتبة الرّوحانية
١٧٣ فهرستهاى پنجگانه
١٧٤ فهرست اعلام
١٧٩ فهرست ترجمهى اخبار
١٨٤ فهرست اخبار متن
١٨٧ فهرست ابيات
١٨٨ فهرست منابع

(۲۶) سُورَةُ الشُّعَرَاءِ

دارای ۲۲۷ آیه که همه‌ی آنها مکی است مگر «وَالشُّعَرَاءُ
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» تا آخر سوره.

آیات ۹-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسّم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ
نَفْسَكَ أَلاَّ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُنزِلْ عَلَيْهِمْ مِّنَ
السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴) وَمَا
يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلاَّ كَانُوا عَنْهُ
مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ وَمَا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۶) أَوَلَمْ يَرَوْا إِيَّالَى الْأَرْضِ كَمَا أَتَبْنَا
فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

ترجمه به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

طسّم (طا.سین.میم). این آیات کتاب روشن‌گرست. چه بسا
تو جانت را می‌فرسایم که چرا (مشرکان) مؤمن نمی‌شوند.
اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم، آنگاه
گردن‌هایشان را (به تسلیم) در برابر آن فرود خواهند آورد. و هیچ

پندی تازه از سوی خدای رحمان برای آنان نیامد، مگر آنکه از آن روی گردان بودند. به راستی که آن را دروغ انگاشتند، به زودی حقیقت اخبار آنچه بدان استهزا کردند برایشان آشکار خواهد شد. آیا به زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هرگونه‌ای ارزشمند رویانده‌ایم. بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست ولی بیشترین آنان مؤمن نیستند و بی‌گمان پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(طَسَمَ) با ظاهر کردن «ن» سین خوانده شده که آن اصل است و با اخفای آن نیز خوانده شده بر خلاف اصل برای اینکه سکون آن عرضی است نه اصلی.

(تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) این آیات کتاب روشن‌گرس‌ت؛ در ابتدای سوره‌ی بقره و غیر از آن پیرامون فواتح سوره‌ها (حروف مقطعه) بیان وافی این مطلب گذشت.

(لَعَلَّكَ) یا محمد ﷺ (بَاخِعُ نَفْسِكَ) چه بسا تو جانت را

می‌فرسایی.

باخع از بخع یعنی خود را با غصّه و اندوه کشتن (الْأَلَاءِ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) که چرا (مشرکان) مؤمن نمی‌شوند به الله یا به

رسالت تو یا به ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و شایسته نیست که برای این، اندوه به دل راه بدهی؛ چرا که این امر خارج از مشیت و اراده‌ی ما نیست.

(ان نَشَأْ) اگر بخواهیم ایمان ایشان را (نَنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً) معجزه‌ای از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم، بر ایشان نشانه‌ای از نشانه‌های غیبی از آسمان فرو می‌فرستیم تا به موجب آن، این آیت را مسخرشان ساخته و ناچار بر ایمان مذکور نماییم.
(فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) آنگاه گردنهایشان را (به تسلیم) در برابر آن فرود خواهند آورد.

که گردنهایشان به موجب آن برای خدای تعالی؛ یا به موجب نشانه‌ای که فرستاده شده و یا به واسطه‌ی خضوعی که برای او از خود آن نشانه حاصل می‌شود خاضع گردد. و جمع آمدن خاضعین یک نوع جمع عقلایی است که یا به دلیل بودن اعناق «گردنها» از خود ایشان یا به دلیل اینکه با اعطای حکم مضاف، حکم از مضاف الیه ساقط می‌شود که این سقوط صحیح می‌باشد.

این عبارت جهت تسلی خاطر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد که سرباز زدن آنان از پذیرش اسلام تابع مشیت خداوند است؛ پس نباید نسبت به آنچه که از اراده‌ی خداوند سرچشمه می‌گیرد حسرت و

اندوه به خود راه دهد.

(وَمَا يَأْتِيهِمْ) و هیچ پندی تازه از سوی خدای رحمان برای آنان نیامد، جمله‌ی حالیّه است که با مضارع منفی با «ما» نافیه آغاز گردیده با در تقدیر گرفتن مبتدای (مقدّر) با قول بر جایز نبودن و او در آن یا بدون قایل شدن بر تقدیر داشتن و آوردن و او در آن است.

(مِنْ ذِكْرِ مَنْ أَلْرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ) درحالی که نو و تازگی در آن مقتضای استقبال بود.
(إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا) مگر آنکه از آن روی گردان بودند، به راستی که آن را دروغ انگاشتند، فای «فقد» افاده‌ی معنای سببیت می‌نماید برای پیش از خود به واسطه‌ی بعد از خود، یا افاده‌ی معنای سببیت ما قبل از برای ما بعد خود می‌کند، یا صرف تعقیب و پیگیری می‌باشد.

یعنی اینکه دروغ انگاشتن آیات سبب روی گردانی سابق گردید و تو یا خدا را تکذیب کردند یا قرآن و رسالت تو را منکر شدند؛ یا خلافت و جانشینی وصی تو را انکار نمودند.

(فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) به زودی حقیقت اخبار آنچه بدان استهزا کردند برایشان آشکار خواهد شد.

«ما» در ما کانوا موصوله است و ضمیر برمی‌گردد به صله‌ی آن و مراد از آن قول یا فعلی است که به واسطه‌ی ارتکاب آن، استهزارا به عمل آوردند یا چیزی که از آن؛ برای مسخره کردن بهره گرفتند.

یا «ما» مای مصدری است و ضمیر برمی‌گردد به آنچه که برای آن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا قرآن، یا علی عَلَيْهِ السَّلَام و ولایت آن حضرت را به استهزا گرفتند.

و در اخبار متعدّد آمده است که مراد از «آیه» در این آیه نشانه‌ای صحیح است که جوانان هنگامی که خروج حضرت قائم عجل الله فرجه می‌شنوند برای اعلام خروج یا را کد شدن خورشید، خارج شدن صدر و وجه در منظر خورشید که آیه و نشانه‌ای از نشانه‌های خروج حضرت قائم عجل الله فرجه است.

و در بعضی از اخبار آمده است که این آیه در خصوص حضرت قائم عجل الله فرجه نازل شده است.

(أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی‌بینند یا نمی‌نگرند یعنی آنانی که منکر رسالت و ولایت هستند (إِلَى الْأَرْضِ) زمین عالم کبیر یا عالم ضغیر را (كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ) که چه بسیار در آن از هر زوجی ارزشمند از معادن، گیاهان، جانوران و انسان رویانده‌ایم.

(گَریم) صفت بیانیّه است، پس به راستی که هر کدام از آنها بر هر کسی که نیازمند آن باشد ارزشمند است.

یا با مقید نمودن بر زوج و متّصف بودن انسان، حیوان و بعضی از نباتات بر آن واضح و آشکار است؛ یا مراد از زوج پدید آمده از مقارنت و همجواری چیزی با غیر خود است.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً) بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست؛ این آیه دلالت دارد بر اینکه انسان را مهمل و بیهوده نشمرده و او را شالوده‌ای از زمین و آسمان بالقوه دانسته و توانمندی او را در فعلیت بخشیدن بر تواناییهای بالقوه جدی گرفته است.

چه او را همانند معادن روی زمین که استخراجش نیازمند اسباب است دانسته و بپذیریم که بدون تهیّه‌ی اسباب طبیعی توان بهره‌وری بهینه را نخواهیم داشت.

همچنانکه موالید زمینی به صورت بالقوه موجود است و تا مادامی که زمینه‌ی بهره‌وری فراهم نشود و اسباب طبیعی به کار گماشته نشود فعلیت نخواهد یافت.

این اسباب همانند سیارات علویه، ستارگان آسمان و افلاک متحرک و حرکت‌های دوری و انضباط حرکتهاست که تولید هر کدام در روی زمین و نیز تسهیلاتی که خود زمین برای این امر بستگی به آنها دارد، در بردارد.

از گرمای تابستان گرفته تا سرمای زمستان و اختلاف طول شبانه روز، گردش ابرها و بارش باران در وقت و اندازه‌ای که سود بخش بوده و بالقوه وجود دارد.

پس انسان را نیز در نیاز بر تهیّه‌ی اسباب رویش و بهره‌وری استعدادهایش نادیده نگرفته و اسباب را در جهت فعلیت بخشیدن توانمندی بالقوه‌اش ضروری دانسته و از جمله‌ی سببهای او ارسال رسل، فرو فرستادن کتب آسمانی، نصب اوصیا و جانشینان آنان می‌باشند.

(وَ لَکِن مَّا کَانَ أَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ) ولی بیشترین آنان مؤمن نیستند؛ یعنی به رغم اذعان بر اینکه رویاندن از ماست بیشترین آنان ایمان به خدا، رسالت توای محمد ﷺ یا ولایت علی (علیه السلام) را ندارند.

یا (در اصل) مؤمن در علم خداوند و عالم ذر نبوده‌اند.
(وَ إِن رَّبِّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ) و بی‌گمان پروردگارت پیروزمند است و پیروزمند را ایمان و عدم ایمان خللی نرساند (الرَّحِیمُ) مهربان که با رحمت خود آنان را مهلت می‌دهد تا شاید توبه نمایند.

آیات ۲۱ - ۱۰

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)
 قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ
 يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي
 فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ
 يَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ
 مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷) قَالَ
 أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸)
 وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹)
 قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ
 لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ
 الْمُرْسَلِينَ (۲۱)

ترجمه

و چنین بود که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی
 قوم ستم پیشه برو. قوم فرعون؛ که آیا پروا نمی‌کنند؟ گفت:
 پروردگارا من می‌ترسم که مرا دروغگو بینگارند و دلم تنگ

می‌شود و زبانم گشاده نیست، پس به هارون نیز برای همکاری پیام بفرست و آنان را بر من (ادّعی) گناهی هست لذا می‌ترسم که مرا بکشند. فرمود: چنین نیست معجزات ما را (همراه) ببرید؛ ما خود همراه شما شنوا هستیم. به سوی فرعون بروید و بگویید ما پیامبر پروردگار جهانیان هستیم. برای اینکه بنی اسرائیل را همراه ما بفرستی. فرعون گفت: آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سالهایی از عمرت را در نزد ما به سر نبردی؟ و کاری را که کرده بودی کردی و تو از کافر (نعمتان) هستی. گفت: آن کار را در هنگامی انجام دادم که از سرگشتگان بودم. آنگاه چون از شما ترسیدم از شما گریختم، سپس پروردگارم به من حکمت (نبوت) بخشید و مرا پیامبر گردانید.

تفسیر

(وَإِذْ نَادَىٰ) معطوف است بر محذوفی که متعلق است به العزیز یا الرَّحیم. یعنی آنگاه که خداوند پیروزمند مهربان، ندا داد در آن روز (رَبُّكَ مُوسَىٰ) پروردگارت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را. یا متعلق است به «قال ربّی انّی اخاف»؛ یا اینکه متعلق به محذوف معطوف است بر محذوف یا معطوف است بر سابق از خود به اعتبار معنا، پس به راستی که در سبقت معنا به یاد آر؛ پس مثل این که گفته آن را یاد آر آنگاه که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را ندا داد. (أَنْ أَتِيَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) به سوی قوم ستم پیشه

برو؛ آنان را خداوند توصیف بر ظلم و ستمگری نمود تا همانند
علت و دلیل بر امر بوده باشد.

(قَوْمَ فِرْعَوْنَ) قوم فرعون؛ بدل است از آن برای تعیین
شدن آنان. (أَلَا يَتَّقُونَ) که آیا پروا نمی‌کنند؟

جمله حالیه است با تقدیر داشتن قول به این معنا که در حالی
که بی‌پروا بودند گفته‌شود بر ایشان آیا پروا نمی‌کنند؟
یا جمله مستأنفه است از خداوند متعال که ذمّ (سرزنش)
آنان را انشا فرموده است.

و نیز به صورت خطاب خوانده شده است با مقدر دانستن
قول با این معنا که برو به سوی قوم (فرعون) با گویا شدن بر این
گفتار که آیا پروا نمی‌کنید.

(قَالَ) گفت (موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ): (رَبِّ اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ
يُّكَذِّبُوْنِ وَيَضِيقُ صَدْرِيْ) پروردگارا من می‌ترسم که مرا
دروغگو بیانگارند و دلم تنگ شود. که این دلتنگی از معاشرت و
تحمل سختی‌های همنشینی آنان با این وصف که سنخیتی ندارند
بر من (موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ) دشوار شود.

(وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِيْ فَاَرْسِلْ اِلَيَّ هَارُونَ) و زبانه
گشاده نیست، پس به هارون نیز برای همراهی با من بفرست؛ برای
رسالت.

ظاهر این سخن از موسی علیه السلام به منزله‌ی استعفا می‌باشد از پذیرش این مسئولیت و مانند این است که گفته باشد رسالت و پیامبری تو لازم می‌دارد سعه‌ی صدر را؛ چرا که پیامبر تو ناچارست بر او معاشرت با دانی و عالی (افراد پست و افراد بلندمرتبه) ایشان که در آن مشاهده‌ی افعال و کردارهایی که عقل بر آن رضا ندهد از ایشان سرخواهدزد.

و ناچارست از سخن گفتن و مجادله با فصیحان اهل منطق که اگر لکنت زبان داشته باشد غالب نخواهد شد بلکه مغلوب می‌شود که این نیز با رسالت از جانب تو منافات دارد.

و بناچار بایستی رغبت و میلی به رسول تو باشد از جانب هرکس که معاشرت می‌کند و من مردی را از ایشان کشته‌ام که در مقام جستجوی من هستند که نسبت به خون او رغبتی در من نمی‌کنند و هارون از همه‌ی اینها بی‌عیب‌تر و بهترست؛ هم دارای سعه‌ی صدر است، زبان گویا و آزاد دارد و بین او و آنان خونی در میان نیست پس او را رسول خود گردان.

یا به این معنا که به هارون رسالت بده که معاون من بوده باشد تا موافق با سایر آیات نیز باشد و بنابر معنای اوّل موسی علیه السلام استعفا از رسالت می‌نمود و خداوند ابا فرمود از غیر رسالتش لذا بعد از ابای الهی استدعا نمود معاونت هارون را

(وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) و آنان را بر من (ادّعی) گناهی هست لذا می ترسم که مرا بکشند. بعد از اینکه استعفا نمود و هارون را معین کرد برای رسالت وجه دیگری برای استعفا بیان نمود.

(قَالَ كَلَّا) فرمود: چنین نیست؛ با این بیان از استعفای او رادع (و مانع) گردیده و گویا بعد از قول کلاً سؤال موسی عَلَيْهِ السَّلَام در خصوص معاونت هارون و اجابت آن از جانب خدای تعالی که گفت: پس پروردگارا وزیری برایم از خویشانم قرار ده هارون برادرم را که با آن زور بازویم را قوت داده و او را در امر من شریک نما که تو را بسیار تسبیح گفته و بسیار (یادآور) تو باشیم پس خدای تعالی فرمود: خواسته‌ات را اجابت کردم.

(فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا) معجزات ما را (همراه) ببرید؛ منظور آیات نه گانه یا احکام و شرایع ما را با خود ببرید و نترسید. (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ما خود همراه شما شنوا هستیم به سوی فرعون بروید و بگویید ما پیامبر پروردگار جهانیان هستیم. لفظ رسول را به دلیل مساوی بودن مذکر و مؤنث واحد و اکثر در فعول به معنای فاعل و فعیل به معنای مفعول به صورت تشبیه نیاورد.

یا برای اشاره نمودن بر این امر که رسالت یکی است و رسول یکی از دو و دیگری معین و یاور اوست.

(أَنْ أَرْسِلُ) ان تفسیریه یا ان مصدریّه باتقدیر داشتن با؛ (مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) برای اینکه بنی اسرائیل را همراه ما بفرستی؛ یعنی از زندان کسی را که به دستور تو زندانی شده یا کسی را که تبعید کرده‌ای آزاد و رها ساز.

(قَالَ) (فرعون) گفت: مستأنف جواب برای سؤال مقدر می‌باشد مثل اینکه گفته باشد: پس بعد از آن چه کردند؟

- در پاسخ گفت: موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مصر رفت و با هارون اجتماع کرد و باهمدیگر پیش فرعون رفته گفتند: ما رسول فرستاده‌ی ربّ العالمین هستیم؛ ما را به سوی تو فرستاد تا بنی اسرائیل را وارهانده و با ما به شام روانه سازی.

فرعون در جواب آن دو، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را که مدّتی با او بود مورد خطاب قرار داده و گفت: (أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا) آیا تو را در کودکی در میان خود (همانند فرزند) پرورش ندادیم؟

برای اینکه موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را وادار به اقراری نماید که موجب خجالت و آزرگشته، او را از این دعوا باز دارد و (به همین سادگی) انصراف از این ادّعا حاصل گردد.

(وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) و (آیا) سالهایی از

عمرت را در نزد ما به سر نبردی؟ تو دانشمند و حکیم نبودى و ریاضت با مرتاضى هم نداشته‌اى که با ریاضتها و مجاهده‌ها بر این جایگاه رسیده باشى که فرستاده‌ی خدا شوى؛ پس چگونه پیامبر خدایى شدى که کسى او را نمى بیند و دانشمندی دانش و آگاهی به او ندارد؟

و تو تا آنگاه که با ما بودى سفاک و خونریز بودى؛ کسى را که محترم بوده (ناروا) کشته‌اى.

(وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ) و کارى را که کرده بودى کردى؛ این عبارت در مقام بیان کنایه از ذلك است.
(وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) و تو از کافر (نعمتان) هستى (بر نعمت من کفران نموده‌اى).

یعنى به آن معنا که از کافرین بودى به واسطه این قتل که مرتکب شده بودى و امروز هم به دلیل اینکه حرمت و حقّ خدمت مرا رعایت نکرده‌اى از کفران نعمت کنندگان نعمتهاى من هستى؛ پس چگونه پیامبر هستى از سوى آنکه ادّعاى رسالت او را داری؟ از جانب خدایى که ادّعا مى‌کنى آفریننده آسمانها و زمین است؟

پس از اینکه دید قتل نفس از چیزهاى است که ممکن نیست انکار آن به آن اقرار کرده و:

(قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا) گفت: آن کار را در هنگامی کردم؛ ولیکن آنطوری که تو نسبت دادی کافر نیستم برای اینکه من موحد هستم (خدا را به یگانه گی می پرستم)، بر نعمتهایش عارف و شاگردم و آن شخص را چون استحقاق داشت کشتم.
(وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) که از سرگشتگان بودم.
یعنی گمراه شدم از طریقه‌ایی که داشتم و بر مبنای آن در صدد سیر و سلوک بودم.

یا از طریق توحید گمراه بودم در حالی که طالب آن بودم یا اینکه از راه حسن تدبیر با دشمنان و مدارای با آنان گمراه بودم.
(فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) آنگاه چون از شما ترسیدم و گریختم، به سبب گمراهی از طریق مدارا و کشتن مرد قبطی برخود ترسیدم؛ بنابه آنچه که به من رسید که مردمان تو در تعقیب من هستند.

(فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا) سپس پروردگارم به من حکمت (/نبوت) بخشید. بدون اینکه از کسی کسب نمایم و یا کسی در این راه مرا یاری نماید.

(وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ) و مرا از پیامبران گردانید بر مبنای فضل و احسان محض خود بدون اینکه عملی کرده باشم.
بعد از ادّعی موسی عليه السلام نسبت به رسالت خود از جانب

خداوند فرعون سه چیز از موانع رسالت را به ترتیب از ضعیف‌تر به قوی‌تر بیان کرد.

موسی علیه السلام از هرسه به ترتیب قوی‌تر پس از آن ضعیف‌تر پاسخ داد:

- (۱). او ابتدا یادآوری کرد مرّبی بودن خود را نسبت به موسی علیه السلام که جایز نیست کسی به مرّبی خودش فرمان دهد.
- (۲). و دوّمین مانع این که موسی علیه السلام مدّتی از عمر خود را بدون اینکه کمالاتی کسب نموده باشد در بین قوم فرعون سپری کرده که به اعتقاد آنان کمالات اکتسابی لازمه‌ی رسالت است.
- (۳). و سوّمین مانع قتل نفس محترم را منافی رسالت از جانب خدا از حیث ظاهر و باطن بیان کرد که رسول شایسته است از جانب خدا کسی باشد که هر فردی بر او رغبت نماید و اکثر مردم به سفاک و خون ریز رغبت نمی‌کنند.

و شایسته است از هر چه که مایه‌ی شرمساری برای انسان است پیراسته و پاک باشد تا استحقاق قرب خداوندی را که رسالت نیز از آنست (به حسب باطن) بیابد.

پس (حضرت موسی علیه السلام) پاسخ فرمود:

۱. ابتدا اعتراف فرمود بر بالفعل بودن (عملی که انجام داده) و نفی کرد کفر منافی با رسالت را؛ بلکه اعمال را بر دوران ضلالت

نسبت داده و از مقدمات کمال جویی برشمرد؛ چراکه هرکس علم بر گمراهی خود نیابد در صدد طلب هدایت بر نمی آید.

۲. و در ثانی از ایرادات فرعون پاسخ فرمود به اینکه: رسالت موهبت الهی است و اکتسابی نیست تا منافات داشته باشد با زندگی کردن چندین و چند ساله در کنار قوم فرعون و این غیر از راه کسب علوم عقلی و شرعی است.

۳. سوّمین پاسخ را به فرعون از اوّل ایرادات او فرمود به اینکه: تربیت کردن تو در حقّ من از راه احسان و نیکی نبوده بلکه نوعی اسائهی ادب بوده است که با دور کردن قوم از من در خدمت و نیز با به کار گماشتن خاندانم به عنوان خدم، حشم و دولت از من نگهداری کردی.

یا با دور داشتن قوم و کشتن اولادشان تا جایی که از تو ترسیدند و مادرم از تو ترسیده و مرا در داخل تابوتی در نیل رها کرد که در دست تو قرار گرفتم.

یا با دور داشتن قوم که حتّی مادرم را نیز بر خدمتم گماشتی؛ یا پاسخ داد با اقرار به تربیت شدنش به عنوان نعمت سپس تقاضای درک توهم اسائه را به جای احسان و نیکی نمود.

آیات ۲۲ - ۳۶

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (٢٢)
 قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (٢٣) قَالَ رَبُّ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ)
 (٢٤) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (٢٥) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ
 آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (٢٦) قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أَرْسَلَ
 إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (٢٧) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا
 بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (٢٨) قَالَ لَسِنِ اتَّخَذتَ
 إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (٢٩) قَالَ أَوْ لَوْ
 جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (٣٠) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ (٣١) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ)
 (٣٢) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (٣٣) قَالَ
 لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (٣٤) يُرِيدُ أَنْ
 يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ، فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (٣٥)
 قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ)

ترجمه

و آیا این نعمتی است که بر من منت می نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟ فرعون گفت: «پروردگار جهانیان» دیگر چیست؟ گفت: اگر ایقان داشته باشید، پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست. (فرعون) به اطرافیانش گفت: آیا نمی‌شنوید؟ (موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان نخستین شما. (فرعون) گفت: بی شک پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است. (موسی) گفت: اگر تعقل کنید (او) پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه در میان آنهاست. (فرعون) گفت: اگر خدایی جز من برگزینی، تو را از زندانیان خواهم ساخت.

(موسی) گفت: حتی اگر معجزه‌های آشکار برایت بیاورم؟ (فرعون) گفت: اگر راست می‌گویی بیاورش. آنگاه (موسی) عصایش را در انداخت و ناگهان از دهایی آشکار درآمد. و دستش را (از بغلش) بیرون آورد، ناگهان سپید و درخشان در دید تماشاگران پدیدار شد. (فرعون) به بزرگان پیرامونش گفت: این (مرد) جادوگری داناست. می‌خواهد شما را با جادویش از سرزمینتان آواره کند، تا رأی شما چه باشد.

تفسیر

پس فرمود: (وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ) و آیا این نعمتی است که بر من منت می نهی که بنی

اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟

پس جمله‌ی استفهامیّه را با حذف همزه‌ی استفهام آورد یا به صورت جمله‌ی خبریّه بدون اینکه استفهام مقدّر باشد.

در این جمله اشاره می‌کند بر تربیت یا برده ساختن بنی اسرائیل (به واسطه‌ی فرعون) که نعمهٔ خیر است برای تلك و ان عبّدت بدل از تلك یا خبر بعد از خبر یا خبر ابتدایی یا خبر برای مبتدای محذوف یا مبتدأست برای خبر محذوف؛ و در چنین حالی جمله‌ی مستأنفه‌ایی به عنوان جواب برای سؤال مقدّر می‌باشد.

مانند این است که گفته باشد: امّا این است نعمتی که انکار کرده‌ام - یا کدامین چیز است که به واسطه‌ی انکار آن در حق تو ناسپاسی کرده‌ام؟

- پس فرمود: این که بنی اسرائیل را برده نموده‌ای بر من منت می‌نهی.

در اینجا فرقی نمی‌کند که مطلب برای معنای استدراک بوده باشد یا در معنای اینکه، لیکن آن همین است که بنی اسرائیل را برده نموده‌ای یا استدراک نبوده باشد.

(قَالَ فِرْعَوْنُ) فرعون گفت: بعد از اینکه جواب حضرت موسی علیه السلام را شنید از ایرادهایی که کرده بود برای مجادله‌ی با او با سؤال از اجزای ادعاهایش تا او را عاجز از بیان و ادعا نماید گفت:

(وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) «پروردگار جهانیان» دیگر

چیست؟ آنکه ادعا کردی از جانبش رسالت داری؟

آنگاه از حدّ و حقیقت سؤال نمود؛ حال آنکه خداوند ماهیت

مرکبه نیست تا دارای جنس و فصل باشد، موسی عَلَيْهِ السَّلَام از جواب «ما

هو»^(۱) به جواب بر (مبنای) اعراضی که جواب لایّ شیء هو^(۲)

عدول کرد.

(وَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَ مَا بَيْنَهُمَا) گفت: اگر ایقان داشته باشید، پروردگار آسمانها

و زمین است و آنچه در میان آنهاست. بدل اجمالی است که در

«العالمین» به تفصیل.

(إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) اگر از یقین آورندگان هستید؛ از اهل

ایقان که شرط است برای تهییج و آشکار نمودن؛ یعنی شما اهل

نفسهایی هستید که در گمانها و شک به سر می‌برید و از اهل عقول

و یقین آورندگان نیستید.

۱. «ما هو» در فارسی به معنای «چیست آن» است که بیشتر در آشکار نمودن اشیا با تعریفهایی که بر

مبنای روشهای منطقی تعریف انجام می‌گیرد می‌گنجد و این امر با لحاظ نمودن جنس و فصل امکان‌پذیر می‌باشد.

۲. «لایّ شیء هو» معنای فارسی این واژه «برای چیست آن» می‌باشد با عنایت بر کلی‌تر بودن

موضوعات، پاسخ بر پرسش را در قالب تعریف امکان‌پذیرتر نموده و تا حدودی از قیودات بایسته

تعریفهای منطقی با فصل، جنس و... می‌رهاند.

(قَالَ) فرعون بعد از اینکه عدم مطابقت جواب را با پرسش دریافت برای سبک جلوه دادن رأی و نظر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و سفاهة خود در خرد ورزی گفت:

(لِمَنْ حَوْلَهُ إِلَّا تَسْتَمِعُونَ) (فرعون) به اطرافیان‌ش گفت: آیا نمی‌شنوید؟

با این گفتارش که: طریق بحث و حجّت آوردن را بلد نیست و ادّعایی به این بزرگی می‌نماید و برتری جویی و ریاست هم بر اهل عالم دارد.

و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از اینکه استهزای فرعون را نسبت به خود و جوابش دید و احتمال داد که مخلوق بودن آسمانها و زمین و مربوبیت آن دو را انکار نموده و بگوید: این دو قدیمی و غنی هستند؛ از آن عدول کرده و (قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ) موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان نخستین شما.

فرعون پس از اینکه اصرار و پافشاری موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر جواب با اعراض اضافی دید که ضعیف‌ترین اعراض شمرده می‌شود.

(قَالَ) خطاب به قومش و با استهزای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت:

(إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) بی‌شک

پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است.
 برای اینکه او با تنبیه متنبه نمی شود و با باز داشتن از
 گمراهی خود باز نمی گردد و بر جهل خود اصرار و پافشاری دارد.
 (قَالَ) حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با پافشاری بر آنچه که پاسخ
 داده بود به عنوان اعتراض بر عدم تنبیه به تنبیه کننده گفت: (رَبُّ
 الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ
 تَعْقِلُونَ) موسی گفت: اگر تعقل کنید (او) پروردگار مشرق و
 مغرب است و آنچه در میان آنهاست.

تصریح فرمود بر سفاقت و نادانی آنان بعد از آنکه فرعون
 بر جنون (دیوانگی) او تصریح کرد و مقصودش این بود که خداوند
 چنان است که از او پرسیده نشود نسبت به ماهیّت چرا که او را
 حدّی وجود ندارد و با این وصف توانی بر ادراکش نیست بنابراین
 ممکن نیست تعریف او مگر بر مبنای آنچه که از او محسوس است
 و پافشاری شما در پاسخ گویی بر مبنای ماهیّت گواهی می دهد از
 عدم تعقلتان بر اساس آنچه که لایق شأن خداوند نیست.

فرعون پس از اینکه اصرار موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر پاسخی که داده
 بود دریافت که مطابق با پرسشش نبود و برنگشتنش را از رأی
 ارائه شده با کنایه و تصریح فهمید.

(قَالَ) فرعون به عنوان تهدید موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: (لَسِنِ

أَتَّخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ) اگر

خدایی جز من برگزینی، تو را از زندانیان خواهم ساخت.

گفته شده که فرعون موسی عليه السلام را به بدترین کیفی که برای مخالفین خود روا می‌داشت تهدید کرد برای اینکه او سیاه چال عمیقی داشت که هیچ کس در آن زندانی نمی‌شد مگر اینکه در آنجا می‌مرد؛ موسی عليه السلام بعد از شنیدن تهدید فرعون گفت:

(قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ) (موسی) گفت: حتی

اگر معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟

که دلالت کند بر صدق گفتارم نسبت به ادعایی که دارم و

متوسل شد بر اماراتی^(۱) که صدق گفتارش را اثبات می‌نمود.

(قَالَ) فرعون گفت: (فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ

الصَّادِقِينَ فَأَلْقِ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَعَ

يَدَهُ، فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ) اگر راست می‌گویی

بیاورش.

آنگاه (موسی) عصایش را در انداخت و ناگهان ازدهایی

آشکار درآمد.

و دستش را (از بغلش) بیرون آورد، ناگهان سپید و درخشان

۱. امارات جمع اماره به معنای دلیل و قرینه‌ای که در نزد عقلای عالم مورد استناد یا واسطه در ثبوت

و اثبات قرار می‌گیرد و شارع مقدس نیز آن را تأیید نموده‌است.

در دید تماشاگران پدیدار شد.

چون سحر و جادو در زمانش شایع بود و گاه بی‌گناه از این قبیل اتفاقها زیاد رخ می‌داد.

(قَالَ لِمَلَأَ حَوْلَهُ وَإِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) (فرعون) به بزرگان پیرامونش گفت: این (مرد) جادوگری داناست.

و در آن زمان سحر و جادو بد شمرده نمی‌شد و عیب هم نبود اکتفا بر آنچه که گفته بود نکرده و گفت:

(يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ)

می‌خواهد شما را با جادویش از سرزمینتان آواره کند، تا با این سخنان موجبات انزجار و بی‌رغبتی نسبت به موسی عليه السلام ظاهر ساخته و بر هدف تخریب شخصیت موسی عليه السلام دست یابد.

گفت: (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) تا رأی شما چه باشد؛ جهت به دست آوردن دل‌اطرافیانش به عنوان مشورت با آنان چنین کرد.

(قَالُوا أَرْجَاهُ) گفتند: او و برادرش را (به نحوی) بازدار و گردآورندگان (جادوگران) را به شهرها بفرست. تا هر جادوگر دانایی را به حضورت بیاورند. آنگاه جادوگران در موعد روزی معین گرد آورده شدند. و به مردم گفته شد: آیا شما هم جمع می‌شوید؟ تا اگر جادوگران پیروز شدند ما از آنان پیرویی کنیم.

در سوره‌ی اعراف وجوه قرائت «ارجه» گذشت^(۱).
 (وَ أَخَاهُ وَ أَبْعَثُ فِي الْمَدِّ آئِنَ حَاشِرِينَ) ^(۲) گفتند:
 او و برادرش را (به نحوی) باز دار و گرد آورندگان (جادوگران) را
 به شهرها بفرست. تا هر جادوگر دناایی را به حضورت بیاورند.

آیات ۵۱ - ۳۷

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ (۳۷) فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ
 يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹)
 لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا
 جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا الْفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأْتِيَنَّكَ إِنْ كُنَّا نَحْنُ
 الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُتَّقِينَ)
 (۴۲) قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقَوْمَ مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا
 حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ
 الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ
 مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأَلْقَى السَّحَرَةَ سَاجِدِينَ (۴۶)

۱. همانطور که بیان شد در جلدهای پیشین این تفسیر بیان مفصل آیات آمده لذا خوانندگان عزیز
 می‌توانند به جلد مورد نظر که تفسیر سوره‌ی اعراف را دربر دارد مراجعه فرمایند.

۲. سوره‌ی اعراف آیات ۱۲۵ - ۱۱۰

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسَى
 وَ هَارُونَ (۴۸) قَالَ ءَأَمِنْتُمْ لَهُ وَقَبْلَ أَنْ أَدْنٰ لَكُمْ إِنَّهُ
 لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
 لَا تُقِطِعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَلَا تُصَلِّبْتَكُمْ
 أَجْمَعِينَ (۴۹) قَالُوا الْآذِينَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۵۰)
 إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا
 أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

ترجمه

گفتند: او و برادرش را (به نحوی) باز دار و گردآورندگان
 (جادوگران) را به شهرها بفرست. تا هر جادوگر دانایی را به حضورت
 بیاورند. آنگاه جادوگران در موعد روزی معین گردآورده شدند. و به مردم
 گفته شد: آیا شما هم جمع می شوید؟ تا ما اگر جادوگران پیروز شدند از آنان
 پیروی کنیم. چون جادوگران (گرد) آمدند به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز
 شویم پاداشی داریم؟ (فرعون) گفت: آری و شما در آن صورت از نزدیکان
 (من) خواهید بود. موسی به آنان گفت: چیزی را که اندازنده اش هستید،
 بیندازید آنگاه ریسمانها و چوبدستیهایشان را در انداختند و گفتند: به جاه و
 جلال فرعون که ما پیروز خواهیم شد. سپس موسی عصایش را در انداخت که
 (ازدها شد) و ناگهان ساخته هایشان را فرو می بلعید. آنگاه جادوگران به
 سجده افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. پروردگار موسی و

هارون. (فرعون) گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ بی‌شک او بزرگتر (و آموزگار) شماست که به شما جادوگری آموخته است. به زودی خواهید دانست دستان و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید، سپس همگیتان رابه دار خواهم زد. (جادوگران) گفتند: باکی نیست ما به پروردگاران روی آورده‌ایم. ما امید داریم که پروردگاران خطاهای ما را ببخشد. چرا که نخستین ایمان آورندگان بوده‌ایم.

تفسیر

توضیح و تفسیر این آیات که با الفاظ یا بیان معانی در سوره‌ی الاعراف و غیر آن گذشت^(۱).

آیات ۶۷-۵۲

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِيٰ

۱. سوره‌ی اعراف آیات ۱۲۵-۱۱۰

اسْرَائِيلَ (۵۹) فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَأَتْ
 الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (۶۱)
 قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ
 مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ
 فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ (۶۴)
 وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ وَأَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا
 الْأَخْرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
 مُؤْمِنِينَ (۶۷)

ترجمه

و به موسی و حی کردیم که بندگان مرا شبانه روانه کن، که
 شما تعقیب می شوید آنگاه فرعون گردآورندگان را به شهرها
 فرستاد. (آنان درباره‌ی یاران موسی) گفتند: اینان گروهکی
 اندک شمارند و ایشان ما را به خشم آورده‌اند. و ما انبوهی مسلح
 هستیم. آنگاه ایشان را از باغها و چشمه‌ها آواره کردیم. و از گنجها
 و جایگاه نیکو. و بدینسان آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم.
 سپس ایشان را به هنگام طلوع آفتاب دنبال کردند. و چون دو گروه
 همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما گیر افتاده‌ایم. (موسی)
 گفت: چنین نیست، پروردگارم بامن است و به زودی مرا
 راهنمایی خواهد کرد. سپس به موسی و حی کردیم که با عصایت به

دریابزن؛ آنگاه (دریا) بشکافت و هرپاره‌ای از آن همچون کوهی بزرگ بود. و دیگران را به آنجا نزدیک کردیم. و موسی و همراهانش، همگیشان را رهانیدیم. سپس دیگران را غرقه ساختیم. بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست؛ و بیشترین آنان مؤمن نبودند.

تفسیر

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ) و به موسی وحی کردیم که بعد از توقف مدّت طولانی، بندگانم را از فرعون طلب کرده و به سوی مصر خارجشان کند.

(أَنْ أَسْرِ بَعَادَىٰ) بندگان مرا شبانه روانه کن، به سوی دریا (رود نیل) (إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ) که شما تعقیب می‌شوید؛ به واسطه‌ی فرعون و قومش.

(فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) آنگاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد. (آنان درباره‌ی یاران موسی) گفتند: اینان گروهکی اندک شمارند و ایشان ما را به خشم آورده‌اند (خون غضب و خشم را در ما به جریان انداخته‌اند). (وَأِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ) و ما انبوهی مسلح هستیم. یعنی به راستی که ما قومی هستیم که از عاداتهای ما حزم و

دور اندیشی در امور است و مراعات عاقبت کار آنهاست. یا به این معنا که ما جماعتی هستیم که از عادات ما عاقبت اندیشی و حذر از دشمنان و آمادگی با قوا و سلاح در حدّ ممکن است.

و خوانده شده حادرون با دال مهمله به معنای اقویا یا شتابنده گان در تعقیب دشمنان و تیز بینی در نظر (حدّت نظر).
(فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّاتٍ) آنگاه ایشان را از باغها آواره کردیم.

(وَعُيُونٍ) و چشمه‌ها (وَكُنُوزٍ) و از گنجهای بزرگ برای اینکه نکره آوردن کنوز برای تفخیم و تعجّب می باشد.

(وَمَقَامٍ كَرِيمٍ) و جایگاه نیکو. منزلهای گران قیمت.
(كَذَلِكَ) بدینسان؛ كذلك متعلق است به اخراجناهم برای شگفت انگیز معرفی کردن موضوع؛ یعنی بیرون راندیم آنان را از دیارشان و جمیع آنچه که داشتند مثل بیرون کردن شگفت زده‌ای که با میل و رغبت خود که فقط با امید بازگشت به سر زمین خود از آنجا خارج می شوند و به دلیل زیاد بودن تعجّب عطف شده بر این گفتار: (وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) و بدینسان آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم.

قبل از اتمام قصّه‌ی آنان جایز است که «كذلك» خبر مبتدای

محدوف بوده باشد تا پاسخی باشد برای سؤال مقدر یا متعلق است بر فعل محذوف كذلك.

مثل اینکه گفته شود: آیا امر ایشان چنین بوده است؟! بر سبیل تعجب؛ یا اینکه آیا خروج آنان این چنین واقع شد؟! پس فرمود: امرشان چنین است، یا بدینسان بود خروج آنان، یا همانند این است که پرسیده شود: آیا بعد از خروج باقی ماندند یا به هلاکت رسیدند؟ پس فرمود: بدینسان هلاک شدند. (فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ) سپس ایشان را به هنگام طلوع آفتاب دنبال کردند.

یعنی تعقیب کردند ایشان را و به دنبالشان رفتند هنگامی که آفتاب طلوع می‌کرد یا به این معنا که ایشان را ادراک کردند؛ یعنی با چشمهایشان نه با بدنهایشان هنگامی که خورشید بالا می‌آمد.

(فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ) و چون دو گروه همدیگر را دیدند، یعنی به اندازه‌ای به همدیگر نزدیک شدند که همه یکدیگر را دیدند.

(قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ) یاران موسی گفتند: در حالی که ترس از فرعون داشتند (إِنَّا لَمُدْرَكُونَ) براستی که ما گیر افتادیم؛ ادراک و دیده شدیم (بأبدنهایمان) همانطوری که با

دیدگان و انظار دیده شدیم برای تأکید در نزدیک بودنشان می‌باشد.

(قَالَ) موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در جهت رفع اضطراب و نگرانی قومش گفت: (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي) چنین نیست پروردگارم بامن است پس، با نصرت و حفظ، اعتنایی بر نزدیک بودن فرعون و لشکریانش نداشته باشید.

(سَيَهْدِينِ) و به زودی مرا به سوی راه خلاصی و نجات از شر ایشان راهنمایی خواهد کرد؛ آنگاه که به دریا (رود نیل) رسیدند در حیرت و سرگردانی ایستادند.

(فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) سپس به موسی وحی کردیم که با عصایت به دریا بزن؛ و آن رود نیل است پس عصا را بر دریا زد؛ (فَانْفَلَقَ) آنگاه (دریا) بشکافت؛ و از دریا دوازده راه منشق شد به طوری که آب دریا همانند کوه مشبک به روی هم انباشته شده به طوری که هر کس به راحتی همراه خود را دید.

(فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ) پس هر پاره‌ای از دریا جدا کننده راهی بود از راهی که به واسطه‌ی آن بین دو راه هر کدام طریقی را بوجود آورده بود (كَالطُّودِ الْعَظِيمِ) همچون کوهی بزرگ بود؛ فرق با کسره اسمی است بر آنچه که جدا (فرقه فرقه) شده همان

طوری که با فتحه مصدر است.

(وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ) و دیگران را به آنجا نزدیک کردیم؛ یعنی در این مکان (دریا) فرعون و قومش را بدانجا رسانده و نزدیک ساختیم و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و قومش را داخل در دریا کردیم.

(وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ) و موسی و همراهانش، همگیشان را رهانیدیم (نجات دادیم) به طوری که آنان را از دریا سالم بیرون آوردیم.

(أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ) سپس دیگران را غرقه ساختیم؛ با این که تگه‌های جدا شده‌ی دریا را برهم آوردیم. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً) بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست؛ (که) قوم تو را برمبدا، علم خداوند و قدرتش دلالت می‌کند. (وَ) لیکن (مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) و بیشترین آنان به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مؤمن نبودند.

یا معنایی که در این آیه است که برای قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که بیشترینشان مؤمن به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خدای او نبودند این است که ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو بر ایمان نیاوردن قومت به خدا یا به خودت غمگین مباش؛ زیرا که ندیده بودند آنچه که آنان دیده بودند و مبتلا نشده بودند آنچه را که آنها مبتلا شده بودند.

آیات ۸۹ - ۶۸

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸) وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ
 إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰)
 قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاكِفِينَ (۷۱) قَالَ
 هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ
 يَضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ)
 (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ
 الْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ)
 (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ
 يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) وَإِذَا مَرِضْتُ
 فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱)
 وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)
 رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ)
 (۸۳) وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴)
 وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) وَأَغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ
 كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶) وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷)

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ

سَلِيمٍ (۸۹)

ترجمه

و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است. و بر آنان داستان ابراهیم رابخوان. آنگاه که به پدرش و قومش گفت که: شما چه می‌پرستید؟ گفتند: بتانی می‌پرستیم و در خدمت آنها معتکفیم. (ابراهیم) گفت: آیا چون آنان را به پرستش می‌خوانید ندای شما را می‌شنوند؟ یا برای شما سودی یا زیانی دارند. گفتند: نه، ولی پدرانمان را یافتیم که چنین می‌کردند. (ابراهیم) گفت: آیا در آنچه می‌پرستید تأمل کرده‌اید؟ هم شما و هم نیاکان کهنتان. (بدانید) که آنها دشمن منند، برخلاف پروردگار جهانیان. همان کسی که مرا آفریده است و همو که هدایت‌م می‌کند. و همان کسی که مرا سیر و سیراب می‌سازد. و چون بیمار شدم او مرا شفا می‌بخشد. و همان کسی که مرا می‌میراند و سپس (از نو) زنده‌ام می‌سازد. و همان کسی که امید دارم که در روز جزا خطای مرا ببخشد. پروردگارا به من حکمت ببخش و مرا به شایستگان بپیوندد. و برای من در میان امت‌های آینده سخن (گوی) نیک قرارده. و مرا از میراث بران بهشت پرنواز و نعمت‌دار. و پدرم را پیامرز که او از سرگشتگان بود. و مرا در روزی که (مردم) برانگیخته شوند رسوا مساز. (همان) روزی که مال و پسران سود ندهد. مگر آنکه کسی دلی پاک و پیراسته از (شک و شرک) به نزد خداوند آورد.

تفسیر

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ) و

همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است و بر آنان بخوان.

بر آنان یعنی بر مشرکان قومت.

(نَبَأُ إِبْرَاهِيمَ) داستان ابراهیم را بخوان تا قبح و بدی شرک

ورزی را بدانند و بدانند که ابراهیم علیه السلام مشرک نبود و او رابه شرک

ورزی نسبت ندهند و همانطور خودشان را هم به او نسبت ندهند

و با وجود شرک بزرگی و ولایت بیت الله را به خود نسبت ندهند به

واسطه‌ی انتسابی که بر ابراهیم علیه السلام نسبت می دهند.

(إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ

أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا) آنگاه که به پدرش و قومش گفت که:

شما چه می پرستید؟ گفتند: بتانی می پرستیم و در پناه و سایه آنها

هستیم برای بندگی در برابرشان (عَا كِفِينَ قَالَ) و در خدمت

آنها معتکفیم (ابراهیم) گفت:

(هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ) آیا می شنوند یعنی گفتار شما را (إِذْ

تَدْعُونَ) آنگاه که می خوانیدشان یعنی می خوانید آنها یا چیزی

از آنها یا غیر از آنها را به طور مطلق می شنوند؟

(أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ) یا با عبادتی که می کنید آیا (بتها) برای

شما سودی دارند؟

(أَوْ يَضُرُّونَ) یا زیانی دارند با ترك عبادتی که می‌کنید؟
و در این احتجاج دلیلی وجود دارد بر اینکه هرکس که برای
خود دینی را اخذ کرد لابد برای خود در باره‌ی آن بایستی حجّت و
دلیلی از برهان شهود و عیان برگزیند.

و جایز نیست که انسان از راه تقلید بدون دلیل مثل کورها
دینی برگزیند که برهان و دلیلی بر آن نمی‌داند.

و مشرکان چون دلیل، حجّت و برهانی نداشتند به توسّل بر
تقلید روی آوردند.

و (قَالُوا): گفتند: نه، این که گفتی؛ چنین نیست (بَلْ
وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذِبًا لِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ) بلکه پدرانمان را
یافتیم که چنین می‌کردند.

ابراهیم علیه السلام گفت: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ
وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ) آیا در آنچه می‌پرستید هم شما و هم
نیاکان کهن‌تان تأمل کرده‌اید؟!؛ کسانی که بر تقلیدشان دل بسته‌اید؟
(فَإِنَّهُمْ) پس به راستی که آنها (بتها) ضمیر عقلا را به
لحاظ اینکه پرستیده شده‌اند آورده‌است یا باضمّ ابا نمودن بر آنها
و غالب بودنشان بر غیر عقلا.

(عَدُوِّكُمْ) که آنها دشمن منند، مساوی است در دشمن

مذکر، مؤنث، واحد و اکثر (إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ) برخلاف پروردگار جهانیان. همان کسی که مرا آفریده است و همو که هدایت می‌کند و همان کسی که مرا سیر و سیراب می‌سازد.

این امر اعم است از اینکه با تهییجی اسباب خوردن و آشامیدن یا با الهام طریق تحصیل آن دو یا راحت ساختن بلع و شرب (خوردن و آشامیدن) باشد.

(وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) و چون بیمار شوم او مرا شفا می‌بخشد از راه اسباب طبیعی یا بدون اسباب برای شفا سبب سازی می‌کند.

(وَ الَّذِي يُمِيتُنِي) و همان کسی که مرا می‌میراند بعد از پایان یافتن اجل (عمر معین) (ثُمَّ يُحْيِينِ) و سپس (از نو) با نفخه‌ی احیای اموات زنده‌ام می‌سازد. یا او که مرا به طور مستمر (دائم) می‌میراند و زنده می‌کند بعد از هر مرگی.

که توضیح این مطلب در اوّل سوره‌ی بقره ذیل آیه‌ی: «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»^(۱) گذشت که تحقیق تام و کاملی است پیرامون تکرار مرگ و زندگی برای انسان.

۱. سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۸ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲)

(وَالَّذِي أَطْمَعُ) و همان کسی که امید دارم.

عدول کرد از رجا به لفظ اطمع برای اینکه ناظر به سبب، عمل یا تهیّی حصول غفرانی از جانب خود نبوده است.

پس (در واقع) متبادر از رجا و امید این است که اسباب وصول مسبوق برخواستۀ مهیّا شده باشد بر خواسته‌ای که امید بر وصولش هست و اما طمع بدون اینکه برای طمع کننده اسباب ویژه‌ای در این باب در اعمال و افعال یا بهانه‌ای وجود داشته باشد که (آن بهانه) سبب وصول تلقی می‌شود.

(أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ) که در روز جزا خطای مرا ببخشد؛ از آنجا که برای رجوع کننده بر کثرات بعد از فنای فی الله تعالی این است که متوسط در بین افراط و تفریط در توجه به سوی حضرت حق و توجه به سوی کثرات بوده و میانه‌رو باشد؛ به طوری که هیچ کدام از توجه به کثرت و توجه بر وحدت بر دیگری پیشی نگیرد.

و خطایش خارج شدن از رعایت توسط و میانه‌رو بودن با میل و گرایش بر یکی از دو جهت می‌باشد^(۱).

نسبت دادن خطا بر خودشان و تضرع بر درگاه خداوند

۱. از آن در اصطلاح به عنوان ترک اولی یاد می‌شود و این ترک اولی از پیامبران الهی نیز سر می‌زند

تعالی و تقاضای مغفرت از او، پناه بردن بر خداوند از عذابش و اظهار ترس و خوف از او از انبیاء علیهم‌السلام نیز صحیح است. پس حاجتی برای اینکه در صدد توجیه آیه‌ی شریفه و تصحیح و تأویل نسبت حضرت ابراهیم علیه‌السلام در خصوص نسبت دادن خطا باشیم وجود ندارد.

چرا که هرگاه که محبّ از او صاف محبوب خود یاد می‌کند تصوّر شمایل او شدّت یافته و سوزشش بیشتر می‌شود؛ قدرت تصوّرش به حدّی فزونی می‌یابد که ممکن است خود را متمثّل محبوب یا محبوب را به شکل و شمایلی که دارد در پیش خود ببیند. غیبتش را به حضور مبدّل ساخته و مسافت یا سایر مقوله‌های مانع سر راه را درنوردد.

بنابر این آن حضرت علیه‌السلام از غیبت به حضور ملتفت شده پس او را منادا قرار داده و مورد خطاب و استدعا قرار می‌دهد.

پس گوید: (رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا) پروردگارا به من حکمت ببخش؛ مراد از حکم: حکم قضایی نافذ، حکومت بین مردم، فرمانروایی بر آنها، دقت در علم و عمل که هرکدام از اینها از همه‌ی آنچه که گفتیم مناسب است و مقصود از حکم، رسالت کامله یا حکم باطنی است که آن از آثار ولایت می‌باشد.

(وَالْحَقُّنِي بِالصَّالِحِينَ) و مرا به شایستگان پیوند.

بر آنانی که در صالحین به صلاح مطلق متصفند.

پس کسی که استعدادش را برای پذیرش اسلام باطل نمی‌کند صالح است بر حسب فطرت و استعدادش برای اسلام آوردن و مسلم برای استعدادش بر اینکه ایمان بیاورد صالح است و مؤمن برای عروج بر درجات «مراتب» ایمان به سوی فنای فی الله صالح است و فانی برای رجوع و بقای بالله صالح است و باقی برای نبوت صالح است.

و نبیّ برای رسالت صالح است و رسول است به اینکه اولی العزم بوده باشد و صالح صاحب عزم برای دوستی و پیشوایی «امامت» که بالاتر از آن درجه‌ای نیست صالح است و امام برای خاتمیت و جامعیت بین کثرت و وحدت، همان طوری که شایسته است صالح است.

پس فرمود علیه السلام: مرا ملحق بر صالحین فرما و الحاق غیر از ادخال «داخل کردن» است و نیز صالحین را بدون هر قیدی برای اشاره آورد بر این که متمکن شود بر صلاح مطلق و آن صلاح صالحی است که استعداد خود را از جمیع جهات فعلیت بخشیده، و قدرت و استعدادی که فعلیت نیافته باشد در او باقی نمی‌ماند.

این دعا نیازی به تأویل و تفسیر ندارد.

(وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) و برای

من در میان امت‌های آینده سخن (راست) نیک قرارده.
 لسان صدق در گفتار خوب و ثنای زیبا بکار می‌رود و
 انسانی که از او تعبیر شخصی می‌شود در حضور و غیاب، به
 تحقیق در هر دو در اینجا به طور کلی تفسیر شده‌است.
 در خبری آمده: لسان صدق برای هر فردی برای او از مال و
 دارایی برتر است یعنی ذکر خیر، سخن نیکو و ثنای زیبا از مالی که
 می‌خورد و به ارث می‌گذارد بهتر است.

و نیز تفسیر شده به محمد ﷺ و علی ؑ و ائمه‌ی معصومین
 از اولاد ایشان ؑ.

(وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَأَغْفِرْ لِأَبِي)
 مرا از میراث بران بهشت پرناز و نعمت قرار بده. و پدرم را ببامرز
 تا این که او را هم هدایت نمایی بر راه راست و محکم و استوار
 «اسلام» (إِنَّهُ وَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ) که او از سرگشتگان بود؛ از
 طریق دعای آن حضرت (حضرت ابراهیم ؑ) موسی ؑ برای
 وعده‌ای جهت احتمال هدایت داده شده بود.

پس آنگاه که برای او روشن شد که از فطرتش به طور ذاتی
 منقطع شده‌است و پی برد که او «ذاتاً و فطرتاً» دشمن خداست از
 از خودیت و نفس‌آماره او تبرّی جست.

(وَلَا تُخْزِنِي) و رسوایم مساز از «الخرزی» به معنای

بی آبرویی یا از «الخزایة» به معنای حیا و آزرَم (یَوْمَ یُبْعَثُونَ یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ) در روزی که (مردم) برانگیخته شوند. (همان) روزی که مال و پسران سود ندهد.

پس به راستی که نَسَب اعتباری برای انسان در این روز منقطع می‌شود به دلیل انقطاع جسم و اعتبارات آن (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) مگر آنکه کسی دلی پاک و پیراسته از (شک و شرک) به نزد خداوند آورد.

«إِلَّا» از ادات استثنا است و این استثنا اینجا استثنای مفرغ است یعنی مال و فرزندان نفع و سودی عاید کسی نکند مگر کسی را که بادلّی پیراسته از شک و شرک به نزد پروردگار خویش آمده باشد؛ پس به راستی که سلیم بودن قلب از مال و فرزندان است که در آخرت هم به همان اندازه‌ای که در دنیا سود می‌رسانند سود می‌رسانند.

این دو «مال و فرزند» وسیله‌ی آزمایش است از جانب خداوند برای بندگانش؛ پس هرکس که از امتحان الهی در این دو موفّق بیرون آمد از دنیا سلیم القلب بیرون آمده و از آنانی گشته است که خداوند دلش را بر ایمان آزموده و پر کرده و داخل شده است در زمره‌ی مؤمنینی که «ممتحن قلوبهم للإیمان» و بر سابقین پیوسته است.

و چقدر خوش سروده که:
 مال را کز بهر دین باشی حمل
 نعم مال صالح گفت آن رسول
 چیست دنیا از خدا غافل شدن
 نی قماش و نقره و فرزند و زن
 آب در کشتی هلاک کشتی است
 آب در بیرون کشتی پشتی است
 و برای این است که خداوند از انفاق در غیر محلش را منع
 کرده است و فرموده: وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي
 جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا^(۱) اموالتان را که خداوند برای شما
 مایه‌ی تعیش قرار داده است به کم خردان ندهید.
 و سروده شده است که:
 منفق و ممسک محل بین به بود
 چون محل باشد مؤثر می شود
 ای بسا امساک کز انفاق به
 مال حق را جز به امر حق مده
 و جایز است که استثنای متصل باشد از «من المال و البنون»
 با تقدیر داشتن مضاف یعنی مال و فرزند سود نبخشد مگر بر کسی

۱. سوره نساء آیه ۴

که با قلب سلیم به سوی خدا آمده باشد و فرزندان او یا متّصل از «البینین» بدون تقدیر باشد.

جایز است که استثنای منقطع باشد؛ و سلامت قلب به این است که از آفات به وجود آمده از فرومایگی نفسانی سالم باشد. و در خیر است: قلب سلیم قلبی است که از دوستی و حبّ دنیا سالم و در امان باشد^(۱).

و در خبر دیگری: قلب سلیم قلبی است که در حالی باخدای خود ملاقات می‌کند که در آن غیر از خدا وجود ندارد، فرمود: و هر قلبی که در آن شرک و شکّ بوده باشد ساقط است^(۲).

از این وصف جز این نیست که اراده کرده‌اند دل نبستن «زهد» در دنیا را جهت فارغ بودن قلب‌ها برای سفر آخرت.

و در خبری است: صاحب نیت راستین صاحب قلب سلیم است برای اینکه سلامت قلب از آرزوهای نفسانی مذکور فقط با نیت خالص برای خدا امکان پذیر است در همه‌ی امور و سپس این آیه را تلاوت فرمود^(۳).

آیات ۱۰۴ - ۹۰

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ

۲. الکافی ۵/۱۶/۲

۱. نورالثقلین ۵۰/۵۸/۱۴ و ح ۵۱

۳. نورالثقلین ۵۰/۵۸/۱۴ و ح ۵۱

لِّغَاوِينَ (۹۱) وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲)
 مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (۹۳)
 فَكُفُّوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودُ إِبْلِيسَ
 أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶)
 تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۹۷) إِذْ نَسَوَيْكُمْ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ (۹۸) وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمَا
 لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَوْ
 أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) إِنْ فِي ذَلِكَ
 لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
 الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

ترجمه

و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شود. و جهنم برای
 گمراهان آشکار گردد و به آنان گفته شود: آنچه به جای خداوند
 می پرستیدید کجاست؟ آیا شما را یاری می دهند یا خود یاری
 می یابند؟ آنگاه ایشان و گمراهان (دیگر) در آن سرنگون شوند و
 سپاهیان ابلیس همگی. در حالی که در آنجا با همدیگر ستیزه
 می کنند گویند: به خدا ما در گمراهی آشکار بودیم. چرا که شما را
 با پروردگار جهانیان برابر می شمردیم. و جز گناهکاران کسی ما
 را گمراه نکرد. حال هیچ شفيعی نداریم. و نه دوستی مهربان. کاش
 برای ما بازگشتی بود، تا آنگاه از مؤمنان می شدیم. بی گمان در

این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر

(وَأُزْلِفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ) و بهشت برای پرهیزگاران

نزدیک شود.

حال است با «قد» مقدر یا عطف علی است بر جمله‌ی «یبعثون» و برای اشعار بر اینکه وقوع آن محقق خواهد شد با فعل ماضی آمده است.

(وَ بَرَزَتْ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ) و جهنم برای گمراهان آشکار گردد و در اختلاف دو فعل اشارتی بر شریف بودن متقین است، برای اینکه جنت بر ایشان نزدیک شده است؛ نه اینکه ایشان سوق داده بشوند به سوی جنت و نیز اشارتی بر توهین گمراهان شده که جحیم (جهنم) بر ایشان آشکار شده و سوق داده می‌شوند به سوی آن جهنم نه اینکه آن (جهنم) به آنان نزدیک شده باشد.

(وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ) و به آنان گفته شود آنچه به جای خداوند می‌پرستیدید کجاست؟ لفظ «ما» در اینجا زاید یا موصوله است.

(مِنْ دُونِ اللَّهِ) بدون خداوند؛ جانشین مفعول است بنا بر قاعده‌ی اول و حال است بنا بر قاعده‌ی دوم از عاید

محدوف؛ یا ظرف لغو است که متعلق به «تعبدون» و معنای آن این است که هر کجا که بودید بدون اذن خداوند «برغیر او» بندگی نمودید.

(هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ) آیا شما را یاری می‌دهند در برطرف نمودن عذاب از شما و یا در نجات دادنتان از آنچه که شما را عذاب می‌دهد؟

(أَوْ يَنْتَصِرُونَ) یا خود یاری می‌یابند؟ از عذاب دهنده‌ی شما یا انتقام می‌گیرند و یا از خودشان می‌توانند عذاب را به واسطه‌ی خود و یا غیر خود که بتوانند یاری دهنده باشند دور کنند. (فَكَبُّوا فِيهَا) آنگاه سرنگون شوند در آن یعنی انداخته می‌شوند آلهه (خدایانشان) با سرهایشان و چهره‌هایشان برجهنم (هُمُ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ) ایشان و گمراهان (دیگر) در آن سرنگون شوند و همچنین سپاهیان ابلیس همگی.

از فرزندان آدم و فرزندان جن؛ پس از قبیل ذکر عام است بعد از خاص یا از فرزندان جنّ عطف از قبیل عطف مباین است.

(أَجْمَعُونَ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ) یعنی پرستندگان، پرستیده‌شدگان غیر خدا «الآلهة» و پیروان شیاطین در حالی که در آنجا با همدیگر ستیزه می‌کنند گویند: (تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسُوِّكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

به خدا ما در گمراهی آشکار بودیم.
 چرا که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌شمردیم.
 یعنی ربّ مضاف که او علی علیه السلام است بنا بر این مراد از
 شرک، شرک به ولایت می‌باشد.
 (وَمَا أَضَلُّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ) و جز گناهکاران کسی ما
 را گمراه نکرد؛ یعنی گذشتگانی ما بر آنان اقتدا کردیم، یا کسانی
 که همانند خودمان بودند ما را به خودشان مغرور کردند و یا
 خدایان دروغینی که ما را فریفتند یا شیاطین.
 (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) حال
 هیچ شفيعی نداریم. و نه دوستی مهربان حمایت کننده.
 برای اینکه تمامی نسبتها و دوستی‌ها قطع می‌شوند مگر
 نسبت و دوستی که برای خدا و با اذن او بوده باشد^(۱) و هیچ شفاعت
 کننده‌ای جز به اذن خداوند شفاعت نمی‌کند و هیچ نسبت، دوستی
 و جهت الهیه‌ی دروغینی باقی نمی‌ماند تا شفاعت کننده یا حمایت
 کننده و دوست برای ایشان باشد.
 روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام^(۲) که فرمود: به خدا که
 ما شیعیانمان را شفاعت خواهیم کرد، به خدا ما شیعیانمان را

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي (پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: شفاعت من شامل آن کس از امت من می‌شود که اهل بیت مرا دوست داشته باشد).

۲. مجمع البيان ج ۸-۷ ص ۱۹۵

شفاعت خواهیم کرد، به خدا ماشیعیانمان را شفاعت خواهیم کرد تا اینکه مردم گویند پس از برای ما از شفاعت کنندگان (شفاعت کننده‌ای) نیست و دوست حامی نیز نداریم (تا این بیان) پس ای کاش باز می‌گشتیم که ماهم از مؤمنان باشیم^(۱).

(فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً) کاش برای ما بازگشتی بود، «لو» برای تمنّی یا شرط آمده است. (فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ) تا آنگاه از مؤمنان می‌شدیم.

بی‌گمان در این قصّه‌هایی که از حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حجّت آوردنش یا گفتار مشرکین به خداوند یا مشرکین بر ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردیم (لَا يَأْتِيَهُ) عبرتی هست برای کسی که تأمل در آن نماید یا برای کسی که از حجاب مادّه منسلخ شده و مکاشفه نماید در دنیا حال مشرکان را در قیامت و این برای کسی محقق نخواهد بود مگر اینکه قیامتش در حالی که متمکن است در قیامت و یا رنگ آن را به خود گرفته است برپا شده باشد.

(وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ) و بیشترین آنان مؤمن نبودند که تفسیر این قبیل کلمات گذشت.

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) و همانا پروردگارت

۱. قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَأَشْفَعَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِمَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ جَنَاحٌ بَعِوضَةَ إِيْمَانٍ (پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

فرمود: من در روز قیامت کسی را که در دلش به اندازه‌ی بال پشه‌ای ایمان باشد قطعاً شفاعت خواهم

کنز العمال

کرد.)

پیروزمند مهربان است؛ توضیح و تفسیر این مطلب نیز گذشت.

آیات ۱۲۰ - ۱۰۵

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ
 نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا
 اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۰۸) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ
 أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا (۱۱۰) قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ (۱۱۱)
 قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ
 حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوِ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَمَا أَنَا
 بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴) إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵) قَالُوا
 لَسْنَا لَكَ تَتَنَّهُ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶)
 قَالَ رَبِّ إِنْ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ
 فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنَاهُ
 وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ
 الْبَاقِينَ (۱۲۰)

ترجمه

قوم نوح پیامبران را دروغگو می‌انگاشتند. چنین بود که برادرشان نوح به ایشان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم. پس، از خدا پروا و از من پیروی کنید. و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. پس از خداوند پروا و از من پیروی کنید. گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم، حال آنکه فرومایگان از تو پیروی می‌کنند. (نوح) گفت: من از (حقیقت) آنچه ایشان کرده‌اند آگاهی ندارم. اگر دریابید، حساب ایشان جز بر پروردگار من نیست. و من طردکننده‌ی مؤمنان نیستم. من جز هشدار دهنده‌ای روشنگر نیستم. گفتند: ای نوح اگر دست بر نداری از سنگسار شدگان خواهی شد. (نوح) گفت: پروردگارا قوم من مرا دروغگو انگاشتند. پس در میان من و ایشان، چنانکه باید و شاید، داوری کن و مرا و همراهان مؤمنم را رهایی ده. آنگاه او و همراهانش را در کشتی پروگرانبار رهایی دادیم. سپس در پی آن بازماندگان را غرقه ساختیم.

تفسیر

(كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ) قوم نوح پیامبران را دروغگو می‌انگاشتند؛ پاسخ است برای پرسش مقدر.
 مثل این است که بعد از حکایت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و قوش گفته شود: چه کار کردند قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ که قصه‌ی آنها معروف است.

پس پاسخ داده که پیامبران را تکذیب کردند و نسبت دادن تکذیب جمیع مرسلین بر ایشان در سوره‌ی فرقان گذشت.
 (إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ) چنین بود که برادرشان نوح به ایشان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ «الا» برای عرض یا تخصیص است (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ) من برای شما پیامبری هستم از جانب خداوند.

(أَمِينٌ) امین که به امانت داری بین شما معروف هستم؛ پس قول مرا بپذیرید و نسبت دروغ و خیانت به من ندهید.
 (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس، از خدا پروا و از من پیروی کنید.

یعنی بعد از اینکه مرا به امانت داری شناخته‌اید از خدا بترسید در باره‌ی مخالفت با من (وَ أَطِيعُونَ) و از من اطاعت کنید در آنچه که می‌گویم و مرا تکذیب نکنید.

همان طوری که بارها بیان این مطلب گذشت؛ انسان فطری التعلق است و اگر تعلق به خلیفه‌ی الهی نداشته باشد دل به دیگران می‌بندد از مظاهر شیطان و هواهای نفسانی، آرزوهای دراز؛ و دین در واقع با بیعت و اقتدا و فرمانبری تعلق به خلیفه‌الله دارد.

و هرکس که به خلیفه‌ی الهی تعلق داشته باشد لامحاله رهایی یافته؛ و غیرا و داخل در امیدواران امر الهی‌اند و لذاست که همه‌ی انبیا علیهم‌السلام در ابتدای تبلیغشان امت را به طاعت و فرمانبری

خود امر می فرمودند.

(وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ) برای تبلیغ چیزی به عنوان (مِنْهُ أَجْرٌ) پاداش و مزد نمی خواهم تا مرا متهم کنید بر آن و به واسطه‌ی آن مرا تکذیب نمایید.

پس برآستی که کار اگر برای خدا نباشد در جهت نفسانی خواهد بود که امر نفسانی خالی از خواسته‌های نفسانی و شهوات دنیایی نخواهد بود.

(إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ) (وَأَطِيعُوا) پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. پس از خداوند پروا و از من پیروی کنید.

دستور به تقوا و طاعت را برای اهتمام بر این امر که هیچ غایتی برای رسالت بلکه برای انسانیت جز آن نیست تکرار نمود. و به دلیل اینکه اولاً مترتب بودن اطاعت و تقوا بر شناخت

امانت در اینجا مبتنی بر نخواستن اجرت بر تبلیغ از آنان است. (قَالُوا أَنْوْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ) گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم، حال آنکه فرومایگان از تو پیروی می کنند.

و خوانده شده «اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ» همانند این است که امانت و استغنا‌ی او و طمع نداشتنش را بر اموالشان تکذیب نکرده‌اند؛ لیکن آنان تبعیت اراذل را مانع قبول نمودن رسالتش

دانسته‌اند، اراذل را نسبت به رذالت داده‌اند که تابعین رذالت شائیتی با رسالت ندارند.

پس بنا بر این به انبیا عليهم السلام جنون، خبط و مورد وسوسه شیاطین شدن و امثال اینها را نسبت داده‌اند.

(قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (نوح)
گفت: من از (حقیقت) آنچه ایشان کرده‌اند آگاهی ندارم.
و برای چه آنان را از اراذل نام گذاشته‌اید در حالی که حسن و قبح عملشان بر دست من نیست و جز این نیست که من از ایشان بیعتی برای خدا گرفته‌ام.

(إِنَّ حِسَابَهُمْ) و در حالی که حسابشان در عملی که انجام می‌دهند (إِلَّا عَلَى رَبِّي) جز برای پروردگارم نیست.
و حساب آنان با من نیست تا مراقب آنان باشم در اعمالی که انجام می‌دهند (لَوْ تَشْعُرُونَ) اگر دریافته باشید این که پیروی آنان را دلیل انکار من می‌دانید؛ یا «لو» برای تمنی است که در این صورت معنای آن ای کاش دریافته باشید.

(وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ) و من طردکننده‌ی مؤمنان نیستم؛ مثل اینکه آنان متعرض این گفتار شدند که: از تو اراذل تبعیت می‌کنند تا پیامبر آنان را از خود براند که ایمان بیاورند (إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) من جز هشدار دهنده‌ای روشنگر نیستم.

و در شأن من نیست که کسی را طرد کنم یا مراقب عمل کسی باشم و این دو (طرد و مراقبه) از شأن ولایت است. (قَالُوا) بعد از اینکه دیدند او از پیروان خود حمایت می‌کند و آنان را از خود نمی‌راند گفتند:

(لَسْنَلَّمُتَنْتَهِيَانُوحٌلِتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ)

ای نوح اگر دست برداری از سنگسار شدگان خواهی شد.

پس از اینکه از احتجاج با او عاجز شدند او را تهدید به مرگ کردند با بدترین نوع آن همانطوری که این روش هر عاجز غالبی است که از راه محاجّه عاجز شده باشد.

(قَالَ) (نوح علیه السلام) بعد از اینکه مدّت نهصد و پنجاه سال یا

کمی کمتر از آن؛ با آنان مدارا کرد در مقام درخواست از خدا و به عنوان شکایت گفت: (رَبِّ إِنِّ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ) پروردگارا قوم من مرا دروغگو انگاشتند؛ قضاوت یا داوری نما (بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتَحًا وَنَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) پس در میان من و ایشان، چنانکه باید و شاید، داوری کن و مرا و همراهان مؤمنم را رهایی ده؛ یعنی از «شرّ» آنان یا از عذابی که آنان مسؤل آنند.

(فَأَنْجَيْنَاهُ) آوردن فاشت سر دعا برای اشعار بر این

است که عذاب بعد از دعا بدون مهلت آمده تا در مقام تهدید

بلاغت بیشتری داشته باشد و گرنه بین دعای او و تحقق وعده اجابت و غرق شدن آنان مدّت طولانی بوده است.
 (وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ) آنگاه او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار رهایی دادیم با مردم و تعدادی از حیوانات.
 (ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ) سپس در پی آن بازماندگان را غرقه ساختیم؛ در حالی که حقّ مطلب اقتضا می‌کرد که عبارت با فامی آمد یا ثمّ آورد تا تفاوتی بین دو خبر باشد.

آیات ۱۵۱ - ۱۲۱

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲) كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۲۶) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷) أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹) وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۳۱)

(۱۳۱) وَ اتَّقُوا الَّذِيَّ اَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) اَمَدَّكُمْ
 بِاَنْعَامٍ وَ بَنِينَ (۱۳۳) وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۳۴) اِنِّي
 اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) قَالُوا سَوَاءٌ
 عَلَيْنَا اَوْ عَظَّتْ اَمٌ لَمْ تَكُنْ مِّنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶) اِنَّ هَذَا
 اِلَّا خُلُقٌ اَلْوَلِيِّنَ (۱۳۷) وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۱۳۸)
 فَكَذَّبُوهُ فَاَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ
 اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۳۹) وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)
 (۱۴۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ
 صَالِحٌ اَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲) اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اٰمِينٌ (۱۴۳)
 فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُونَ (۱۴۴) وَ مَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ
 اِنْ اَجْرِي اِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵) اَتُتْرَكُونَ فِي
 مَا هُنَّآ اٰمِنِينَ (۱۴۶) فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۴۷)
 وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَ تَنجِتُونَ مِنْ
 الْجِبَالِ بِيُوتًا فَاَرِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُونَ)
 (۱۵۰) وَ لَا تُطِيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱)

ترجمه

بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن

نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است. قوم عاد پیامبران را دروغگو انگاشتند. چنین بود که برادرشان هود به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس، از پروردگار پروا و از من پیروی کنید. و برای آن پاداشی از شما نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا در هر بلندی بنایی از سر بازچه می‌سازید. و کوشکها (استوار) می‌سازید به امید آنکه جاویدان بمانید؟. چون دست گشایید همچون زورگویان دست می‌گشایید. پس از پروردگار پروا و از من پیروی کنید. و از کسی که شما را به آنچه می‌دانید یاریتان داد، پروا کنید. شما را با (بخشیدن) چارپایان و پسران یاری داد. و (نیز) باغها و چشمه‌سارها. من از عذاب سهمگین بر شما بیمناکم. گفتند: برای ما یکسان است، چه پند دهی چه از پند دهندگان نباشی. این جز شیوه‌ی پیشینیان نیست. و ما عذاب شونده‌ها را ناپسندیم. بدینسان او را دروغگو انگاشتند، آنگاه آنان را ناپسند کردیم؛ بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا خداوند پیروزمند مهربان است. قوم ثمود (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند. چنین بود که برادرشان صالح ع به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس از خداوند پروا و از من پیروی کنید. و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا شما را به حالتی که در اینجا هست در امن و امان رها می‌کنند؟ در باغها و چشمه‌سارها. و کشتزارها و خرما بنانی که میوه‌ی آنها

لطیف است. و از کوهها، ماهرانه (برای خود) خانه‌هایی می‌تراشید. پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید. و از فرمان گزافکاران اطاعت نکنید.

تفسیر

(انّ فی ذلک لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین و ان ربّک لهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ کذبت عاد المرسلین اذ قال لهم ائوهم هود الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله و اطیعون و ما اسئکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین اتبتون بکل ریع) بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند.

و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است. قوم عاد پیامبران را دروغگو انگاشتند. چنین بود که برادرشان هود به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس، از پروردگار پروا و از من پیروی کنید. و برای آن پاداشی از شما نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا در هر بلندی بنایی از سر بازچه می‌سازید.

«الرّیع» با کسره و فتحه به معنای جای مرتفع از زمین یا هر

فجّ یا هر طریق یا طریق منفرج در کوه، کوه مرتفع و برج کبوتر که برای آنکه در آن مأوی گزینند ساخته‌اند.

(أَيَّةً) علامت (تَعْبَثُونَ) که به بیهودگی ایجاد می‌کنید و مراد از آن قصرهای بلند یا قلعه‌های ساخته شده بر روی کوهها و زمینهای مرتفع است، یا برجهای دیدبانی بر سر راهها بدون اینکه نیازی بر وجود آنها داشته باشند، یا ابنیه‌ای که برای اشراف بر رهگذران و مسخره کردنشان بنا می‌کنند، یا داشتند بنا می‌کردند برای بازیهای بیهوده و اجتماع در آنها به بطالت و هرزگی.

(وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ) و کوشکهای استوار می‌سازید؛ «مصانع» جمع «المصنعة» یا «المصنع» به معنای حوض و آب‌نما، یا میهمانخانه‌هایی که در آنها از میهمانان برای میهمانی دعوت می‌شود یا روستاهایی که برای زراعت و انتفاع و بهره‌وری ساخته می‌شود، یا بناهایی از قصرها و چهار دیواریهایی که ساخته می‌شود.

(لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ) به امید آنکه جاویدان بمانید؟ یعنی گمان می‌کنید که جاودانه‌اید و اینچنین بنیانها را محکم و استوار می‌کنید (وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ) چون دست گشایید همچون زورگویان دست می‌گشایید؛ بدون اینکه ادب را رعایت نمایید یعنی شما جمع کردید بین افراط در قوه‌ی شهوت را با

افراط در قوه‌ی غضبیه.
(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا) پس از پروردگار پروا و از من
 پیروی کنید که بیان وجه تکرار این عبارت گذشت.
(وَأَتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ) و از کسی که شما
 را به آنچه می‌دانید یاریتان داد، پروا کنید.

یعنی دانسته‌اید و می‌دانید که جز با امداد الهی (چنین
 یاری) امکان‌پذیر نیست؛ «اتَّقوا» پروا داشته باشید را تکرار
 نمود برای اینکه مقدمه‌ای باشد جهت تنبّه بر بعضی از نعمتهایی
 که می‌شناسند از خداوند است تا بپذیرند و بخواهند از او که
 فراوان گردد و بترسند از زایل شدنش و مخالفت با او «پیامبر»
 نکنند.

(أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ) شما را با
 (بخشیدن) چارپایان، پسران و (نیز) باغها و چشمه‌سارها یاری
 داد؛ تعدادی نعمتهایش را که عرب از شریف‌ترین و بهترین‌های
 نعمتها می‌شمارد برشمرده است.

(إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) من از
 عذاب سهمگین روز قیامت بر شما بیمناکم.

مثل این است که فرمود: امر کردم شما را بر تقوا چون از
 زایل شدن این نعمتها با مخالفت شما بر شما می‌ترسم و همچنین

واهمه دارم بر شما بزرگتر از آن عذاب روز بزرگ «قیامت» را.
 (قَالُوا) در جوابش جهت اظهار هیچ شمرد نشان به او
 گفتند: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِّنَ
 الْوَاعِظِينَ) برای ما یکسان است، چه پند دهی چه از پند
 دهندگان نباشی؛ برای اینکه بهتر بتوانند قصدشان در بی
 توجهی شان را بر موعظه‌ی او برسانند نگفتند: اگر موعظه کنی یا
 موعظه نکنی برای ما مساوی است چه پند دهی و چه از پند
 دهندگان نباشی.

(إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ) این جز شیوه‌ی پیشینیان
 نیست؛ یعنی می‌دانستند که آن جز با امداد الهی نیست و تکرار
 کرده، خلق با فتحه و سکون خوانده شده که به معنای افترا یا فطرت
 و طبع می‌باشد و نیز با دو ضمّه خوانده شده است که به معنای
 سنجیه و طبع می‌باشد و معنای آن این است که آنچه که پیامبر ادعا
 می‌کند جز آنچه که پیامبران پیشین ادعا می‌کردند نیست؛ که
 پیشینیان نیز مثل تو ادعای نبوت کردند!

یا این حیات و مماتی که در حال جریان دارد جز آنچه که تا
 به حال بوده نیست که مدتی عیش و گذران زندگی است و بعد از
 مدتی مرگ و نیستی یعنی زمان بر مرگ و زندگی همان است که
 از قدیم «پیش» بوده است.

یا آنچه که تو ای پیامبر ادعا می‌کنی؛ نیست جز آنچه که بر مبنای عادت پیشینیان بوده از پیامبران علیهم‌السلام یا هرکسی که ادعای نبوت کرده‌است از مدعیان نبوت.

یا آنچه که ما به عنوان دین بر آن هستیم نیست مگر عادت دیرینه‌ای که پیشینیان داشته‌اند و ما بر آنان اقتدا کرده‌ایم.
(وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ) و ما از عذاب شوندگان نیستیم؛ برای اینکه قیامت، حساب و عقابی در کار نیست یا از این جهت که ما بر حقیق به طوری که استحقاق ثواب داریم نه عقاب (عذاب).
(فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ) بدینسان او را دروغگو انگاشتند، آنگاه آنان را نابود کردیم؛ وجه اینکه پس از تکذیب که با «فا» آورده بود باز هم با «فا» آورده «اهلکناهم» را پیش از این (در سابق) گذشت.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ) براستی که در این حکایت‌های ذکر شده هود علیه‌السلام و قومش یا آنچه که از هلاک کردن قومش به دلیل دستیابی اخبار بدان ظفر یافتیم.

(لَا آيَةَ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ

أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتُرْكُونَ فِي مَا هَاهُنَا
 آمِنِينَ) بعد از اینکه برای صدق ادعایش از آنچه که آنان
 می‌شناختند اقامه‌ی بیّنه نمود و از خود طمع را که مورث اتهام بود
 نفی کرده و آنان را تهدید کرد بر مرگ و خارج شدن از دنیا و
 خانه‌هایشان.

(فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا
 هَضِيمٌ) در باغها و چشمه‌سارها. و کشتزارها و خرمابنانی که
 میوه‌ی آنها لطیف است.

یعنی شیره یا رطب نرم خرما که رسیده یا نضید یا سریع
 الهضم و گفته شده خرمایی است که در آن سفتی نباشد.

(وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ) و از
 کوهها، ماهرانه (برای خود) خانه‌هایی می‌تراشید. و استاد هستید
 در تراشیدن کوه (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ
 الْمُسْرِفِينَ) پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید و از فرمان
 گزافکاران اطاعت مکنید. (یعنی) آنهایی (را) که از حدّ خود در
 مشتتهیات و خشم پا را فراتر می‌گذارند (اطاعت و پیرویی
 مکنید).

آیات ۱۵۹ - ۱۵۲

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۱۵۲)
 قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ
 مِّثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) قَالَ
 هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۱۵۵)
 وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ يُومٌ عَظِيمٌ (۱۵۶)
 فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸)
 وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹)

ترجمه

(همان) کسانی که در این سرزمین فتنه و فساد می‌کنند و در اصلاح نمی‌کوشند. گفتند جز این نیست که تو از جادو زدگانی. تو جز بشری همانند ما نیستی؛ اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور. گفت: این ماده شتری است که آبشخوری (معین) برای او و آبشخور روزی معین برای شماست. و به آن آسیبی نرسانید که عذابی سهمگین گریبانگیرتان خواهد شد. آنگاه آن را پی کردند و سپس پشیمان شدند. و عذاب ایشان را فرو گرفت؛ بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر

حکایت نوح، هود و صالح: در سوره‌ی الاعراف و سوره‌ی هود به طور مفصل گذشت.^(۱)

آیات ۱۷۵ - ۱۶۰

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ
 لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا
 اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۶۳) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ
 أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴) أَتَأْتُونَ
 الذَّكَرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ
 رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶) قَالُوا
 لَسْنَا لَكَ تَتَنَّهُ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (۱۶۷)
 قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِي
 وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) فَنجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ)
 (۱۷۰) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرْنَا
 الْأَخْرِينَ (۱۷۲) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا

۱. بنا براین علاقمندان محترم می‌توانند جهت اطلاع بیشتر به جلد مربوطه همین تفسیر مراجعه

فَسَاءَ مَطَرًا مُنذَرِينَ (۱۷۳) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ
 أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵)

ترجمه

قوم لوط (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند. چنین بود که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید. و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟ و همسرانتان را که پروردگارتان برای شما آفریده‌است رها می‌کنید، آری شما قومی تجاوزکار هستید. گفتند: ای لوط اگر دست بر نداری از رانده شدگان خواهی شد. (لوط) گفت: من از دشمنان کار و کردار شما هستم. پروردگارا مرا و خانواده‌ام را از شرّ کاری که می‌کنند رهایی ده. آنگاه او و خانواده‌اش را رهانیدیم مگر پیرزنی را که از بازپس ماندگان بود. سپس دیگران را نابود کردیم. و بر آنان بارانی (از سنگ) باریدیم، باران (بلا) هشدار یافتگان چه بد است. بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر

(كَذَبَتْ قَوْمٌ لُوطَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ
 لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
 عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَأْتُونَ الذِّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ
 وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَلْ
 أَنْتُمْ قَوْمٌ لُوطٍ (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند. چنین بود که
 برادرشان لوط عليه السلام به آنان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من
 برای شما پیامبری امینم. پس، از خداوند پروا و از من پیروی
 کنید. و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من جز بر
 پروردگار جهانیان نیست. آیا از میان مردم جهان با مردان
 می‌آمیزید؟ و همسرانتان را که پروردگارتان برای شما
 آفریده‌است رها می‌کنید، و شما بر این اندازه از ظلم واقف نیستید
 برای اینکه شما (قَوْمٌ عَادُونَ) قومی تجاوزکار هستید.
 قوم تجاوزکاری هستید در همه‌ی امورتان، «العادون» از
 «عدی» به معنای ستم، دزدی، صرف، وثب، تجاوز یا «عدو»
 ضد «صديق» به معنای دشمن، یا از «عدی» بر وزن علم به معنای
 به خشم آوردن است.

مطابقت موجود بین تکالیف اختیاری

بدان که تکالیف اختیاریه‌ی نبویه یا ولویه با آنچه که در عالم تکوینی الهی وجود دارد مطابقت دارد.

و خداوند متعال جنس حیوان را در اکثر انواعی که دارد مکلف به زندگی اجتماعی کرده است تا به وسیله‌ی این زندگی اجتماعی که شهوات را در آن ترکیب داد و در «کشش» آن جنس مذکر و مؤنث را قرار داده است که آنها را طوری کرده که هیچکدام صبر و بردباری بر نبود دیگری ندارد به اقتضای شهوت و میلی که در نهاد آنها قرار داده است.

و هیچ مقصودی از آفرینش شهوت جز بقای نسل و نوع نبوده و در صورت نبودن شهوت هیچ مواقعه‌ای که موجب پیدایش و بقای نوع سایر حیوانات بود ممکن نبود.

و اما انسان به موجب تکالیف نبویه مواقعه ممکن بود لیکن در مواردی بر خورد می‌شود بر افرادی که اعتنایی بر اوامر تکلیفی نمی‌کنند در این صورت ممکن بود خللی در امور پدید آید بنابر این مطابق ساخت این اوامر را با اوامر تکوینی انسان. که اگر چنین نبود ممکن بود مواقعه‌ای بر مبنای اوامر اختیاریه نبوی به محض امر تکلیفی صورت نگیرد.

و در این صورت بیم آن می‌رفت که نوع و جنس از بین برود یا کاهش یابد پس برای قصد تناسل خداوند تعالی در نر و

ماده آلت و وسیله‌ای را برای قضای حاجت (دفع شهوت) قرار داد که ماده‌ی تشکیل دهنده نطفه‌ی انسان در آن طوری قرار داده شده است که در جایگاه ویژه‌ای است (که با تحریک طرفین حرکت کرده و در رحم برای تشکیل جنین جای می‌گیرد).

علاوه بر این مذکر و مؤنث را به نحوی عاشق فرزند و مریبان او قرار داده‌است که هرکدام او را جزوی از خود می‌داند. و غیر از انسان در حیوان نیز که توجّهی بر امر تکلیفی نیست شیطنت و ذکاوت و ویژه‌ای قرار داده که اگر نبود ممکن نبود که رغبتی در جهیدن بر همدیگر نشان داده موجبات ازدیاد نسل را فراهم نمایند؛ که این در واقع به مقتضای امر تکوینی انجام می‌گیرد و امر تکلیفی برای حیوان وجود ندارد.

اما انسان که دارای قدرت تخیل، زمینه‌ی وسوسه شدن به واسطه‌ی شیطان که به نحوی می‌تواند تصرف در امر قضای شهوت نماید وجود دارد.

و گاهی انسان مخالفت می‌کند براساس تدبیر و شیطنتش با امر تکوینی و امر تکلیفی، خداوند او را به دلیل مخالفت با امر تکوینی و تکلیفی مورد عقاب و مؤاخذه قرار داده و حدّ و عقوبتی را برایش قرار می‌دهد.

و چون خروج از امر تکلیفی در این مورد افساد کلی در

زمین به قطع نسل را در پی داشت، طبیعت مرد و زن را بیرون از حیا و پست‌تر از حیوان در قوه‌ی حیوانی قرار داد و برای دفع شهوت مذکر بامذکر یا زن بازن (همجنس بازی) اشدّ عقوبت را وضع کرد.

(قَالَ الْاِسْنُ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ) گفتند: ای لوط اگر دست برداری از آنچه که نهی از آن می‌کنی.
(لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ) از رانده شدگان خواهی شد
از روستای ما.

(قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِّنَ الْقَالِينَ) (لوط) گفت: من از دشمنان کار و کردار شما هستم؛ نه خود شما چرا که شما آفریده‌ی پروردگارم هستید و قادر نیستم شما را دست کم بگیرم (مورد بی‌اعتنایی قرار دهم) لیکن عملتان مخالف با امور تکوینی و تکلیفی است که مورد غضب من است چه، مرا از روستایتان بیرون کنید و چه بیرون نکنید.

سپس از آنان روی گردانیده و در مقام التجا به خداوند متعال عرضه داشت: (رَبِّ نَجِّنِي وَ اَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ فَ نَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ وَ اَجْمَعِينَ اِلَّا عَجُوزًا) پروردگارا مرا و خانواده‌ام را از شرّ کاری که می‌کنند رهایی ده. آنگاه او و خانواده‌اش را رهانیدیم مگر پیرزنی را از اهل او که همسر لوط

بود.

(فِي الْغَابِرِينَ) که از بازپس ماندگان بود؛ از باقی ماندگانی که در قُرا ماند و بالوط بیرون نیامد یا از باقیماندگان در عذاب است بنابر آنچه که گفته شده^(۱)؛ او نیز خارج شد ولی در راه با اصابت سنگی هلاک شد.

(ثُمَّ دَمَّرْنَا) سپس نابود کردیم (الْآخِرِينَ) دیگران را با پوشاندن و فروبردن در زمین و دگرگون نمودن قُرا پس از آن با بارش سنگ از آسمان قرای آنان را زیر و رو کردیم.
(وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا) و بر آنان بارانی (از سنگ) باریدیم، بارش عجیبی از باران سنگ.

(فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)
باران (بلا) هشدار یافتگان چه بد است. بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

آیات ۱۹۱ - ۱۷۶

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) إِذْ قَالَ لَهُمْ

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۰۲

شُعَيْبٌ أَلَّا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸)
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۷۹) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ
 إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰) أَوْفُوا الْكَيْلَ
 وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَزِنُوا بِالْقِسْطِ
 أَلْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ
 وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَأَتَّقُوا اللَّهَ
 خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولَى (۱۸۴) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ
 الْمُسْحَرِينَ (۱۸۵) وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ
 لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۶) فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ
 إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷) قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا
 تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ
 إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ
 وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۹۰) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
 الرَّحِيمُ (۱۹۱)

ترجمه

اهل ایکه (هم) پیامبران را دروغگو انگاشتند. چنین بود که
 شعیب به ایشان گفت: آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما
 پیامبری امینم. پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید. و برای
 آن از شما پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من جز بر پروردگار جهانیان

نیست. پیمانہ را تمام دهید و از کم فروشان مباشید. و با ترازوی درست بسنجید. و به مردم کم دهید و در این سرزمین فتنه و فساد برپا نکنید. و از کسی که شما و امت پیشین را آفریده است پروا کنید. گفتند: جز این نیست که تو از جادوزدگانی. و تو جز بشری همانند مانستی و ما تو را بی شبهه از دروغگویان می‌دانیم. پس اگر از راستگویانی، پاره‌ای از آسمان را بر (سر) ما بینداز. (شعیب) گفت: پروردگار من به آنچه می‌کنید داناتر است. آنگاه او را دروغگو انگاشتند و عذاب روز ابری سایه افکن آنان را فرو گرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود. بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

تفسیر

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (اهل ایكه هم)

پیامبران را دروغگو انگاشتند.

«الایک» جایگاهی که با درختان به هم پیچ خورده و بافته شده زیاد پوشانده شده یا جماعتی از درختان که از هر درختی در آن وجود داشته باشد حتی درخت خرما یک ایکه یا مجموعه‌ی انبوهی از درختان و مراد از اصحاب ایکه اهل مدین است. یا جماعتی که نزدیک به قریه‌ی مدین بودند و از قبیله‌ی شعیب نبودند؛ شعیب بر آنان مبعوث شد همانطوری که بر اهل مدین مبعوث شد آنها از قبیله‌ی او نبودند.

و برای اینکه آنان از قبیله‌ی او نبودند، خداوند تعالی فرمود: (إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ) چنین بود که شعیب به ایشان گفت: و نگفت برادرشان شعیب (أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَأَطِيعُونَ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ) آیا (از شرک) پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس، از خداوند پروا و از من پیروی کنید. و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. پیمانانه را تمام دهید و از کم فروشان مباشید، یعنی از هرچه که در ترازو موجب خسران و سبک بودن کیل و میزان گردد، پرهیزید.

(وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَلْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ) و با ترازوی درست بسنجید؛ نقصان از برای مردم پدید نیاورید. (أَشْيَاءَهُمْ) و به مردم کم مدهید؛ یا اینکه در اشیا و چیزهایی که وزن می‌کنید بر مردم ستم روا مدارید بنابر اول بیانی است برای مفهوم مخالف «اوفوا» و فاکنید «وزنوا» بسنجید.

و بنابر دوّم معنای اعمّ منظور است که در آنچه که به مردم می‌دهید کم مگذارید و بر آنچه که می‌گیرید زیاده نکنید. (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) و در این سرزمین

فتنه و فساد برپا مکنید و این تعمیم بعد از تخصیص است.
 (وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولَىٰ قَالُوا
 إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) و از کسی که شما و امت پیشین را
 آفریده است پروا کنید. گفتند: جز این نیست که تو از جادوزدگانی.
 به معنای کسانی که (گرفتار) سحر شده و (حتی) عقلهایشان
 را از دست داده‌اند و نمی‌فهمند چه می‌گویند و نوعی تضعیف
 کردن زیادی در مبالغه است. و یا کسانی منظور است که برایشان
 فقط ریه برای کشیدن هوا، معده برای فرو بلعیدن غذا و نوشیدنی
 است و از انسانیت دور افتاده‌اند.

(وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ) و تو جز بشری
 همانند ما نیستی و ما تو را بی شبهه از دروغگویان می‌دانیم، یعنی
 گمان می‌کنیم (لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا) از
 دروغگویانی؛ پس پاره‌ای از آسمان را بر سر ما بیانداز؛ «کسفاً»
 جمع «الكسفة» مثل «کسف» با کسره «کسَف» با فتحه (مِنْ
 السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ) اگر از راستگویان
 هستی؛ بعد از اینکه نتوانست با محاجّه در ایشان مؤثر واقع شود.
 گفت: (رَبِّیْ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ) پروردگار من به آنچه
 می‌کنید داناتر است. پس اگر ببیند که استحقاق عذاب و سقوط
 آسمان بر سرتان را دارید، چنین خواهد کرد و اگر ببیند که مستحقّ

بازگشت و توبه‌اید و استعداد رحمت او را دارید، به شما توفیق خواهد داد.

(فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ) آنگاه او را دروغگو انگاشتند و عذاب روز ابری سایه افکن آنان را فرو گرفت؛ یعنی روز ابری که بر آنان سایه افکند. پس به راستی که چنان گرمایی در هفت روز بر آنان رساند که باد را از آنان حبس کرد و سپس ابرها را بر آنان پوشانیده و آنگاه که پوشیده بر آن شده بودند، برای جست و جوی خنکی توفیق خارج شدند. پس بر ایشان بارانی از آتش بارانید و آنان را سوزانید و این از بزرگترین روزها و وقایع بود و برای این بود که خداوند تعالی فرمود:

(إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) که آن عذاب روزی سهمگین بود. بی‌گمان در این مایه‌ی عبرتی هست و بیشترین آنان مؤمن نبودند. و همانا پروردگارت پیروزمند مهربان است.

آنگاه که قصه‌های پیامبران گذشته عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و هلاک ساختن قومهایشان را به دلیل تکذیبشان بیان کرد، تا تسلی خاطر برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تهدیدی برای قومش که انکارکننده‌اند بوده باشد قرآن و قرآن ولایه‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و دلایل و امارات صدقش را ذکر کرد

تا نزدیکتر به قبول و انذار بوده باشد.

آیات ۲۱۲ - ۱۹۲

وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ
 الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴)
 بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶)
 أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷)
 وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ
 عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي
 قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا
 الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱) فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۲۰۲)
 فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أَفَبِعَذَابِنَا
 يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ
 جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا
 كَانُوا يَمْتَعُونَ (۲۰۷) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا
 مُنذَرُونَ (۲۰۸) ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹)
 وَمَا نَزَّلْنَا بِهِ الشَّيَاطِينَ (۲۱۰) وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ
 وَمَا يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱) إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

(۲۱۲)

ترجمه

و آن (قرآن) فرو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. که روح‌الامین (جبرئیل) آن را بر دل تو فرود آورده‌است تا از هشدار دهندگان باشی. به زبان عربی شیوا. و (خبر) آن در صحف آسمانی پیشینیان هست. آیا این برای آنان نشانه‌ی (صدق) نیست که علمای بنی اسرائیل آن را (از پیش) می‌شناسند. و اگر آن را بر بعضی از مردم بیگانه زبان نازل کرده بودیم. سپس آن را در دل‌های گناهکاران راه داده‌ایم. که به آن ایمان نمی‌آورند مگر آنگاه که عذاب دردناک را بنگرند. که ناگهان بر سر آنان آید و آنان آگاه نباشند. آنگاه گویند آیا ما مهلت یافته خواهیم بود؟ پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند. ملاحظه کن که اگر سالها بر خوردارشان سازیم. سپس آنچه از آن بیمشان داده‌ایم، به سراغ آنان آید. آن برخورداریشان به کار آنان نیاید. و (اهل) هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه هشدار دهندگانی داشتند. (برای) پندآموزی و ما ستمگر نبوده‌ایم. و آن را شیاطین نازل نکرده‌اند. و آنان را نرسد و چنین کاری نتوانند کرد. چرا که ایشان از شنیدن (وحی) برکنار هستند.

تفسیر

و قال: (وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) و آن (قرآن) فرو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است.

این عبارت عطف است بر سابق خود به اعتبار.
 معنا مثل این است که گفته باشد: «به راستی که شعیب از
 مرسلین است و تو از مرسلین هستی و همانا قرآن یا قرآن ولایت
 علیّ فرو فرستاده‌ی پروردگار عالمیان است».
 (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ) که روح الامین (جبرئیل) عَلَيْهِ السَّلَامُ
 پس به راستی که از جمله‌ی ارواح و امین است بر امرالله.
 (عَلَى قَلْبِكَ) یعنی بر سینه‌ی تو یا قلب حقیقی تو که در
 مقابل صدر است و نفس؛ پس به راستی که ولایت در قلب است
 همانطور که رسالت و احکام و کتبش در سینه است.
 (لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) آن را بردل تو فرود
 آورده است تا از هشدار دهندگان باشی.
 یعنی از پیامبران که شأن آنان انذار (و هشدار دادن) است نه
 فقط از بشارت دهندگان، پس به راستی که بشارت منفک از انذار
 است و شأن ولایت جدا از شأن رسالت است.
 قبل از اینکه تمام مُعَبِّی را بیاورد مطلب را باغایت آورد تا
 اشعار داشته باشد بر اینکه انذار جز این نیست که با خود قرآن است
 یا ولایت، به زبان عربی بودن آن (نیز) تقدیر است بر این سخنش.
 (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ) به زبان عربی شیوا.
 که متعلق است بر «نزل» و اما هرگاه متعلق بوده باشد بر

«کونه من المنذرین» از اجزای غایت شمرده می‌شود نه مُعَبِّی.

مراد از «بلسان عربی» لغت عرب است به‌طور مجازی برای اینکه استعمال لسان در گفتار زیاد است.

و مراد از «مبین» فصیح بودن ظاهر کلمات و حروف است، یا ظاهر معانی و آشکار بودن مقاصد.

یا روشن‌گر بودن بر مقاصد، یا روشن‌گر بودن بر زبانها پس به راستی که او همانطور که در خبر نیز هست تبیین می‌نماید زبانها را و سایر زبانها نمی‌تواند مبین آن باشد و این به دلیل وسعت گسترده صرف در شکل کلماتش می‌باشد که با صرف در آن شکلها دلالت می‌کند بر معنای متخالف که این امر با سایر زبانها (به این راحتی) ممکن نیست مگر با آوردن قیده‌های متعدّد.

مثل اینکه: «الضرب» افاده‌ی معنای مصدری می‌کند یعنی زدن و شکل «ضرب» افاده‌ی معنای مصدری را با زمانش، و توأم با نسبتی که بر فاعلش و مذكر بودن فاعلش و یک نفر غایب بود؛ همچنین است سایر متصرفات آن و این خصوصیت در سایر زبانها وجود ندارد پس در زبان عربی خود تصریف افعال زبانها را تبیین می‌کند با کلمات خود ولی سایر زبانها چنین خصوصیتی را در مورد این زبان ندارند مگر با ضمیمه نمودن قیدهایی بر کلماتش.

(وَ إِنَّهُ) به راستی که او یعنی قرآن با او صافش یا بامعانی

که دارد یا قرآن ولایت علی علیه السلام (لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ) و (خبر) آن در صحف آسمانی پیشینیان یعنی در کتابهای آسمانی شان هست. (أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ) یعنی قرآن با اوصافش یا بامعانی و احکامی که دارد یا قرآن ولایت علی علیه السلام (عُلَمَاؤُ ابْنِي إِسْرَائِيلَ) آیا این برای آنان نشانه (ی صدق) نیست که علمای بنی اسرائیل آن را (از پیش) می شناسند.

برای اینکه پیامبران بنی اسرائیل در کتابهایشان ثبت کرده‌اند و امتهای خودشان را بر آمدن محمد صلی الله علیه و آله و کتابش و جانشینی وصیش که او پسر عمو، داماد و خلیفه‌اش می باشد خبر داده‌اند؛ پس به راستی که علما خبر داده‌اند که در کتابشان چنین مسطوراست و مژده آمدنش را داده‌اند.

و یهود پیوسته از محمد صلی الله علیه و آله و اوصیایش علیه السلام بر دشمنانشان استفتا می نمودند.

و در حقیقت اخبار بی شماری هست که: این آیات در ولایت وصیش علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده‌است^(۱).

و در خبر است که ولایت علی علیه السلام در جمیع کتابهای (آسمانی) پیامبران نوشته شده‌است و هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نگردید؛ مگر به تصدیق رسالت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت

و صییش علی بن ابی طالب علیه السلام^(۱).
 (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ) یعنی قرآن با او صافش یا بامعانی که دارد
 یا قرآن ولایت علی علیه السلام (عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ) و اگر آن را
 بر بعضی از مردم عجم (غیر عرب که بیگانه از زبان عربند) نازل
 کرده بودیم؛ کسانی که عاجز از فصاحت در کلام هستند یا کسانی
 که غیر عرب یا سایر افراد زنده‌ی عجم.
 (فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ) سپس آن را در
 دل‌های گناهکاران راه داده‌ایم؛ که به آن ایمان نمی‌آوردند.
 به دلیل عدم فصاحتش از بیان کلمات و مقاصد؛ چرا که
 آنان با اینکه در ادای کلمات و بیان مقاصد فصیح بودی، بعد از
 نزول قرآن ایمان نیاوردند؛ پس اگر نازل می‌کردیم بر کسی که
 لکنت در زبان داشت ایمان نیاوردن برای آنان جزو
 خصوصیاتشان می‌شد.

و برای اشاره بر این معنا بود که فرمود: «مَا كَانُوا بِهِ
 مُؤْمِنِينَ» به واسطه‌ی خلل وارده از عدم فصاحت آن، او (که
 عجم بود) یا برای عناد ورزی با علی علیه السلام؛ یا معنای «لو انزلناه علی
 عجمی ما كانوا لیؤمنوا» برای حمیت و نژادگرایی چنانی که در
 عرب بود در رابطه با عجم، یا برای عجم بودن او و یا برای عناد با

علیؑ ایمان نمی آوردند.

یا معنای این گفتار، اینکه اگر نازل می‌کردیم آن را بر حیوانی غیر ناطق که به موجب اعجاز آن از جانب ما ناطق می‌شد؛ ایمان نمی‌آوردند با اینکه این امر می‌توانست دلیل صدقش بوده‌باشد و این به دلیل شدت دوری ایشان و نفرتشان از حق بود برای آن حیوان یا به دلیل شدت عنادشان با علیؑ.

روایت شده‌است از امام صادقؑ: که اگر قرآن را بر عجم نازل می‌کردیم عرب به آن ایمان نمی‌آورد و با اینکه بر عرب نازل شد عجم بر آن ایمان آورد و این در فضیلت عجم است (نسبت به عرب)^(۱).

(كَذَلِكَ) یعنی همانند آنچه که کفر در دل‌های اینها کرده‌است؛ (سَلَكْنَاهُ) یعنی با کفر (فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ) در دل‌های گناهکاران یا همانند نزول قرآن بر قلب تو که به زبان عربی فصیح انجام گرفت در دل‌های مجرمان (در این صورت به آن ایمان نمی‌آورند)، یا مثل سیر و سلوک دادن قرآن در دل‌های این کفار است در حالی که تنفر از آن دارند و ایمان نمی‌آورند؛ و قرآن ولایت را در دل‌های گناهکاران در حالی که متنفر از آن بودند؛ سیر و سلوک دادیم.

۱. نور الثقلین ج ۴ ح ۸۶ ص ۶۵

(لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) و با وجود این آنان به او ایمان نمی‌آورند مگر آنگاه که عذاب دردناک را بنگرند.

در این صورت ایمان کسی سودی به او نمی‌رساند. و در اخبار بسیاری اشاره شده‌است که مراد از مجرمین بنی‌امیه‌اند و به راستی که آنان به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ایمان نمی‌آورند تا اینکه عذاب دردناک ^(۱) را ببینند.

(فَيَأْتِيهِمْ) عذاب دردناکی که (بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) ناگهان برسر آنان آید و آنان بر آمدنش به دلیل نبود هر نشانه‌ای که مقدم بر آن بوده باشد آگاه نباشند.
(فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ) آنگاه گویند: آیا به ما مهلت داده می‌شود؟

یعنی پیش از اینکه عذابی بیاید آن را به استهزا گرفته و بر آمدنش شتاب می‌کنند؛ پس آنگاه که عذاب آمد تقاضای مهلت می‌کنند.

(أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ) پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند؛ برای تهدید و به هول و هراس انداختن آنان است.
(أَفَرَأَيْتَ) ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیا ندیدی؟

یا خطاب عام است و عمومیت دارد (**إِنَّ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ**) ملاحظه کن که اگر سالها بر خوردارشان سازیم برای سالهای بسیار طولانی.

(**ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ**) سپس آنچه از آن بیمشان داده‌ایم، عذاب به سراغ آنان آید.

(**مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ**) چیزی آنان را از عذاب الهی بی‌نیاز نمی‌کند (**مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ**) آنچه که در دنیا کامیاب بودند.

در اخبار زیادی تصریح شده است بر اینکه (**أَفْرَأَيْتَ**) تا الی آخر در مورد بنی امیه نازل شده و اینکه پیامبر خدا ﷺ آنان را در خواب دیده بود که از منبرش بالا می‌روند و مردم را به گمراهی می‌کشاند به سوی صراط قهقرا - و افسرده از خواب برخاست که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام بر او نازل شد و از اندوهش پرسید پیامبر ﷺ فرمود که در خواب چنین و چنان دیدم.

جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام عروج کرد و بعد با این آیه آمد که برای تسلی خاطر رسول ﷺ باشد و سوره‌ی انا انزلناه برای تسلی آن حضرت ﷺ نازل شده است برای اینکه **ليلة القدر** شبی است که در آن خیری بیش از هزار ماه اعطا شده است و هزار ماه در حدود دوران حکومت بنی امیه است ^(۱).

(وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ) و (اهل)

هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه هشدار دهندگانی داشتند. عطفی است که در آن «استدراك توهّم» از اینکه عذاب ناگهانی از مصادیق ظلم است می‌باشد.

(ذِكْرِي) (برای) پندآموزی مفعول له و اسم برای یادآوری و تذکر دادن است (وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ) و ما ستمگر نبوده‌ایم که بدون استحقاق عذاب و بدون تذکر بر ایشان مبتنی بر نزول عذاب؛ عذاب کننده باشیم.

(وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ) او یعنی قرآن با او صافش یا بامعانی که دارد یا قرآن ولایت علی عليه السلام را (الشَّيَاطِينُ) و آن را شیاطین نازل نکرده‌اند؛ همانطوری که مشرکان گمان کرده‌اند: نزول قرآن بر محمد صلى الله عليه وآله از قبیل القائاتی است که شیطان بر کاهنان و جادوگران القا می‌کند.

(وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ) و ما یستطیعون) و آنان را نرسد و چنین کاری نتوانند کرد؛ چرا که ایشان از شنیدن (وحی) برکنار هستند؛ چه رسد به اینکه آن را نازل کنند؛ یعنی شأن قرآن جز این نیست که کلام خداوند است و آورنده‌ی آن فرشته‌ای «جبرئیل امین عليه السلام» از جانب اوست بر محمد صلى الله عليه وآله؛ فرشته‌ای که او برترین فرشتگان است و برتر است از اینکه او را شیاطین ملاقات

کنند، که قادر بر گرفتن آن نیستند تا بتوانند نازل کنند.
 برای اینکه عالم شیاطین عالم ظلمانی است که اسفل عوالم
 است ولی عالم قرآن، محمد ﷺ و ملائکه عالم نورانی است که
 برتر از همه‌ی عوالم است؛ پس اگر قرآن بر شیاطین برسد و آن را
 دریابند فرار می‌کنند بلکه هلاک می‌شوند؛ همانطوری که گفته
 شده است:

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
 (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ) یعنی از گوشی که بتوانند کلام قرآن،
 و کلام فرشته‌ی الهی را بشنوند (لَمَعَزُو لُونَ) برکنار شده‌اند
 (محرومند) برای اینکه کلام ملک و خطاب قرآن بسان شهابی
 سوزان، رادع (دور کننده‌ی) شیطان است.

آیات ۲۲۷ - ۲۱۳

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳)
 وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ
 لِمَنْ أَتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي
 بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷)
 الَّذِي يَرْئِيكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَتَقَلِّبُكَ فِي
 السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰) هَلْ

أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلَىٰ
 كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۳)
 وَالشُّعْرَاءُ يُتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ
 فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا
 لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا
 وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

ترجمه

پس در جنب خداوند خدایی دیگر (به نیایش) مخوان که از
 عذاب دیدگان خواهی شد. و خاندان خویشاوندت را هشدار ده. و
 در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند مهربان و فروتن باش.
 پس اگر از تو سرپیچی کردند بگو که من از آنچه می‌کنید بری و
 برکنارم. و بر (خداوند) پیروزمند مهربان توکل کن. همان که تو
 رابه هنگامی که (برای عبادت) برمی‌خیزی می‌بیند. و نیز گشتن
 تو را در میان نمازگزاران. چرا که او شنوای داناست. آیا شما را
 آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر تهمت زن
 گناهکاری فرود می‌آیند. گوش فرامی‌دهند و بیشترین آنان
 دروغگو هستند. و شاعران (کافر) را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا
 نمی‌نگری که ایشان در هر وادی سرگشته‌اند؟ و ایشان چیزهایی

می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند. مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و خداوند را بسیار یاد می‌کنند و پس از آنکه ستم دیده‌اند انتقامشان را گرفته‌اند و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی بدانند که به چه بازگشتگاهی راه خواهند برد.

تفسیر

(فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ) پس در جنب خداوند خدایی دیگر (به نیایش) مخوان که عذاب دیدگان خواهی شد.

یعنی به این دلیل که می‌بینی، قرآن از جانب خداست بدون اینکه وجود دیگری در آن شراکت داشته باشد هنگامی که ولایت علی علیه السلام با الله است پس با خدا دیگری را مخوان (به عنوان پرستش) و با علی علیه السلام کسی را به عنوان شرک بر او مخوان (الِهًا) یعنی معبودی یا صاحب ولایتی را (اُخْرًا) و این از باب این مثل معروف عربی است که: «إِيَّاكَ اعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» به در می‌گویم که دیوار بشنود.

(فَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ) که «به واسطه‌ی این شرک» از عذاب شوندگان شوی مثل بنی امیه؛ کسانی که از علی علیه السلام عدول کردند و (از او روی گرداندند به سوی غیر او) عذاب دردناک را برای خود حتمی و قطعی نمودند.

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) و خاندان خویشاوندت

را هشدار ده.

دلیل اینکه خداوند متعال اقربین از عشیره‌ی پیامبر را برای شروع دعوت مخصوص گردانید در حالی که پیامبرگرامی برای انذار همه‌ی خلائق مأمور بود؛ یا از این جهت بود که آنان از قرابت و نزدیکی که برخوردار بودند اقرب به قبول بودند از دیگران، چرا که بیش از دیگران بر ویژگیهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واقف بودند و این از باب مداهنه نبوده و پیامبر خدا در پی طلب دنیا نبوده؛ بلکه برای این بود که اگر ایشان ایمان می‌آوردند کار برای پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به دعوت دیگران در پذیرش دعوت آسان‌تر می‌شد که این امر، چه با این فرض که در مقام یاری حضرت می‌شتافتند و به دلیل اشرافی که بر اطلاع شخصی از پیامبر داشتند؛ دیگران هم با دیدن ایشان رغبت بیشتری نشان می‌دادند.

طبیعی است با در افتادن آنان با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کار مخالفت دیگران با اسلام در تنفر بالا می‌گرفت؛ با استدلال بر اینکه اگر حق بود بایستی اقارب و فامیل زودتر از دیگران بر او می‌گرویدند. علاوه بر این دعوت عشیره و اقربا پیش از سایرین الهی بودن نیت و قصد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیشتر نمایان ساخت که دیگران نگویند چرا از اقربا و خویشان شروع نکرد.

از طریق عامه و خاصه نقل شده است که پیامبر بعد از نزول

این آیه به علی علیه السلام فرمود: ای علی، غذایی برای آنان درست کن؛ پس علی علیه السلام غذای اندکی نسبت به (نفرات) درست کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را جمع کرد، پس همه از آن غذای کم خوردند و سیر شدند و ابولهب (بامبادرت بر پیش دستی در هتّاکی) گفت: این بود سحر و جادویی که این مرد «رسول خدا صلی الله علیه و آله» کرد! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت.

پس از آن یک بار دیگر آنان را برای چنین طعامی دعوت کرد و سپس در مقام انذار فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب به راستی که من پیامبری «نذیر» هشدار دهنده هستم از جانب پروردگار عزّوجلّ به سوی شما و پیامبری بشارت دهنده؛ پس اسلام بیاورید و مرا اطاعت کنید که هدایت شوید.

سپس فرمود صلی الله علیه و آله: کیست که برای من برادری کند که وزیر من باشد؟ و ولی و وصی من باشد بعد از من و جانشین من باشد در میان اهل و خویشانم و دینم را ادا نماید؟

قوم ساکت شدند و پاسخی ندادند؛ سه بار این مطالب را بیان کرد و آن قوم ساکت بودند و علی علیه السلام پاسخ می داد: انا (من)، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای سوّمین بار که مطالب را فرمود؛ علی علیه السلام پاسخ داد: من؛ پیامبر خدا فرمود: تو.

پس قوم برخاستند در حالی که به ابوطالب می گفتند:

پسرت را اطاعت کن که امیر تو شد!

و در روایت عامّه آمده است: کدامیک از شما بر می‌خیزد که بامن بیعت کند؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد و همه‌ی قوم سکوت کردند. سپس فرمود: آیا از شما کسی به پا می‌خیزد؟ یا کسی غیر از شما به پا خواهد خاست که شما خودتان پشیمان شوید (از برنخاستن)؛ پس علی علیه السلام به پا خاست و با او بیعت کرد و او را اجابت کرد؛ پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر من نزدیک شو پس نزدیک تر آمد دهان علی علیه السلام را باز کرد و آب دهانش را بر آن انداخت، سپس؛ بین دو کتف‌ها و پستانش را از بزاق دهانش انداخت. ابولهب گفت: چه بد حمایت کردی پسر عمویت را که تو را اجابت کرد که دهان و صورتش را آب دهان و بزاق انداختی؟!

فرمود صلی الله علیه و آله: پر کردم آن را از حکمت و دانش.

و از طریق عامّه و خاصّه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَرَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» از رضا علیه السلام: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَرَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» که فرمود: در قرائت ابی بن کعب اینچنین آمده است و همچنین در مصحف عبدالله بن مسعود نیز اینطور ثبت شده است و فرمود: این جایگاه و منزلت بالا و فضیلت بزرگی است و شرف عالی که خداوند اینچنین عنوان کرده است محمد صلی الله علیه و آله و یادآوری فرمود برای

رسول خدا ﷺ^(۱).

و جایز است که بگوییم مراد از «عشیره الاقربین» کسانی بودند که به حسب مرتبه‌ی روحانی خود به مقام عشیره‌ی پیامبر رسیده و اقرب از او گردیده‌اند.

و معنای «انذر» بیم‌ده در واقع این می‌شود که به دلیل داشتن مقام برتر و عالی که داری بیم ده آنان را که عشیره و نزدیکان تو هستند و تنزل نموده و فرود آی از مقام عالی که داری تا مقام تابعین^(۲).

(وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ) مهربان و فروتن باش و خفض جناح استعاره است از فروتنی و تواضع در اظهار محبتی که به جمع کردن پرهای پرندگان برای زوجهایشان شباهت دارد؛ یعنی تنزل کن با تواضع از مقام والایی که داری.

(لِمَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند.

چرا که ایشان قادر بر درک کلام تو به حسب

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۸۱ باب ۲۳ ح ۱

۲. غرض از این امر این است که با این اقدام پیامبر گرامی ﷺ زمینه‌ی مناسب را برای تعالی بخشیدن بر پیشرفت معنوی افراد فراهم نموده و با آنان همگام شود که بتوانند خیلی از مفاهیم بالا را ادراک نمایند؛ این امر بر تنزل برای ساختن افراد امت است و مصداق این شعر که:

چون که با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

مقام عالی که داری نیستند و انذار بایستی با مقام مؤمنان و تابعان مناسب باشد.

(فَإِنَّ عَصَاكَ) پس اگر از تو سرپیچی کردند یعنی عشیره و تابعین تو که مؤمنون هستند جز این نیست که این سرپیچی شان به حسب مقام و تعینات نازل‌ه‌ی آنان است.

(فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ) بگو که من از آنچه می‌کنید بری و برکنارم؛ و نگو که از شما بری‌ام برای اینکه اگر آنان از تابعین تو باشند براءت تو از آنان براءت از لطیفه‌ی الهیه است.

همانطور که بارها توضیح این مطلب گذشت که اسما و احکام اسما بر فعلیت اخیر از اشیا جاری می‌شود؛ پس مخاطب کردن پیروان و براءت و بی‌زاری از آنان در واقع براءت از فعلیت اخیرشان است که فعلیت رسالت یا فعلیت ولایت می‌باشد که این دو فعلیت نیز جز فعلیت الهیه نیستند.

و اگر جزو پیروان تو نباشند و در عین حال از مرتدّها نیز نباشند که از فطرتشان با ابطال فطرت انسانی برگشته‌اند؛ فعلیت اخیرشان فعلیت انسانی است اگرچه پوشیده شده باشد تحت غیر از آن؛ براءت از آن در واقع براءت از انسانیّت که آن هم لطیفه‌ی الهیه است می‌باشد.

آری اگر کسی فطرت را نیز منقطع کرده باشد صحیح است که گفته شود: بیزار (بری) ام از تو همانطور که خداوند متعال از ابراهیم علیه السلام با این فرمایش حکایت کرده است که: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ وَ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»^(۱) یعنی از مقام والایی که داری تنزل نموده و با آنان در مقام نازله‌ای که دارند شراکت کن و اگر در تقیید (مقیّد کردن) بر حدود با تو مخالفت کردند (در حدّ مقامشان) منزّه بودن ذات را از آن حدود آشکار نما و بر ایشان بگو: من به حسب مرتبه‌ی عالی که دارم از حدود این مقامات و تعیناتشان منزّم و اگر در بعضی از لوازم آن شرکت نمودم برای این بود که از من وحشت ننمایید؛ تا این توهم برایشان پیش نیاید که تو هم مثل آنان هستی.

(وَ تَوَكَّلْ^(۲) عَلَى الْعَزِيزِ) و توکل کن بر (خداوند) پیروزمند؛ خدایی که در ملکش جز آنچه که مشیّت و خواست اوست واقع نشود؛ یعنی دیدن و رؤیت افعال را از فاعلین بیرون ساخته؛ و در جمله‌ی افعال برای فاعل حق آشکار نموده است تا اینکه مشاهده نمایند که عامل دست خداست؛ پس کار خود و امور ایشان را به خدا واگذار و بر عصیان آنان غمگین مباش.

۱. سوره‌ی التوبه آیه‌ی ۱۱۴: وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ وَ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱)

۲. قال علی علیه السلام فی التوکل حقیقة الايقان (حقیقت یقین در توکل است) غررالحکم ۵۸۰۲، ۶۴۸۴.

(الرَّحِيمِ) مهربان؛ خدای مهربانی که برای بندگانش جز صلاحشان را نمی‌خواهد و برای دشمنانش نمی‌خواهد مگر آنچه را که به صلاح بندگان مؤمنش یا صلاح نظام عالم باشد.

پس محزون مباش بر آنچه که صلاح مؤمنین یا صلاح نظام کلی در آن است.

(الَّذِي يَرِنُكَ حِينَ تَقُومُ) همان که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی‌خیزی می‌بیند؛ برای نماز به تنهایی، همانطور که در خبر است یا با به پا داشتن تمامی مراتب خود برای حضور در پیشگاه پروردگارت برای نماز در شب قیام می‌کنی یا در بین مردم؛ یا برای عروج از مقام کثرات و خارج شدن از بین آنها قیام می‌کنی.

(وَتَقَلِّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ) و نیز دگرگون شدن تو را در میان سجده‌کنندگان؛ در وقتی که نماز جماعت می‌گزاری از قیام و خم شدن به رکوع در رکوع‌کنندگان و نگوئسار شدن را در گرفتار شدگان کثرات، یا حرکت تو را در خضوع‌کنندگان متواضع برای خداوند یا قرار گرفتن را در صلب‌پدران و رحمهای پاکی که سجده‌گزاران خدا بودند؛ پس به راستی که این محقق نخواهد بود مگر از نکاح صحیح از نزد آدم عليه السلام؛ و همه‌ی پدران او که از موحدین (یکتاپرستان) بودند.

(إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ) چرا که او شنوایی است که شنوایی جز او نیست (الْعَلِيمُ) دانایی است که جز او دانایی نیست؛ پس به راستی که شنوایی هر شنوا و دانش هر دانشمندی (شنوایی و دانش او) در مرتبه‌ای بسیار پایین‌تر از او است.

و در خبر است: فرمود رسول خدا ﷺ: قبل از من بلند نشوید و پیش از من خم نشوید؛ پس به راستی که شما را پشت سر خود آنچنان می‌بینم که از روبه‌رو و سپس این آیه را تلاوت کرد: یعنی هرگاه در نماز بودید سرهایتان را از سجده بلند نکنید و پیش از من به سجده نروید^(۱).

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه امر به توکل از جانب خداوند متعال است و مأمور به توکل هم خود او است به اعتبار مقام خودش، همانا توکل کننده نیز خود او است و همچنین بر حسب روح (خداوند) که همان مقام ولایت است نیز بر خود او است (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)^(۲) و او به عزت، رحمت و رؤیت در همه‌ی احوال موصوف است.

(هَلْ أَنْبَيْتُمْ) آیا شما را آگاه کنم؟ پس از اینکه بیان کرد که قرآن از القائنات شیطان نیست اشتیاق و علاقه‌ی شنوندگان برای شنیدن این خبر که شیاطین بر چه کسانی و برای چه چیزی

۲. سوره‌ی حدید آیه‌ی ۳

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۰۷

نازل می‌شوند بیشتر شده؛ پس فرمود خدای تعالی: هل انبئکم
(عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ) آیا شما را آگاه کنم که شیاطین
بر چه کسی فرود می‌آیند؟

«من» موصوله و ظرف متعلق به «انبئکم» یا استفهامیه و
ظرف متعلق به تنزل است.
(تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ) بر هر تهمت زن گناهکاری
فرود می‌آیند. (آفَاكٍ) از ریشه‌ی «افک» مانند «ضرب» و «علم»
إفكاً با فتح و کسر و تحریک به معنای دروغ، یا از «افکه عنه» که
مثل «ضرب» صرفش یعنی دگرگون کرد او را و یا رأیش را، یا از
«افک فلاناً» یعنی او را دروغگو قرار داد.

(أَثِيمٍ) گناهکار یعنی شیاطین با توجه بر وفق وجود و ذاتی
که دارند دروغ‌گو و از راه مستقیم منحرفند و وارونه سران
دگرگون گشته و تنزل یافته از مقام انسانی که نازل نمی‌شوند
(شیاطین) جز بر دروغگوی گناهکار که بیرون از وجود خود بر
فطرتش قوای وجودیش را صرف می‌کند از حق و استقامت برای
لزوم سنخیت بین نازل و منزول و گناهکار «اثیم» افعالی را انجام
می‌دهد که بر مقتضای صراط مستقیم انسانی نیست.

(يُلْقُونَ) شیاطین القا می‌کنند فرا می‌دهند (السَّمْعَ) گوش
را؛ یعنی صعود می‌کنند به سوی آسمان برای استراق سمع از

ملائکه و از ایشان می‌شنوند و سپس بر هم سنخها و هم جنسهای خودشان از انس و جن نازل می‌شوند و آنها را باخبر می‌سازند. (وَ) لیکن (أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ) و بیشترین آنان دروغگو هستند. پس آنچه که می‌شنوند، اگر چه ظاهری شبیه به حق داشته باشد وقتی که سخن حق به آنها و گوشهایشان رسید و موقعی که در آن گوشهای آنها داخل شده و ریشه یابی کنی می‌بینی که از وجهی حقانی بر خوردار نیست و باطل است؛ پس وجود آنها همانند آینه‌ی معوجی هست که هرچه در آن دیده شود خلاف واقعیتشان است.

یا شیاطین شنیده‌های خود را بر هم سنخها و هم جنسهای انسان خود یا اقا کان القا کرده و آنان را منقاد می‌کنند بر اکاذیب خودشان و ضمیر بیشتر آنان متوجه شیاطین یا اقا کین است؛ پس هرکدام از آنها در حالی هستند که هر گاه چیز راستی هم که بر آنها برسد دروغ می‌شود.

و این واقعیت در بیشتر آنها صدق می‌کند و عده‌ی اندکی از آنها (شیاطین و اقا کین) فطرتشان باقی است و استقامت نموده است و حق در وجودشان باطل نمی‌شود و صدق در وجودشان صادق می‌ماند.

(وَالشُّعْرَاءُ) و شاعران (کافر) جمع شاعر و شاعر کسی

است که شعر بگوید «شعر» مانند «نصر» و «کرم» شعراً با کسره و شعرا با فتح به معنای «علم به» یعنی آگاه و هوشیار شد بر آن و عقلش را برای آن به کار گرفت و شاعر کسی است که با زیرکی تمام کلام موزون را با الفاظ و معانی متناسب و دقیق آراسته نموده و ارائه می‌دهد که در عرف بر آن اسم شعر به دلیل موزون بودن کلام گفته شده است.

و اسم شاعر را بر پدید آورنده کلام موزون گفته‌اند لیکن از آنجا که اغلب شاعران در سروده‌های خود باطل و اکاذیب را به صورت حق جلوه داده‌اند با هنر نوپردازی و تزیینات نقل شعری بنا بر این اسم شعر و شاعر تداعی همان معنا را در ذهن به بار می‌آورد.

و از انواع آن است قیاسات شعری و وهمی برای قیاسهای وهمیه‌ی باطله که با آرایش ظاهر کلام آن را به صورت حق صادق در انظار جلوه‌گر نموده‌اند.

و از آنجا که قرآن دارای وجوه گوناگون به حسب طبقات مردم است و اراده می‌شود از آن هر وجهی به حسب طبقات مردم و مراد از حمل بر وجوه احسن همانطور که در بحث مقدمات حمل بر احسن وجوه الاضافی گذشت تفسیر این قول خدای تعالی: و الشعراء (يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ) شاعران را گمراهان پیروی

می‌کنند؛ به کسانی که کلام منظوم می‌آورند؛ صحیح خواهد بود.
همان طور که نقل شده است مراد شعرای عرب است که با
آوردن اباطیل و کذب، پیامبر ﷺ را هجو می‌نمودند^(۱) در حالی که
عده‌ای از گمراهان هم برای شنیدن سروده‌های آنان اجتماع
می‌کردند که اسمها و عدد آنها را ذکر کرده‌اند.

و همچنین صحیح است تفسیرش بر نقالها و قصه‌پردازان که
در کوچه و بازار محافلی تشکیل داده و قصه‌ها و حکایات را که
خیلی از آنها اصل و حقیقتی هم نداشتند نقل می‌کردند^(۲).
و صحیح است تفسیرش به وعاظ؛ که پند و اندرز به مردم

۱. البراء بن عازب: قيل: يا رسول الله ان اباسفيان بن الحرث بن عبدالمطلب يهجوك فقام ابن رواحة فقال يا رسول الله ائذن لي، قال انت الّذي تقول ثبت الله؟ قال: نعم يا رسول الله قلت:

ثَبِّتَ اللهُ مَا اعطَاكَ مِنْ حَسَنِ تَثْبِيتَ مُوسَى وَ نَصْرًا مِثْلَ مَا نَصْرًا
قال ﷺ: وانت يفعل الله بك مثل ذلك.

براء بن عازب می‌گوید: به رسول خدا ﷺ عرض شد که ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب شما را هجو می‌کند؛ پس ابن رواحه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا اجازه می‌دهید پاسخ دهم. حضرت فرمود: تویی که گفته‌ای ثبت الله عرض کرد: آری ای رسول خدا، من گفته‌ام: خدا آن نیکویی را که به تو داده استوار گرداند همچنان که موسی را پایدار کرد و پیروزت کند همچنانکه او را پیروز گردانید. پیامبر فرمود: خدا با تو نیز چنین کند.

الدر المنثور ۳۳۶/۶

۲. عن الامام الصادق عليه السلام: ان امير المؤمنين عليه السلام رأى قاصاً فى المسجد فضربه بالدرّة و طرده (امام صادق عليه السلام: امير المؤمنين عليه السلام نقل گویی را در مسجد دید او را با دوال زد و بیرونش کرد). تفسیر المیزان ۷۵/۱۱.

می‌دادند بدون اینکه خودشان برآن عمل نمایند.
 فقیهان و قاضی‌هایی که فتوا و رأی می‌دادند بین مردم
 بدون اینکه از جانب خداوند یا خلفا و جانشینان برحقّ اولیای الهی
 مجاز بر این امر باشند. و مثل فقهای عامّه و قضات آنان که
 می‌گویند و عمل نمی‌کنند به آنچه که می‌گویند.
 و از امام صادق علیه السلام آنان قصّه گوها هستند^(۱).
 و از امام صادق علیه السلام: ایشان قومی هستند که بدون داشتن
 علم (و دانش فقهی)؛ تفقّه کنند، پس خود گمراه شده و دیگران را
 نیز گمراه نمودند^(۲).

و از امام صادق علیه السلام: نازل شده‌است در باره‌ی کسانی که
 دین خدا را تغییر داده و امر الهی را مخالفت نمودند آیا دیده‌ای
 کسی را که شاعر باشد و مردم از او تبعیّت نمایند؟ جز این نیست
 اینکه آنان کسانی اند که دینی را به باطل با آرای خود وضع کردند
 و در این مورد مردم از آنان تبعیّت کردند^(۳).

و از امام باقر علیه السلام: آیا شاعری را دیده‌ای که کسی از او
 پیروی کند؟ جز این نیست که آنان قومی هستند که برای غیر دین
 دانش آموختند و در نتیجه هم خود گمراه شدند و هم دیگران را

۱. الصّافی ج ۴ ص ۵۵، الاعتقادات شرح باب الحادی عشر ص ۱۰۵ و بحار الانوار ۱/۲۶۴/۷۲

۲. الصّافی ج ۴ ص ۵۵ و مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۰۸

۳. البرهان ج ۳ ص ۱۹۴ و تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۲۵

گمراه کردند^(۱).
 (أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ) آیا نمی‌بینی که آنان یعنی شعرا (فِي كُلِّ وادٍ) در هر وادی از وادیهای نفس و خیال (يَهيمُونَ) سرگشته‌اند؟ - همانند تخیلات خودشان که هیچ‌گونه ثباتی ندارد سرگردانند و هیچ حقی را نمی‌بینند از آن و معتقد بر صدقش نمی‌شوند در وادیهایی همچون درّه‌های بین وادی کوهها و تپه‌هایی که اطراف آن دیده‌ نمی‌شود گیر افتاده‌اند که به سبب ارتفاع کوهها و تپه‌هایی که بر آنان محیط هستند و در آن طریقی هم که راهرو را رهایی بخش سلوک باشد دیده نمی‌شود و سالک نمی‌داند که راه رهایی اش کجاست؟

خواه مراد شعرای قایل بر شعر یا قصه گویان، و عاظ یا فقیهان و قضات (غیر مأذون) باشد.
 (وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ) و ایشان چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند؛ پس به راستی که حال هر کدام از آنان چنین است: شعرایی هستند که در تمام گفته‌های خود غرق شده‌اند.

همانطور که گفته شده: «که از اکذب اوست احسن او»
 و قصه گوها و واعظان، شأن و شغلشان در این است که کلام را

۱. الصّافی ج ۴ ص ۵۵ و تفسیر مجمع البیان ۷ / ۳۲۵

زینت دهند تا نشاط نوی را برای استماع حکایات جدید و ساخته‌هایشان که تا به حال کسی نشنیده‌است از دروغ و غیر دروغ که عامل بر آن بوده‌باشند یا نبوده‌باشند و فقهای عامّه که شغلشان فتوا دادن است بدون اینکه خود عامل بر آن باشند به وجود آورند. (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا)^(۱) مگر کسانی که ایمان آورده‌اند؛ بایعت عامّه یا خاصّه (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کارهای شایسته کرده‌اند؛ با رعایت کلیه‌ی شرطها و کیفیتی که اخذ شده است از حقّ. پس به راستی که شاعر از ایشان نمی‌گوید آنچه را که در آن رضای الهی نباشد، نقل‌کننده و واعظ همچنین آنچه را که می‌گوید عمل می‌کند اولاً پس از آن می‌گوید، ثانیاً فقیه ایشان بدون اجازه سخن نمی‌گوید و فتوا نمی‌دهد و بعد از اجازه است که باطلش صحیح و دروغش راست و ظنّش یقین خواهد بود.

۱. ابوالحسن مولی بنی نوفل: انّ عبدالله بن رواحة و حسان بن ثابت اتیا رسول الله حین نزلت «الشّعراء» بیکیان و هو یقرأ «الشّعراء یتبعهم الغاؤون» حتّی بلغ «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا و عملوا الصّالحات قال: انتم «وذكروا الله کثیراً» قال: انتم «وانتصروا من بعد ما ظلموا» قال: انتم «وسیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب یتقلبون» قال: الکفّار. (ابوالحسن وابسته‌ی بنی نوفل می‌گوید: هنگامی که سوره‌ی شعراء نازل شد، عبدالله بن رواحه و حسان بن ثابت با چشم گریان خدمت رسول خدا آمدند و آن حضرت «وشاعران را گمراهان پیروی می‌کنند» را می‌خواند تا که به «مگر آنان که ایمان آوردند و کار شایسته کردند» رسید فرمود: شما هستید «و خدا را بسیار یاد می‌کنند» فرمود: شما هستید «و بعد از آنکه مورد ستم واقع شدند یاری خواستند» فرمود: شما هستید «وکسانی که ستم کردند بزودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می‌گردند» فرمود: کافران هستند.

الدّر المنثور ۳۳۴/۶

(وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا) و خداوند را بسیار یاد می‌کنند در
 شعرشان و قصه‌ها و موعظه‌ها و مسایل فقهی‌شان (وَأَنْتَصِرُوا)
 انتقام می‌گیرند از آنچه که بر ایشان اتفاق افتاده است.
 (مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) و
 پس از آنکه ستم دیده‌اند انتقامشان را گرفته‌اند در مقام و اما
 کسانی که ستم نمودند از شعرا به این که بگویند و عمل نکنند
 و ظاهرشان بر خلاف باطنشان باشد پس به زودی خواهند دانست
 که (أَيْ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی
 بدانند که به چه بازگشتگاهی راه خواهند برد؛ این تهدید است
 برای ایشان (کافران).

متن عربى

تفسير شريف

بيان السعادة فى مقامات العبادة

تأليف

عارف شهير

جناب حاج سلطان محمدگنابادى ملقب به

سلطانعليشاه

طاب ثراه

(٢٦) سُورَةُ الشُّعْرَاءِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا غَيْرُ قَوْلِهِ: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (الى آخر

السُّورَةِ) وَ هِيَ مَاتَانِ وَ سَبْعٌ وَ عَشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(طَسَمَ) قُرَىءَ بَاطْهَارِ نُونِ السَّيْنِ وَ هُوَ الْأَصْلُ وَ قُرَىءَ

بِاخْفَائِهَا بِخِلَافِ الْأَصْلِ لِأَنَّ سَكُونَهَا عَرْضِيَّةٌ لَا أَصْلِيَّةٌ.

(تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) قَدْ مَضَى فِي أَوَّلِ

الْبَقْرَةِ وَ فِي غَيْرِهَا بَيَانٌ وَافٍ لِفَوَاتِحِ السُّورِ.

(لَعَلَّكَ) يَا مُحَمَّدٌ ﷺ (بَاخِعٌ نَفْسَكَ) بِخَعِ نَفْسَهُ قَتَلَهَا

غَمًّا (أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) بِاللَّهِ أَوْ بِرِسَالَتِكَ أَوْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ

لَا يَنْبَغِي أَنْ تَغْتَمَّ لِذَلِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ خَارِجًا عَنْ إِرَادَتِنَا وَ مَشِيَّتِنَا؛ لِأَنَّ

(إِنْ نَشَأْ) إِيْمَانِهِمْ (نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً) مِنْ آيَاتِنَا

الْغَيْبِيَّةِ حَتَّى تَسْخَرَهُمْ تِلْكَ الْآيَةُ وَ تَجْبِرَهُمْ عَلَى الْإِيْمَانِ الْمَذْكُورِ.

(فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) أَي صَارُوا

خَاضِعِينَ لِلَّهِ أَوْ لَكَ لِأَجْلِ الْآيَةِ أَوْ خَاضِعِينَ لِلْآيَةِ نَفْسَهَا، وَ جَمَعَ

الْخَاضِعِينَ جَمَعَ الْعُقُلَاءَ أَمَّا لِكُونَ الْأَعْنَاقِ كِنَايَةً عَنْ أَنْفُسِهِمْ أَوْ

لِإِعْطَاءِ حُكْمِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ لِلْمُضَافِ لِصِحَّةِ سِقُوطِهِ.

وَ هَذَا تَسْلِيَةٌ لَهُ ﷺ بِأَنَّ آبَائَهُمْ عَنِ الْإِسْلَامِ بِمَشِيَّةٍ وَ إِرَادَةٍ

من الله فمالك تتحسّر على ما كان بارادته.

(وَمَا يَأْتِيهِمْ) جملة حالّية مبدوءة بمضارع منفيّ بما بتقدير مبتدء على القول بعدم جواز الواو فيها، او من غير تقدير على القول بجواز الاتيان بالواو فيها.

(مَنْ ذَكَرَ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ) مقتض بواحدة كونه جديداً للاقبال عليه.

(إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا) الفاء لسببّية ما بعدها لما قبلها، او سببّية ما قبلها لما بعدها، او لمحض التّعقيب يعنى انّ تكذيبهم للآيات صار سبباً للاعراض عنها او اعراضهم عن الذّكر و عدم تدبّرهم فيه صار سبباً لتكذيبها او المعنى كانوا عنه معرضين و بعد الاعراض السّابق كذبوا بك او بالله او بالقران فى رسالتك او خلافة وصيّك.

(فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) ما موصولة والضمير عائده و المراد منه القول او الفعل الذى كانوا بسببه يستهزؤون او الشّىء الذى كانوا منه يستهزؤون، او ما مصدرية والضمير لما استهزؤا منه من الرّسول ﷺ او القران او الله او على الرّسل و ولايته.

و فى اخبار عديدة انّ المراد بالآية فى هذه الآية الصّحيحة الّتى يسمعون الفتاة فى خدرها للاعلام بخروج القائم عجل الله فرجه

او ركود الشمس و خروج صدر و وجه فى عين الشمس اية
لخروج القائم عجل الله فرجه.

وفى بعض الاخبار ان هذه الاية نزلت فى القائم
عجل الله فرجه.

(أَوْ لَمْ يَرَوْا) اى هؤلاء المنكرون للرسالة او الولاية.
(إِلَى الْأَرْضِ) ارض العالم الكبير او العالم الصغير (كَمْ
أَتَّبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ) من المعدن و النبات و الحيوان
والانسان.

(كريم) صفة بيانية فان كلاً منها من جهة يكون كريماً على
من احتاج اليه، او تقييد للزوج و كون الانسان و الحيوان و بعض
النبات زوجاً واضح او المراد بالزوج ما اقترن بغيره.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً) دالة على عدم اهمالنا الانسان الذى
هو ارض و سماء بدون اخراج الفعليات التى تكون فيه بالقوة لاننا
هيأنا الاسباب الطبيعية لاخراج المواليذ التى تكون فى الارض
بالقوة و تلك الاسباب كالكواكب العلوية و الافلاك المتحركة و
حركاتها الدورية و انضباط حركاتها التى بها ينوط توليد كل ما
بالقوة فى الارض و تسهيل الارض لذلك و حر الصيف و برد الشتاء
و اختلاف الليالى و الايام و تهيج السحاب و امطار المطر فى وقت
و بقدر ينتفع به فلانهمل الانسان بدون تهية اسباب انبات ما فيه

بالتقوة، و من جملة اسبابه ارسال الرّسل و انزال الكتب و نصب
الاصياء والخلفاء لهم.

(وَ لَكِنْ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ) اى مدعين بانّ
الانبات متا او ما كان اكثرهم يؤمنون بالله او برسالتك او بولاية
على عليه السلام او ما كانوا مؤمنين فى علم الله فى الدّرّ.

(وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيزُ) الغالب فلا تكثرث بايمانهم و
عدمه (الرّحيم) برحمته يمهلهم لعلهم يتوبون.

(وَ اِذْ نَادَى) معطوف على محذوف متعلّق بالعزيز او
الرّحيم اى هو العزيز الرّحيم اليوم و اذ نادى (رَبُّكَ مُوسَى) او
متعلّق بقال ربّ ائى اخاف او متعلّق بمحذوف معطوف على
محذوف او معطوف على سابقه باعتبار المعنى، فانّ السّابق
فى معنى اذ كر ذلك فكأنّه قال: فاذا كر ذلك، ذكر نبأ اذ نادى ربّك

موسى عليه السلام.

(اَنْ اَنْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ) وصفهم بالظلم ليكون كالعلة
للامر (قَوْمَ فِرْعَوْنَ) بدل منه لتعيينهم (الّٰى يَتَّقُونَ) جملة
حالية بتقدير القول يعنى حالكونهم يقال لهم الّٰى يتقون او مستأنفة
من الله لانشاء ذمهم.

و قرىء بالخطاب فيكون بتقدير القول و المعنى ائت القوم
الظّالمين حالكونك قائلاً لهم الاتقون.

(قَالَ) موسى عليه السلام: (رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ)
وَيَضِيقُ صَدْرِي) عن معاشرتهم و تحمّل المعاشرة مع من
لا يكون سنخاً لى.

(وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلُ إِلَى هَارُونَ)
لرّسالة؛ ظاهر هذا الكلام ان يكون هذا منه استعفاء من الرّسالة كأنه
قال: الرّسالة منك تستلزم سعة الصدر لأنّ الرّسول منك لا بدّ له
من المعاشرة مع الادانى و الاعالى و مشاهدة ما لا يرضاه العقل
منهم.

و لا بدّ له من التّكلم و المجادلة مع فصحاءهم و مناطيقهم
ولو كان بلسانه لكنّه لا يغلب بل يغلب و هو مناف لرسالتك؛ و لا بدّ
ان يكون الرّسول منك رغب فيه و فى معاشرته كلّ احدٍ و انا قتلت
منهم رجلاً فيطالبونى بدمه و لا يرغبون فىّ و هارون سالم من ذلك
كلّه فانّ له سعة صدر و لساناً طليقاً و ليس بينه و بينهم دمٌ فارسل
اليه لرسالتك.

او المعنى ارسل الى هارون ليكون معاوناً لى حتّى يكون
موافقاً لسائر الايات و على المعنى الاول كان موسى عليه السلام استعفى من
الرّسالة و ابى الله الاّ رسالته و بعد ما ابى الله الاّ رسالته استدعى
معاونة هارون.

(وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) بعد ما

استعفى و عيّن هارون للرّسالة ذكر وجهاً اخر لاستعفائه.

(قَالَ كَلَّا) ردع له عن استعفائه و كأنه كان بعد قوله كلاً
سوال موسى ﷺ معاونة هارون و اجابته تعالى لسؤاله كأنه قال
فاجعل لى وزيراً من اهلى هارون اخى اشدد به ازرى و اشركه فى
امرى كى نسبّحك كثيراً و نذكرك كثيراً فقال تعالى: اجبت مسؤلك.
(فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا) التّسع او باحكامنا و شرائعنا و لا تخافا
(اِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَآتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا اِنَّا رَسُوْلُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ) لم يثن الرّسول لاسْتواء المذكّر و المؤنث و
الواحد و الاكثر فى فعول بمعنى الفاعل و فعيل بمعنى المفعول.

او للاشارة الى انه رسالة واحدة والرّسول واحد منهما
و الاخر معين له؛ (اَنْ اُرْسِلُ) ان تفسيريّة او مصدرية بتقدير الباء
(مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) يعنى اطلق من الحبس من كان محبوساً
بامرك و من الاستبعاد من تستعبدونه.

(قَالَ) مستأنف جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: فما فعلوا
بعد ذلك؟ - فقال: ذهب موسى ﷺ الى مصر و اجتمع مع هارون و
جاء معاً الى فرعون فقالا له: انا رسول ربّ العالمين ارسلنا اليك ان
تخلّى عن بنى اسرائيل و ترسلهم معنا الى الشّام.

قال فرعون فى جوابهما خطاباً لموسى ﷺ الذى كان
فى حضنه مدّة مديدة: (اَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا) حملاً له

على الاقرار حتى يخجل عن تلك الدعوى و يرتدع عن ذلك
الادعاء.

(وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) و لم تكن تختلف الى
عالم او حكيم و ما كنت ترتاض بالمجاهدات و العبادات و
الرياضات فكيف صرت رسولاً من الله الذى لا يراه احد؟! و لا يعلم
به عالم؟! و كنت ما دمت فينا سفاكاً و قتلت نفساً محرمة فان
قوله (وَ فَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ) كناية عن ذلك.

(وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) بنعمتى يعنى كنت فى ذلك
القتل بسبب القتل و انت فى هذا اليوم بسبب عدم حفظ حرمتى و
حق خدمتى من الكافرين بنعمتى فكيف تكون رسولاً ممن ادعت
الرسالة و ادعت انه خالق السموات و الارضين و لما رأى ان قتل
النفس ممّالا يمكنه انكاره اقر به.

(قَالَ فَعَلْتُهُا إِذَا) ولكن لم اكن بكافر كما نسبت الى
لاننى كنت موحداً لله و عارفاً لنعمه و شاكراً له و قتلته
باستحقاقه (وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) اى ضللت طريقى التى كنت اريد
السلوك عليها فوقعت عليه او كنت ضالاً عن طريق التوحيد طالباً
له، او كنت ضالاً عن طريق حسن التدبير مع الاعداء و هو المداراة
معهم.

(فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ) بسبب ضلالى عن طريق المداراة و قتلى

قبطى (لَمَّا خِفْتُمْ) على نفسى لما وصل الى ان الملاء
يأترون بى .

(فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا) من غير كسب لى و معاناة فى
طلبه (وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ) بمحض فضله من غير عمل لى
فيه، و لما ذكر فرعون بعد ادعاء موسى ﷺ الرسالة من الله ثلاثة
اشياء مانعة من رسالته بترتيب الاضعف فالاقوى .

اجاب موسى ﷺ من الثلاثة بترتيب الاقوى فالاضعف:

(١). فانه ذكر اولاً كونه مربى لهم والمربى لا يجوز ان يكون

حاكماً على المربى .

(٢). و ثانياً لبثه فيهم مدةً مديدةً من عمره من غير كسب

للكمالات الانسانية المقتضية للرسالة المستلزمة لجميع الكمالات
الكسبية باعتقادهم .

(٣). و ثالثاً قتل النفس المحترمة المنافى للرسالة من الله من

حيث الظاهر و الباطن فان الرسول من الله ينبغى ان يكون بحيث
يرغب فيه كل احد و السفاك لا يرغب فيه اكثر الناس .

و ينبغى ان يكون مطهراً من جميع ما يكون شيناً

على الانسان حتى يستحق القرب من الله و الرسالة منه بحسب
الباطن؛ فاجاب اولاً بالاعتراف بالفعللة و نفى الكفر المنافى للرسالة
فى تلك الفعللة و اثبات الضلالة التى لا تنافى طلب الكمالات

الانسانية و وصول الرسالة؛ بل تكون من مقدمات طلب الكمالات؛
فانه ما لم يعلم الانسان ضلاله لم يطلب هداه.

و ثانياً عن ثانى ايراداته بان الرسالة موهبة من الله و ليست
بكسب الانسان حتى ينافيها لبثى فيكم من غير كسبى للعلوم
العقلية والشرعية.

اجاب ثالثاً: عن اول ايراداته بان تربيتك لم تكن احساناً الى
بل كانت اسائة لى لانتك ما رببنتى بتجشم من نفسك بل باستعباد
قومى فى خدمتى او باستعباد قومى فى تحصيل الخدم والحشم
والدولة.

او باستعباد قومى و قتل اولادهم حتى خافوا منك و خافت
امى فالقتنى فى النيل فوقعت فى يدك او باستعباد قومى حتى
استعبدت امى لخدمتى او اجاب بالاقرار بكون التربية نعمة ثم
استدرك توهم كونها احساناً بكونها اسائة.

فقال ا) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِيَّ
إِسْرَائِيلَ) فجعل الجملة استفهامية بحذف همزة الاستفهام او
خبرية بدون تقدير الاستفهام و تلك اشارة الى التربية او الى عبادة
بنى اسرائيل او الى تعبيدهم و نعمة خبر تلك و ان عبدت بدلاً من
تلك او خبراً بعد خبر او خبراً ابتدائياً او خبراً لمبتدأ محذوف او
مبتدأ لخبر محذوف؛ و يكون الجملة حينئذ مستأنفة جواباً لسؤال

مقدّر.

كانه قيل: ما هذه النعمة التي انكرتها؟ - او اى شىء يمن بها عليك حتى انكرته عليه؟

فقال: هي ان عبتت بنى اسرائيل او ان عبتت بنى اسرائيل تمنه على سواء كانت فى معنى الارستدراك و فى معنى لكن هي ان عبتت بنى اسرائيل او لم تكن.

(قَالَ فِرْعَوْنُ) بعد ما سمع جوابه عن ايراداته للمجادلة معه بالسؤال عن اجزاء ادعائه حتى يعجزه عن بيان قوله و ادعائه. (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) الذى ادعت الرسالة منه، سألها بما هو عن حده و حقيقته و لما لم يكن لله تعالى مهية مركبة حتى يكون له جنس و فصل عدل موسى عليه السلام عن جواب ما هو الى الجواب بالاعراض الذى هو جواب لاي شىء هو.

(قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا) بدل الاجمال الذى فى العالمين بالتفصيل (ان كنتم موقنين) من اهل الايقان شرط للتتهيج و التّعير يعنى انتم اهل النفوس الظّانة والشاكة و لستم اهل العقول الموقنة.

(قَالَ) فرعون بعد ما رأى عدم مطابقة الجواب للسؤال تزييفاً لرأى موسى عليه السلام و تسفيهاً لعقله (لِمَنْ حَوْلَهُ) ألا تستمعون) قوله حيث لا يعلم طريقة المحاجة و يدعى دعوى

عظيمة و يريد التّفوق و الرّياسة على اهل العالم و لمّا رأى موسى ﷺ استهزائه به و بجوابه و احتمل ان ينكر مخلوقيّة السموات و الارض و مربوبيّتهما و يقول أنّهما قديمان غنيّان عدل عنه.

و (قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ ءِآبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ) و لمّا رأى فرعون اصراره على جواب ما هو بالاعراض الاضافية الّتى هى اضعف الاعراض.

(قَالَ) خطاباً لقومه مستهزئاً بموسى ﷺ: (إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) لانه لا يتنبّه بالتنبيه و لا يرتدع عن غيّه بالردع و يصرّ على جهله.

(قَالَ) مصرأً على ما اجاب به معرّضاً بعدم تنبيههم بالتنبيه (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا) ان كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) صرّح بسفاهتهم بعدما صرّح فرعون بجنونه و مقصوده ان الله الّذى تسأل عنه بما هو لاحدّ له حتّى يجاب بما يطابق السّؤال بل لا يمكن تعريفه الاّ باضافاته الّتى هى مدركة لنا و اصراركم على مطالبة جواب ما هو لعدم تعقلكم من الله ما يليق بجنابه و لمّا رأى فرعون اصراره على جوابه الغير المطابق و عدم ارتداعه بالكناية والتّصريح.

(قَالَ) تهديداً له (لَنْ آتَّخِذَ إِلَهًا غَيْرِي)

لَا جَعْلَنَّاكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) قيل هدده بأسوء العقوبة لأنه كان له هوة عميقة لا يسجن فيها أحداً إلا يموت فيها، ولما رأى موسى عليه السلام تهديده.

(قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ) دال على صدقي في دعواي و توّسل بامارات صدق دعواه.

(قَالَ) فرعون (فَأَتَ بِهِ) إن كنت من الصادقين فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ) و لما كان السحر شائعاً في زمانه و كان يظهر من السحرة امثال هذه كثيراً.

(قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) و لما لم يكن السحر شيئاً و عيباً في زمانه لم يكتف به وقال: (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ) حتى ينزجروا منه و لا يرغبوا فيه و بعد ما اظهر ما ينزجرون منه.

قال: (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) شاورهم في امره استمالة لقلوبهم (قَالُوا أَرْجَاهُ) قدمضى في سورة الاعراف وجوه القرائة في ارجه. (وَ أَخَاهُ وَابِعَثُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ فَجُمِعَ السَّحْرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنَّ

كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا فِرْعَوْنَ أَيْنَ
 لَنَا لِأَجْرٍ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا
 لَمِنَ الْمُتَقَرَّبِينَ قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقَوْمَا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ
 فَأَلْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا ابْعِزَّة فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ
 الْغَالِبُونَ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا
 يَأْفِكُونَ فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ
 الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ وَقَبْلَ
 أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ
 تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ
 وَلَأَصْلَبَنَّاكُمْ أَجْمَعِينَ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
 مُتَقَلِّبُونَ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَا إِنَّا كُنَّا
 أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ) قد سبق الايات بالفاظها او بمعانيها فى سورة

الاعراف و غيرها فلانعيد بيانها.

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ) بعد ان مكث فيهم مدة مديدة ان

اطلب عبادى من فرعون و اخرجهم من مصر.

(وَأَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي) الى البحر (إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ) يتبعكم

فرعون و قومه (فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ إِنَّ

هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) لمثيرون
غيظنا.

(وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ) اى انا لجماعة من عاداتنا
من الحزم و الحذر فى الامور و مراعاة العاقبة او المعنى انا لجماعة
من عاداتنا الحذر من الاعداء و التهيؤ لهم بالقوة و السلاح بما امكن.
و قرء حادرون بالدال المهملة بمعنى الاقوياء او المسرعون
فى طلب الاعداء او حادون فى النظر.

(فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّن جَنَّاتٍ) انيفة (وَعُيُونٍ)
غريزة (وَكُنُوزٍ) عظيمة فان التنكير ههنا للتفخيم و التعجيب.
(وَمَقَامٍ كَرِيمٍ) منازل بهيئة.

(كَذَلِكَ) متعلق باخرجناهم للتعجيب يعنى اخرجناهم من
ضياعهم و عقارهم و جميع اموالهم مثل هذا الاخراج العجيب الذى
خرجوا بالرغبة منهم راجين العود اليها و لاجل زيادة التعجيب
عطف عليه قوله: (وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) قبل تمام قصتهم
و يجوز ان يكون كذلك خبر مبتدئ محذوف جواباً لسؤالٍ مقدر او
متعلق فعل محذوف كذلك كأنه قيل: هل امرهم كان كذلك؟!!

على سبيل التعجب او هل وقع منهم الخروج هكذا؟!
فقال: امرهم كذلك، او وقع الخروج كذلك، او كأنه قيل: هل

بقوا بعد الخروج او هلكوا؟

فقال: هلكوا كذلك.

(فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ) اى تبعوهم و مشوا على عقبهم حين شروق الشمس او ادركوهم؛ يعنى بابصارهم لا بأبدانهم وقت ارتفاع الشمس. (فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ) اى قربا بحيث يرى كل منهما الاخر.

(قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى) فزعاً من فرعون: (إِنَّا لَمُدْرِكُونَ) بالابدان كما ادركونا بالانظار و قالوا: انا لمدركون تأكيداً فى قربهم (قَالَ) موسى ﷺ ردعاً لقومه عن اضطرابهم: (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي) بالنصرة و الحفظ فلاتبالوا بقرب فرعون و جنوده.

(سَيَهْدِينِ) الى طريق الخلاص منهم و ينجينى من بأسهم و لما وصلوا الى البحر وقفوا متحيرين.
(فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) و هو نهر النيل فضرب البحر (فَأَنْفَلَقَ) فانشق البحر اثنى عشر طريقاً بين كل طريق و طريق ماء كالجبل مشبك بحيث يرى كل فريق صاحبه.

(فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ) اى كل قطعة من البحر يفرق بها بين طريق و طريق (كَالطُّورِ الْعَظِيمِ) كالجبل العظيم و الفرق بالكسر اسم لما انفرق كما ان الفرق بالفتح مصدر.

(وَأَزَلْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ) اى قرّبنا فى هذا المكان مكان البحر فرعون و قومه و ادخلنا البحر موسى عليه السلام و قومه (وَ أَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ) بان اخرجناهم من البحر سالمين (أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ) بان اطبقنا البحر عليهم .

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمِكَ عَلَى الْمَبْدِءِ وَ عِلْمِهِ وَ قُدْرَتِهِ) (وَ) لكن (مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ) او المعنى انّ فى ذلك لاية كانت لقوم موسى عليه السلام و ما كان اكثرهم مؤمنين بموسى عليه السلام و آلهه فلا تحزن انت على عدم ايمان قومك بالله او بك؛ فانهم ماشاهدوا مثل ما شاهدوا و ما ابتلوا مثل ما ابتلوا .

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) (وَآتَىٰ قَوْمَكَ الْمَشْرِكِينَ) (نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ) حتّى يعلموا فبح الاشرار و يعلموا انّ ابراهيم عليه السلام ما كان مشركاً ولا ينسبوه الى الاشرار ولا ينسبوا اشراكهم اليه ولا يدعوا مع اشراكهم ولاية البيت بانتسابهم الى ابراهيم عليه السلام .

(اذْ قَالَ لِأَيِّهِمْ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْزِلُ لَهَا) اى لعبادتها (عَاكِفِينَ) (قَالَ) ابراهيم عليه السلام : (هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ) اى قولكم (اذْ تَدْعُونَ) اى تدعونهم او تدعون شيئاً منهم او غيرهم او تنادون مطلقاً (أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ) بعبادتها (أَوْ يَضُرُّونَ) بترك عبادتها و فى هذا

الاحتجاج دليل على ان من اخذ ديناً لا بدّ و ان يكون اخذه من حجة و برهان او شهود و عيان ولا يجوز الاخذ من تقليد كالعميان، و لما لم يكن لهم حجة و برهان التجأوا الى التوسل بالتقليد.

و (قَالُوا): ليس ذلك الذى قلت (بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ) ابراهيم عليه السلام (أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ) الذين توسلتهم بتقليدهم. (فَأَنَّهُمْ) اتى بضمير العقلاء بلحاظ كونهم معبودين او بضمّ

الاباء اليهم و تغليبهم على غير العقلاء.

(عَدُوٌّ لِّي) يستوى فى العدو الذّكر و الانثى والواحد والاكثر، (الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ) و الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ) اما بتهيئة اسباب المطعوم والمشروب او بالهام طريق تحصيلهما او بتسهيل الابتلاع والشرب.

(وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) بتسبيب الاسباب الطبيعية او بدون الاسباب.

(وَالَّذِي يُمِيتُنِي) بعد انقضاء اجلى (ثُمَّ يُحْيِينِ) بنفخة الاحياء او الذى يميتنى استمراراً ثم بعد كل موت يحيين و قد سبق فى اول البقرة عند قوله تعالى: «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَاحْيَاكُمْ»^(١)

تحقيق تام لتكرار الامامة والاحياء للانسان.

(وَالَّذِي أَطْمَعُ) عدل عن ارجو للاشعار بانه غير ناظر فيه الى سبب و عمل و تهية حصول للمغفرة من قبله فان المتبادر من الرجاء ان يكون الطمع مسبقاً باسباب و صول المطموع و من الطمع ان يكون الرجاء غير مسبق بحصول سبب و صوله.

(أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ) يوم الجزاء و لما كان الرجاء الى الكثرات بعد الفناء في الله شأنه ان يكون متوسطاً بين الافراط و التفريط في النظر الى الله و في النظر الى الكثرات بحيث لا يغلب رؤية الكثرة على رؤية الوحدة ولا رؤية الوحدة على رؤية الكثرة، و كان خطائه في الخروج عن التوسط و الميل الى احدهما صح من الانبياء عليهم السلام نسبة الخطاء الى انفسهم و التضرع على الله و سؤال المغفرة منه و الاستعاذة من عذابه و اظهار الخوف منه فلا حاجة في الاية الى تجشم توجيه و تأويل لتصحيح نسبة ابراهيم عليه السلام الخطاء الى نفسه.

و لما كان المحب حين ذكر اوصاف المحبوب و تصوّر شمائله يشتدّ لوعته و يزداد حرقة و تصوّره له بحيث يكاد يتمثل او يتمثل المحبوب عنده التفت عليه السلام من الغيبة الى الحضور فناداه و خاطبه و استدعى منه.

فقال: (رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا) الحكم القضاء النافذ و

الحكومة بين الناس و الامارة عليهم و الدقة فى العلم والعمل و فى كل واحد منهما والكل مناسب هيهنا والمقصود الرسالة الكاملة او الحكم الباطنى الذى هو من اثار الولاية.

(وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ) بمن كانوا صالحين صلاحاً مطلقاً فان الكافر ما لم يبطل استعداده لقبول الاسلام صالح بحسب فطرته و استعداده للاسلام و المسلم صالح بحسب استعداده لقبول الايمان و المؤمن صالح للعروج على درجات الايمان الى الفناء فى الله و الفانى صالح للرجوع و البقاء بالله و الباقي صالح للنبوّة و النبى صالح للرسالة؛ و الرسول صالح لان يكون من اولى العزم و صاحب العزم صالح للخلة و الامامة بالمعنى الذى ليس فوقه درجة و الامام صالح للخاتمية و الجامعية بين الكثرة والوحدة كما ينبغى. فقال عليه السلام: الحقنى دون ادخلنى و اتى بالصالحين من غير تقييد للاشارة الى التمكن فى الصلاح المطلق و هو صلاح الصالح الذى صار بالفعل من جميع الجهات و لم يبق فيه قوّة و استعداد فلاحاجة الى تأويل فى هذا الدعاء.

(وَ أَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) لسان الصّدق يستعمل فى القول الحسن و الثناء الجميل والانسان المعبر عن الشخص فى غيابه و حضوره و قد فسّر هيهنا بكليهما.

ففى خبر: لسان الصّدق للمرء يجعله الله فى الناس خيراً له

من المال يعنى ذكر خير و قول حسن و ثناء جميل خير من المال
يا كله و يورثه^(١).

و قد فسّر بمحمّد ﷺ و على ﷺ و الائمة من نسلهما ﷺ.
(وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَأَغْفِرْ
لِأَبِي) حتى تهديه الى الطريق القويم (أَنَّهُ وَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ)
عن الطريق و كان دعاءه ﷺ هذا لاحتمال الهداية له و للوعد الذى
وعده فلما تبين له ان فطرته منقطعة و انه عدو لله بالذات و الفطرة
تبراً منه.

(وَلَا تُخْزِنِي) من الخزى بمعنى الهوان او الخزية بمعنى
الحياء (يَوْمَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ) فان النسب
الاعتبارية التى كانت للانسان تصير منقطعة فى ذلك اليوم لانقطاع
الجسم و اعتباراته (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) استثناء مفرغ
اى لا ينفع مال و لابنون احداً الا من اتى الله بقلب سليم فان السليم
القلب ماله و اولاده كما ينفعانه فى الدنيا ينفعانه فى الآخرة فانهما
فتنة من الله لعباده فمن امتحنه الله تعالى بهذه الفتنة و الامتحان و
خرج منها سليم القلب صار ممن امتحن الله قلبه للايمان و دخل فى
زمرة المؤمنين الممتحن قلوبهم للايمان و لحق بالسابقين.

ونعم ما قيل:

١. الصّافى ج ٤ ص ٤٠ و الكافى ج ٢ ص ١٥٤ ح ١٩

مال را کز بهر دین باشی حمل
 نعم مال صالح گفت آن رسول
 چیست دنیا از خدا غافل شدن
 نی قماش و نقره و فرزند و زن
 آب در کشتی هلاک کشتی است
 آب در بیرون کشتی پستی است
 ولذلك منع تعالی من الانفاق فی غیر المحل فقال لا تؤتوا
 السفهاء اموالکم الّتی جعل الله لکم قیاماً و قد قیل:
 منفق و ممسک محل بین به بود
 چون محل باشد مؤثر می شود
 ای بسا امساک کز انفاق به
 مال حق را جز به امر حق مده
 و يجوز ان یکون الاستثناء متّصلاً من المال والبنون بتقدير
 مضاف ای لا ینفع مال و لابنون الا مال من اتی الله بقلب سلیم و بنوه
 او متّصلاً من البنین بدون التّقدير و يجوز ان یکون منقطعاً و سلامة
 القلب بان یکون القلب سالماً من الافات الحادثة من الرذائل خالياً
 من الرذائل.
 و فی خبر هو القلب الّذی سلم من حبّ الدّنیاء^(۱).

وفى خبر القلب السليم الذى يلقى ربه و ليس فيه سواه، قال:
وكل قلب فيه شرك او شك فهو ساقط^(١).

و انما ارادوا بالزهد فى الدنيا لتفرغ قلوبهم للاخرة^(٢).
وفى خبر: صاحب النية الصادقة صاحب القلب السليم لان
سلامة القلب من هواجس المذكورات تخلص النية لله فى الامور
كلها ثم تلا هذه الاية^(٣).

(وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ) حال بتقدير قد او عطف
على جملة يبعثون والايان بالماضى للاشعار بتحقيق وقوعه.
(وَ بَرَزَتْ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ) وفى اختلاف الفاعلين
اشارة الى تشريف المتقين لانه يقرب الجنة منهم لانهم يساقون
اليها و الى توهين الغاوين بان الجحيم تبرز لهم و هم يساقون اليها
لا انها تزلف لهم.

(وَ قِيلَ لَهُمْ أَيُّنَا مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ) لفظه «ما» زائدة او
موصولة (مِنْ دُونِ اللَّهِ) قائم مقام المفعول على الاول و حال
على الثانى عن العائد المحذوف او ظرف لغو متعلق بتعبدون

١. الصّافى ج ٤/ص ٤١ و الكافى ج ٢/ص ١٦/٥

٢. رسول الله ﷺ: وقد سئل: مَا الْقَلْبُ السَّلِيمُ - دِينَ بِلَا شَكٍّ وَ هَوًى وَ عَمَلٌ بِلَا سُمْعَةٍ وَ رِيَاءٍ
مستدرك الوسائل ١/١١٣/١٢٤

٣. مصباح الشريعة ٢٣/٥٣، الصّافى ٤/٤١ و نور الثقلين ٤/٥٨/٥٠ و ح ٥١

والمعنى اينما كنتم تعبدون من دون اذن الله.
 (هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ) بدفع العذاب عنكم او انجائكم من
 معذبيكم (أَوْ يَنْتَصِرُونَ) او ينتقمون من معذبيكم او يدفعون
 العذاب من انفسهم بانفسهم او بغيرهم على ان يكون مطاوع نصر.
 (فَكُبِّكِبُوا فِيهَا) اى اسقط الالهة على رؤسهم او على
 وجوههم فى الجحيم (هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودِ إِبْلِيسَ) من
 بنى آدم و بنى الجن فيكون من قبيل ذكر العام بعد الخاص او من
 بنى الجن فيكون من قبيل عطف المباين.
 (أَجْمَعُونَ قَالُوا) اى العابدون (وَهُمْ) اى العابدون او هم
 والالهة و اتباع الشياطين (فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا) انه
 كنا

(لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نَسَوِيكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) اى
 الرب المضاف الذى هو على الصلاة على ان يكون المراد من اشرك
 بالولاية.

(وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ) اى الاسلاف الذين
 اقتدينا بهم، او امثالنا الذين اغتررنا بهم او الالهة الذين خدعونا، او
 الشياطين.

(فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) لان كل

نسبة وکلّ خلّة تصیر منقطعة الا النسبة والخلّة فی الله^(۱)، و لا یشفع الشفّعاء الا باذن الله، و لا نسبة و لا خلّة و لا جهة آهیّة لهم حتّی یشفع لهم او صدیق او حمیم.

روی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: والله لنشفعنّ لشیعتنا والله لنشفعنّ لشیعتنا والله لنشفعنّ لشیعتنا حتّی یقول الناس فمالنا من شافعیین و لا صدیق حمیم (الی قوله) فنكون من المؤمنین^(۲).

(فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً) لو للتمنی او للشرط (فَنَكُونُ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ) انّ فی ذلك فیما قصصناه من قصّة ابراهیم علیه السلام و احتجاجاته، او فی قول المشرکین بالله او بالولاية.

(لَا يَأْتِيَنَّكَ) لمن تأمل فیها او لمن انسلخ عن حجاب المادّة و استکشف فی الدنیا حال المشرکین فی القيامة و لا یكون الا لمن قامت قیامته متمکناً فی القيامة او متلوّناً.

(وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) قد مضی قبیل هذا هذه الكلمة (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) قد مضی هذه

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شفاعت من شامل آن کس از امت من می شود که اهل بیت مرا دوست داشته باشد).

۲. مجمع البیان ۸-۷/۱۹۵

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لَأَشْفَعَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِمَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ جَنَاحٌ بَعِوضَةٍ إِيْمَانٍ (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در روز قیامت کسی را که در دلش به اندازه ای بال پشه ای ایمان باشد شفاعت خواهم کرد).

ايضاً.

(كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ) جواب لسؤالٍ مقدر كأنه قيل بعد حكاية ابراهيم عليه السلام و قومه: ما فعل قوم نوح المعروف قصتهم؟

فقال: كذبت قوم نوح المرسلين، و نسبة تكذيب جميع المرسلين اليهم قد مضى و جهها فى سورة الفرقان.
(إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ) الا للعرض او للتخصيص (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ) من الله (أَمِينٌ) معروف فيكم بالامانة فاقبلوا قولى ولا تنسبونى الى الكذب و الخيانة.
(فَاتَّقُوا اللَّهَ) اى اذا عرفتمونى بالامانة فاتقوا الله فى مخالفتى (وَ أَطِيعُونَ) فيما اقول لكم ولا تكذبونى.

قد مضى مكرراً ان الانسان فطرى التعلق و انه ان لم يتعلق بخليفة الله تعلق بغيره من مظاهر الشيطان و اهوية النفس و أمالها و ان الدين هو التعلق بخليفة الله بالبيعة و الاقتداء و الطاعة و ان من تعلق بخليفة الله كان ناجياً لا محالة؛ و غيره كائناً من كان، كان داخلاً فى المرجين لامر الله و لذلك كان قول الانبياء عليهم السلام اول تبليغهم امر الاممة بالطاعة لانفسهم.

(وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ) اى على التبليغ (مِنْ أَجْرٍ) حتى تتهمونى لذلك و تكذبونى فان الامر لو لم يكن الهياً كان نفسانياً

والامر النفساني لا يخلو عن مقتضيات النفس و مشتبهات الدنيا.
 (إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا) كَرَّرَ الامر بالتقوى والطاعة للاهتمام به فانه لا غاية
 للرّسالة بل لا غاية للانسان الا ذلك، و لترتبه اولاً على معرفة
 الامانة و هيهنا على عدم طلب اجرة منهم.

(قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ) و قرىء
 اتّباعك الارذالون كأنهم لم يكذبوا امانته و استغناؤه و عدم طمعه في
 اموالهم لكنهم جعلوا مانع قبول رسالته اتّباع الارذال الدال على
 رذالة المتبوع الدالة على عدم شأنيّة الرّسالة و لذلك كانوا ينسبون
 الانبياء ﷺ الى الجنون و الخبط و مسيس الشياطين و امثال ذلك.

(قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) و لم تسموئهم
 اراذل و ليس حسن عملهم و لاقبحه بيدي و اطلاعى انما كان على
 ان أخذ البيعة منهم لرّبي (إِنْ حِسَابُهُمْ فِي عَمَلِهِمْ) إِلَّا عَلَىٰ
 رَبِّي) و ليس حسابهم علىّ حتى اكون مراقباً لهم في عملهم (لَوْ
 تَشْعُرُونَ) ذلك ما انكرتم علىّ اتّباعهم، او لو للتمنى.

(وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ) كأنهم عرّضوا بقولهم و
 اتّبعك الارذالون بان يطردهم عن نفسه حتى يؤمنوا.

(إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) و ليس شأنى طرد احدٍ او مراقبة
 عمل انما الطرد و المراقبة على شأن الولاية.

(قَالُوا) بعد ما رأوا أنه يحمى اتباعه ولا يطردهم من اتباعه.
 (لَسْنَا لَمْ تَنْتَه يَانُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ)
 هددوه بالقتل بأسوء انواعه لَمَا عجزوا عن المحاجة معه كما هو
 ديدن كل غالب عاجز عن المحاجة.

(قَالَ) بعد ما داراهم مدّة الف سنة الاّ خمسين عاماً او اقلّ
 من ذلك بيسير سائلاً من الله شاكياً عليه:

(رَبِّ اِنْ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ) فاقض او فاحكم)
 بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتَحًا وَنَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)
 يعنى منهم او من العذاب المسؤل لهم (فَأَنْجِنَاهُ) الاتيان بالفاء
 عقيب الدّعاء للاشعار بانّ العذاب كان عقيب الدّعاء بلامهلة ليكون
 ابلغ فى مقام التّهديد و الاّ كان بين دعائه و وعد الاجابة له و بين
 اغراقهم مدّة مديدة.

(وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ) بالنّاس و
 سائر الدّواب (ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ) اتى بضم هيهنا و كان حقه
 الاتيان بالفاء للتّفاوت بين الاخبارين.

(اِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ)
 وَ اِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ اِذْ
 قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ هُوْدٌ اَلَا تَتَّقُوْنَ اِنِّى لَكُمْ رَسُوْلٌ اٰمِيْنٌ
 فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوْنَ وَ مَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ

أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ (الريح
بالكسر والفتح المرتفع من الارض او كل فج او كل طريق او الطريق
المنفرج فى الجبل المرتفع و برج الحمام الذى يبنى لان تاوى اليه)
آيَةً علامة.

(تَعْبَثُونَ) بذلك والمراد به القصور المرتفعة او القلاع
المبنية على الجبال و المرتفعة من الاراضى، او العلام المبنية
للمارّة من غير حاجتهم اليه، او الابنية التى تبنى على الطريق
للاشراف على المارّة والسخرية بهم، او كانوا يبنون ابنية للاجتماع
واللعب فيها.

(وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ) جمع المصنعة او المصنع بمعنى
الحياض تصنع للماء، او المضائف التى يدعى اليها للضيافة، او
القرى التى تصنع للزراعة و الانتفاع، او المباني من القصور
والحصون.

(لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ) يعنى راجين للخلود و لذلك تحكمون
بنيانها) وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ) لامؤدبين يعنى انكم
جمعتم بين الافراط فى القوة الشهوية والافراط فى القوة الغضبية
(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا) مضى وجه تكرار هذه.

(وَأَتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ) اى تعلمونه او
تعلمون انه ليس الا بامداد الله كرر اتقوا مقدّمة للتنبيه على بعض

النعم الذى يعرفونه انه من الله حتى يقبلوا و يطلبوا منه الزيادة و يخافوا زواله و لا يخالفوه.

(أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) عدّ عليهم من انواع نعمه ما يعدّه العرب اشرف النعم و احسنها (اننى أخاف عليكم عذاب يوم عظيم) كأنه قال امرتكم بالتقوى لاننى اخاف عليكم زوال تلك النعم بمخالفتكم و اخاف اعظم منه و هو عذاب يوم عظيم.

(قالوا) فى جوابه اظهاراً لعدم الاعتداد به: (سواءً علينا أو عظمت أم لم تكن من الواعظين) لم يقل ام لم تعظ ليكون ابلغ فى عدم الاعتداد بوعظه (ان هذا الا خلق الاولين) قرىء خلق بالفتح و السكون بمعنى الافتراء او الفطرة و الطبع، و قرىء بالضمتين بمعنى السجية و الطبع و المعنى ما هذا الذى تدعيه الأكذب الاولين الذين ادعوا النبوة مثلك، او ما هذا الذى نحن عليه من سجية الحياة و التعيش اياماً ثم الموت الا فطرة الاولين يعنى ان الزمان كان من القديم على الاحياء و الاماتة، او ما هذا الذى انت تدعيه الا عادة الاولين من الانبياء عليهم السلام او من المدعين للنبوة، او ما هذا الذى نحن عليه من الدين الا عادة الاولين و نحن بهم مقتدون. (و ما نحن بمعذبين) لانه لا بعث ولا حساب ولا عقاب، او لانا نكون على الحق الذى تستحق به الثواب لا العقاب

(فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ) وجه الاتيان بالفاء عقيب التّكذيب قد مرّ في السابق (إِنَّ فِي ذَلِكَ) المذكور من قصّة هود و قومه او من اهلاك قوم هود الذي تظافر به الاخبار.

(لَايَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ) بعد ما اقام على صدق دعواه بينة مما يعرفونه و نفى الطّمع الذي هو مورث للاتّهام عن نفسه هدّدهم بالموت والخروج من المنازل و الدنيا.

(فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ) اي النضيج او الرّطب اللين او النّضيداً او سريع التّفّتت و قيل هو الذي ليس فيه نوى.

(وَتَنَحُّونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ) حاذقين في النّحت او بطريق (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ) المتجاوزين للحدّ في المشتهيّات او الغضبات.

(الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ) قالوا إنّما أنت من المسحّرين ما أنت إلا بشرٌ مثلنا

فَاتِ بَايَةَ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ
لَهَا شَرِبٌ وَلَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا
نَادِمِينَ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ
أَكْثَرَهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (قدمضى

حكاية نوح و هود و صالح عليه السلام فى سورة الاعراف و فى سورة هود.

كذبت قوم لوط المرسلين اذ قال لهم
أخوهم) اخوة المعاشرة لا اخوة القبيلة (لوط ألا تتقون انى
لكم رسول أمين فاتقوا الله وأطيعون وما أسألكم
عليه من أجر ان أجرى الا على رب العالمين أتأتون
الذكران من العالمين وتذرون ما خلق لكم ربكم
من أزواجكم بل أنتم) لستم واقفين على هذا القدر من الظلم
لانكم (قوم عادون) فى جملة اموركم، والعادون من عدى
بمعنى ظلم او سرق او صرف او وثب او جاوز او العدو
ضد الصديق، او من عدى كعلم بمعنى ابغض.

المطابقة الموجود بين التكاليف الاختيارية

اعلم ان التكاليف الاختيارية النبوية او الولوية مطابقة

للتكاليف التكوينية الالهية والله تعالى كلف جنس الحيوان فى اكثر

انواعه بالاجتماع بان ركّب الشهوة فيها و جعل فيها ذكراً و انثى و جعل نفوسهما بحيث لا يصبر كل عن الاخر باقتضاء شهوة الوقاع التي جعلها فيه.

ولم يكن المقصود من خلق الشهوة الا بقاء النوع فانه لو لم يكن شهوة لم يكن وقاع بين سائر انواع الحيوان و اما الانسان و ان كان يمكن الوقاع بمحض التكليف الاختياري النبوي لكن قلما يقع ذلك فان اكثر النفوس لا تعتدّ بالا و امر التكليفية و لو لم يكن الا و امر التكوينية لم يكونوا يواقعون بمحض الامر التكيفي و في ذلك فناء النوع او تقليده و لقصد التناسل جعل تعالى آلة قضاء الشهوة في الذكر و الانثى بحيث يستقرّ مادة الانسان التي هي النطفة في مقرّ مخصوص و جعل الذكر و الانثى بحيث كانا عاشقين للولد و مرّبين له كالجاء منهما.

و غير الانسان من الحيوان لما لم يكن له الشيطنة لا يرغب في ثقب ليس له ان يطأ فيه فلا يخالف الامر التكويني و ليس له امر تكيفي؛ و اما الانسان فيتدبر بالقوة المتخيّلة و وسوسة الشيطان و يتصرّف في امر قضاء الشهوة و قديخالف بتدبيره و شيطنته الامر التكويني و الامر التكيفي.

و ما لم يخذله الله يعاقبه في الدنيا و يؤاخذه على مخالفة الامر التكويني و جعل له عقوبة و حداً على مخالفة

الامر التّكليفىّ و لما كان فى الخروج عن الامر التّكليفىّ فى هذا المورد افساد كلىّ فى الارض بقطع النّسل و جعل المرء على طبيعة المرأة و جعل النّفس خارجاً من الحياء و اخسّ من نفس الحيوان فى القوّة الحيوانيّة جعل الله عقوبة من اتى الذّكران اشدّ من العقوبات.

(قَالُوا لَسْنَا لَمْ تَنْتَه يَأْلُو طُ) عمّاتنهى عنه (لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ) من قرينا (قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِّنَ الْقَالِينَ) لا لانفسكم فانكم صنيع ربّى و لا اقدر ان اقلّكم و لكن عملكم لكونه مخالفاً لامره التّكوينيّ و التّكليفىّ كان مغضوباً لى تخرجونى من قريتكم او لم تخرجونى ثمّ انصرف عنهم و التّجأ الى الله فقال: (رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ فَنَجِّنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا) من اهله و هى امرأة لوط (فِي الْغَابِرِينَ) فى الباقيين الماكثين فى القرى على ما قيل أنّها لم تخرج مع لوط؛ او فى الغابرين فى العذاب على ما قيل أنّها خرجت و اصابها فى الطّريق حجر فاهلكها.

(ثُمَّ دَمَّرْنَا) اى اهلكنا (الْأَخْرِينَ) بالخسف او بايتفاك القرى انقلابها ثمّ امطرنا على من كان غائباً من القرى الحجارة من السّماء او امطر عليهم الحجارة ثمّ انقلب قراهم بهم. (وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا) عجيباً و هو امطار الحجر

(فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَ أَصْحَابُ لَأْيِكَةِ الْمُرْسَلِينَ) الايك الشجر الملتف الكثير او الجماعة من كل شجر حتى من النخل والواحدة الايكة او الاجمة الكثير الشجر و المراد باصحاب الايكة اهل مدين او جماعة كانوا بقرية قرب مدين و لم يكونوا من قبيلة شعيب عليه السلام، بعث شعيب عليهم كما بعث على اهل مدين.

و لآئهم لم يكونوا من قبيلته قال تعالى: (إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ) و لم يقل اخوهم شعيب (أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَأَطِيعُونَ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ) اى من جملة من شيمته التطفيف فى الكيل والميزان (وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ) اى لا تنقصوا من الناس (أَشْيَاءَهُمْ) او لا تظلموا الناس فى الاشياءهم و على الاول يكون بياناً لمفهوم مخالفة او فوا وزنوا.

و على الثانى يكون اعم لان ظلم الناس فى الاشياء اعم من ان ينقصوا فيما يعطونهم او يزيدوا فيما يأخذون منهم.
(وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) تعميم بعد

تخصيص (وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ قَالُوا
 إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) بمعنى المسحورين المصابين
 بالسحر حتى فسد عقولهم ولا يدرون ما يقولون و التضعيف
 للمبالغة او المجوفين الذين لهم سحراى رية و يحتاجون الى الاكل

و الشرب و الترويح بالهواء او من المتباعدين من الانسانية.

(وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ) اى انه نظنك
 (لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا) جمع «الكسفة»
 كالكسف بالكسر والفتح (مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ قَالَ) بعد ما لم ينجح فيهم المحاجة (رَبِّىَ أَعْلَمُ
 بِمَا تَعْمَلُونَ) فان رآكم مستحقين للعذاب واسقاط السماء عليكم

فعل بكم وان رآكم مستحقين للتوبة و مستعددين لرحمته و فققكم.

(فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ) اى
 يوم السحابة التى اظلتهم فانه كما نقل اصابهم حر شديد سبعة ايام و
 حبس عنهم الريح ثم غشيتهم سحابة فلما غشيتهم خرجوا اليها طلباً
 للبرد من شدة الحر فأمطرت عليهم ناراً فاحرقتهم و كان من اعظم
 الايام والوقائع و لذلك قال تعالى: (إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ
 عَظِيمٍ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ
 وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) ولما ذكر قصص
 الانبياء الماضين و هلاك اقوامهم لتكذيبهم ليكون تسلية

لِلرَّسُولِ ﷺ وَتَهْدِيداً لِقَوْمِهِ الْمَكذِبِينَ ذَكَرَ الْقُرْآنَ أَوْ قُرْآنَ وَلايَةِ
عَلِيٍّ ؑ وَآمَارَاتٍ صَدَقَهُ لِيَكُونَ أَقْرَبَ إِلَى الْقَبُولِ وَالْإِنذَارِ.
وَقَالَ: (وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) عَطَفَ عَلَى
السَّابِقِ بِاعْتِبَارِ الْمَعْنَى كَأَنَّهُ قَالَ: وَانَّ شَعِيباً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وَانَّكَ
لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وَانَّ الْقُرْآنَ أَوْ الْقُرْآنَ وَلايَةِ عَلِيٍّ ؑ لَتَنْزِيلِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ.

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ) يَعْنِي جِبْرِئِيلَ ؑ فَانَّهُ مِنْ
جَمَلَةِ الْأَرْوَاحِ وَآمِينَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ (عَلَى قَلْبِكَ) أَي صَدْرِكَ أَوْ
قَلْبِكَ الْحَقِيقِيِّ الْمَقَابِلَ لِلصَّدْرِ وَالنَّفْسِ فَإِنَّ الْوَلَايَةَ فِي الْقَلْبِ كَمَا أَنَّ
الرِّسَالَةَ وَاحْكَامَهَا وَكُتُبَهَا فِي الصَّدْرِ.

(لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) أَي مِنَ الرِّسَالِ الَّذِينَ شَأْنُهُمْ
الْإِنذَارُ لَا مِنَ الْمُبَشِّرِينَ فَقَطْ فَإِنَّ الْبَشَارَةَ الْمُنْفَكَّةَ عَنِ الْإِنذَارِ شَأْنُ
الْوَلَايَةِ الْمُنْفَكَّةَ عَنِ الرِّسَالَةِ.

أَتَى بِالْغَايَةِ قَبْلَ تَمَامِ الْمَغْيِيِّ؛ لِلاشْعَارِ بَانَ الْإِنذَارُ أَنَّمَا هُوَ
بِنَفْسِ الْقُرْآنِ أَوْ الْوَلَايَةِ لَا بِكَوْنِهِ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ هَذَا عَلَى تَقْدِيرِ كَوْنِ
قَوْلِهِ: (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) مُتَعَلِّقاً بِقَوْلِهِ نَزَلَ وَأَمَّا إِذَا كَانَ مُتَعَلِّقاً
بِكَوْنِهِ مِنَ الْمُنذِرِينَ فَكَانَ مِنْ أَجْزَاءِ الْغَايَةِ لَا الْمَغْيِيِّ.

وَالْمُرَادُ بِاللِّسَانِ الْعَرَبِيِّ هُوَ لُغَةُ الْعَرَبِ مُجَازاً فَإِنَّ اسْتِعْمَالَ
اللِّسَانِ فِي الْقَوْلِ كَثِيرٌ وَالْمُرَادُ بِالْمُبِينِ الْفَصِيحِ الظَّاهِرِ الْكَلِمَاتِ

والحروف، او الظاهر المعانى والواضح المقاصد.
 او المبيّن للمقاصد، او المبيّن للالسن فانه كما فى الخبر يبيّن
 الالسن ولا تبيّنه الالسن؛ فان لغة العرب لسعتها وسعة التصرف فى
 هيات كلماتها تبيّن جميع اللغات بمحض التصرف فى هيات كلماتها
 وليست تلك السعة فى سائر اللغات فلا يبيّن سائر اللغات بدون
 التقييدات لكلماتها لغة العرب.

فان الضرب بتصريفاته فى هياته يدل على عدّة معان
 متخالفة لا يمكن تبيينها بسائر اللغات الا بضم قيودات عديدة.
 فان الضرب يفيد معناه المصدرى و هيئة ضرب يفيد المعنى
 المصدرى مع زمانه ونسبته و فاعله و ذكورة فاعله و وحدته و
 هكذا سائر متصرفاته و ليس سائر اللغات كذلك فهو يبيّن الالسن
 بهيات كلماته ولا تبيّنه الالسن الا بضماءم و قيودات لكلماتها.

(وَ اِنَّهُ) اى القران باوصافه او بمعانيه او قران ولاية
 على عليه السلام (لَفِي زُبُرِ الْأَوْلِيَّيْنَ) اى كتبهم (أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ
 أَنْ يَعْلَمَهُ) اى القران باوصافه او بمعانيه و احكامه، او قران ولاية
 على عليه السلام (عُلِّمُوا بَنِي إِسْرَائِيلَ) فان انبياء بنى اسرائيل اثبتوا
 فى كتبهم و اخبروا اممهم بمجىء محمد صلى الله عليه وسلم و كتابه و وصاية وصيه
 الذى هو ابن عمه و صهره و خليفته فان العلماء كانوا يخبرون بانه
 مكتوب فى كتبهم و يبشرون بمجيئه.

وكانت اليهود يستفتحون بمحمد ﷺ و اوصيائه ﷺ على اعدائهم.

و قد ورد في اخبار عديدة ان الايات في ولاية وصيه علي بن ابي طالب ﷺ.

و في خبر ان ولاية علي ﷺ مكتوبة في صحف الانبياء ﷺ ولم يبعث الله رسولا الا بنبوة محمد ﷺ و ولاية وصيه علي بن ابي طالب ﷺ^(١).

(وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ) اى القران او قران ولاية علي ﷺ (عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ) الذين لا يفصحون عن الكلمات او الذين هم غير العرب او سائر افراد الحيوان العجم.

(فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ) لعدم افصاحه عن الكلمات و المقاصد لانهم بعد انزال القران عليك مع افصاحك عن كلماته و مقاصده ما امنوا فلو نزلناه على ذى لكنة بلسانه كان عدم الايمان كالسجية لهم.

و للاشارة الى هذا المعنى قال ما كانوا به مؤمنين بتخلل كان لعدم افصاحه، او له و للعناد مع علي ﷺ؛ او المعنى لو انزلناه على عجمى ما كانوا ليؤمنوا للحمية التي كانت لهم مع العجم، او له و للعناد مع علي ﷺ.

١. نور الثقلين ج ٤/ص ٦٥/ح ٨٦

او المعنى لو انزلناه على حيوانٍ غير ناطق فنطق به اعجازاً
منا ما كانوا ليؤمنوا به مع انه يكون دليل صدقه حينئذٍ معه لشدة
بعدهم و نفرتهم من الحق اولها و لشدة عنادهم مع على عليه السلام.

روى عن الصادق عليه السلام لو نزلنا القرآن على العجم ما امت به
العرب و قد نزل على العرب فامت به العجم فهذه فى فضيلة العجم.
(كَذَلِكَ) اى مثل سلوك الكفر فى قلوب هؤلاء (سَلَكْنَاهُ)
اى الكفر (فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ) او مثل نزول القرآن على
قلبك بلسان عربى مبين سلكناه فى قلوب المجرمين و مع ذلك
لا يؤمنون به، او مثل سلوك القرآن فى قلوب هؤلاء الكفار
حالكونهم متنفرين منه غير مؤمنين به سلكناه فى قلوب المجرمين
قلوب المجرمين حالكونهم متنفرين منه.

(لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) ولا ينفع
نفساً ايمانها حينئذٍ.

و اشير فى اخبار عديدة الى ان المراد بالمجرمين بنو امية و
انهم لا يؤمنون بعلى عليه السلام حتى يروا العذاب الاليم.

(فَيَأْتِيَهُمُ) العذاب الاليم (بَعْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)
بمجيئه لعدم تقدم اماره له (فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ) يعنى
انهم قبل مجيئه يستهزؤن به و يستعجلون به استهزاءً فاذا جاءهم
يسألون النظره (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ) تهويل و تهديد لهم.

(أَفَرَأَيْتَ) يا محمد ﷺ او الخطاب عام (ان مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ) عديدة مديدة (ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ) من العذاب (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ) شيئاً من عذاب الله (مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ) في الدنيا و قد صرَّح في اخبار عديدة ان قوله افرايت (الى الاخر) نزلت في بنى امية و ان رسول الله ﷺ رآهم في منامه يصعدون منبره بعده يضلون الناس عن الصراط القهقري فاصبح كئيباً و نزل عليه جبرئيل و سأل عن حزنه فقال ﷺ: رأيت في منامى كذا فخرج ثم نزل و جاء بهذه الاية تسلية للرسول ﷺ و جاء بسورة انا انزلناه تسلية له ﷺ بان ليلة القدر التي اعطيت خيراً من الف شهر يكون فيها ملك بنى امية.

(وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ) عطف فيه استدراك توهم ان العذاب الجائي بغتة كان ظلماً (ذِكْرِي) مفعول له و اسم للتذكير (وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ) معذِّبين من غير استحقاق و من غير تذكير لهم بالعذاب (وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ) اى بالقران او قران و لاية على ﷺ (الشَّيَاطِينُ) كما زعم المشركون ان القران النازل على محمد ﷺ من قبيل ما يلقيه الشيطان على الكهنة.

(وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ) و ما يستطيعون (ان ينزلوه) يعنى ليس شأن القران الذى هو كلام الله و الاتى به هو الملك و المتلقف محمد ﷺ الذى هو اعلى من الملك ان يلقنه الشياطين و

لالشياطين يقدرّون ان يأخذوه و ينزلوه لانّ الشياطين عالمهم
ظلمانى اسفل العوالم والقران و محمد ﷺ والملائكة عالمهم
نورانى اعلى العوالم فاذا وصل القران الى الشياطين فرّوا بل هلكوا
كما قيل:

ديو بگريزد از آن قوم كه قرآن خوانند

(انَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ) اى سمع القران و كلام الملك
(لَمَعَزُولُونَ) فانّ قول الملك و خطاب القران شهاب رادع
للشيطان.

(فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ) يعنى اذا كان القران من الله من غير
شراكة لغيره، او اذا كان ولاية على ﷺ من الله فلا تدع مع الله او مع
على ﷺ (إِلَهًا) اى معبوداً او ذا ولاية (أُخْرًا) و هذا على: اياك
اعنى واسمعى يا جارة.

(فَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ) مثل بنى امية الذين عدلوا عن
على ﷺ الى غيره فحتم لهم عذاب اليم.

(وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) خصّ العشيرة الاقربين
مع انه مأمور بانذار الخلائق اجمعين؛ اما لانّهم اقرب الى القبول من
غيرهم فاذا انذروا قبلوا لمناسبة القرابة بينهم و بينه و لا طلاعهم
على خفايا احواله و انه لا مداهنة فيه و لا يطلب الدنيا دون غيرهم.
او لانّهم ان امنوا سهل عليه ﷺ دعوة الغير و سهل على الغير

قبول دعوته لاستظهاره بهم و اعانتهم له و مشاهدة الغير لايمان
المطلعين على خفايا احواله وان لم يؤمنوا تنفّر عنه الاباعد
مستدلين بانّه ان كان حقاً كان اتّباعهم له اولى من اتّباعنا.
او لانه ان انذر عشيرته يعلم انه الهى و انه بدأ بعشيرته
فلا يدع غير عشيرته، او لانه يمكنه جمعهم و انذارهم دون غيرهم.
و قد نقل من طريق العامّة و الخاصّة ان محمّداً ﷺ بعد نزول
هذه الاية قال لعلى عليه السلام: يا على اصنع لهم غذاءً فصنع غذاءً قليلاً
فجمعهم رسول الله ﷺ فى الشعب فاكلوا كلهم من ذلك الغذاء القليل
و شبعوا فبدرهم ابولهب فقال: هذا ما سحركم به الرجل فسكت عليه السلام
يومئذ و لم يتكلّم بشىء ثمّ دعاهم من الغد على مثل ذلك الطّعام ثمّ
انذرهم.

فقال: يا بنى عبدالمطلب انى انا النذير اليكم من الله عزّ و جلّ
و البشير فأسلموا و أطيعونى تهتدوا ثمّ قال عليه السلام: من يواخينى و
يوازرنى و يكون وليّى و وصى بعدى و خليفتى فى اهلى و يقضى
دينى؟ فسكت القوم فأعادها ثلاثاً؛ كلّ ذلك يسكت القوم و يقول
على عليه السلام: انا، فقال عليه السلام: فى المرّة الثالثة: انت، فقام القوم و هم
يقولون لابى طالب: اطع ابنك فقد أمر عليك.

و فى رواية العامّة: ايكم يقوم و يباعنى؟ و اعاد لهم الكلام
ثلاث مرّات و سكت القوم ثمّ قال: ليقومنّ قائمكم او ليكوننّ فى

غيركم ثم لتندمن فقام على عليه السلام فبايعه و اجابه، ثم قال: ادن منى فدنا منه ففتح فاه و مجّ فى فيه من ريقه و تفل بين كتفيه و ثدييه.
فقال ابو لهب: فيئس ما حبوت به ابن عمك ان اجابك فملأت فاه و وجهه بزاقاً؟ فقال صلى الله عليه وآله: ملأته حكمة و علماً.

و عن طريق العامة والخاصة و انذر عشيرتك الاقربين و رهطك منهم المخلصين عن الرضا عليه السلام: و انذر عشيرتك الاقربين و رهطك المخلصين قال هكذا فى قراءة ابى بن كعب و هى ثابتة فى مصحف عبدالله بن مسعود قال: هذه منزلة رفيعة و فضل عظيم و شرف عال حين عنى الله عزّ و جلّ بذلك الال فذكره لرسول الله صلى الله عليه وآله (١).
و يجوز ان يكون المراد بالعشيرة الاقربين الذين كانوا بحسب مرتبتهم الرّوحانية عشيرته و اقرب منه و يكون المعنى انذر بحسب مقامك العالى و عشيرتك الاقربين و تنزل عن مقامك العالى الى مقام التابعين.

(وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ) خفض الجناح استعارة للتذلل والتواضع من جهة المحبّة من خفض جناح الطيور لازواجها يعنى تنزل و تواضع عن مقامك العالى.

(لِمَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) فانهم لا يقدرّون على سماع كلامك بحسب مقامك العالى و انذارهم بلسان و مقام يناسب

١. عيون اخبار الرضا عليه السلام ج ١/ص ١٨١ /باب ٢٣/ح ١

مقام المؤمنین التابعین.

(فَإِنَّ عَصَوَكُمْ) ای عشیرتک او اتباعک المؤمنون فإنهم بحسب حدود مقامهم و تعیناتهم النازلة یعصونک (فَكُلُّ إِنْسِي بَرِيٍّ مِّمَّا تَعْمَلُونَ) و لا تقل انی بریء منکم فإنهم ان كانوا اتباعک كانت برائتک منهم براءة من اللطيفة الہیة؛ كما مضى مکرراً ان الاسماء و الاحکام اسماء جارية على الفعلية الاخيرة من الاشياء فخطاب اتباعک و البرائة منهم يكون خطاباً و براءة من الفعلية الاخيرة التي هي فعلية الرسالة او فعلية الولاية و فعلية الرسالة و الولاية ليست الا الالهيّة.

و ان لم يكونوا اتباعک و لم يكونوا مرتدّين عن الفطرة بابطال الفطرة الانسانية كان فعليتهم الاخيرة الانسانية و ان كانت محتجبة تحت غيرها من الفعليات الاخر و كانت البرائة منهم براءة من الانسانية التي هي ايضاً لطيفة الہیة.

نعم ان قطع الفطرة صح ان يقال: انی بریء منک كما حکى الله تعالى عن ابراهيم عليه السلام بقوله فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه يعنى تنزل عن مقامک العالی و شاركهم في مقامهم النازل؛ فان خالفوك في التقييد بحدود مقامهم فاظهر نزاهة ذاتک عن تلك الحدود و قل لهم: انی بحسب مقامى العالی منزّه عن حدود تلك المقامات و تعیناتها و ان شاركتم في بعض لوازمها لئلا تستوحشوا منى حتى

لا يتوهموا أنك تكون مثلهم.
 (وَتَوَكَّلْ ^(١) عَلَى الْعَزِيزِ) الَّذِي لَا يَقَعُ فِي مَلِكِهِ إِلَّا مَا
 يَشَاءُهُ يَعْنِي أَخْرَجَ مِنْ رُؤْيَا الْأَفْعَالِ مِنَ الْفَاعِلِينَ وَانظُرْ فِي جُمْلَةِ
 الْأَفْعَالِ إِلَى الْفَاعِلِ الْحَقِّ حَتَّى تَشَاهِدَ أَنَّ الْعَامِلَ هُوَ يَدُلُّهُ فَتَكُلُّ أَمْرَكَ
 وَأَمْرَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا تَحْزَنُ عَلَى عَصِيَانِهِمْ.
 (الرَّحِيمِ) الَّذِي لَا يَشَاءُ لِعِبَادِهِ إِلَّا مَا هُوَ صَالِحُهُمْ وَلَا يَشَاءُ
 لِأَعْدَائِهِ إِلَّا مَا هُوَ صَالِحُ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ صَالِحِ نِظَامِ الْعِلْمِ
 فَلَا تَحْزَنُ عَلَى مَا فِيهِ صَالِحٌ عَامِلُهُ أَوْ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ صَالِحِ
 نِظَامِ الْكُلِّ.
 (الَّذِي يَرْنَكَ حِينَ تَقُومُ) لِلصَّلَاةِ وَحَدِّكَ كَمَا فِي الْخَبَرِ
 أَوْ تَقُومُ فِي اللَّيْلِ لِلصَّلَاةِ أَوْ تَقُومُ فِي النَّاسِ، أَوْ تَقُومُ بِقِيَامِ جَمِيعِ
 مَرَاتِبِكَ لِلحُضُورِ عِنْدَ رَبِّكَ أَوْ تَقُومُ بِالْعُرُوجِ عَنِ مَقَامِ الْكَثْرَاتِ
 وَالخُرُوجِ مِنْ بَيْنِهِمْ.
 (وَتَقَلِّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ) وَقْتَ الصَّلَاةِ بِالْجَمَاعَةِ أَوْ
 تَقَلِّبُكَ مِنْ قِيَامِكَ وَ انْحِنَائِكَ فِي الْمُنْحِنِينَ الْمُنْكَوسِينَ فِي الْكَثْرَاتِ
 الْمَبْتَلِينَ بِهَا، أَوْ تَقَلِّبُكَ فِي الْخَاضِعِينَ الْمُتَوَاضِعِينَ لِلَّهِ، أَوْ تَقَلِّبُكَ فِي
 الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ اللَّاتِي كَانَتْ لِلْسَّاجِدِينَ لِلَّهِ فَانَّهُ لَمْ يَكُنْ

١. قال علي بن أبي طالب: في التوكل حقيقة الأيقان (حقيقت يقين در توکل است)

الآن من نكاح صحيح من لدن آدم عليه السلام و كانت أبأوه موحدين.
 (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ) لا سميع سواه (الْعَلِيمُ) لا عليم سواه
 فان سمع كل سامع و علم كل عليم سمعه و علمه النازلان.
 و فى خبر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا ترفعوا قبلى و لا تضعوا قبلى
 فانى اريكم من خلفى كما اريكم من امامى؛ ثم تلا هذه الاية يعنى
 اذا كنتم فى الصلوة فلا ترفعوا رؤسكم من السجدة و لا تضعوها
 للسجدة قبلى^(١).

الاستشهاد بالاية يدل على ان الامر بالتوكل كان من الله و ان
 المأمور بالتوكل هو نفسه باعتبار مقام نفسه و ان المتوكل عليه هو
 نفسه ايضاً بحسب مقام روحه الذى هو مقام الولاية و هو
 الموصوف بالعزيزة و الرحمة و بالرؤية فى جميع الاحوال.
 (هَلْ أَنْبَأَكُمْ) لما ذكر ان القران ما تنزل به الشياطين اشتاق
 نفوس السامعين لبيان من تنزل عليه الشياطين و ما تنزلون به فقال
 تعالى هل انبئكم (عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ) من موصولة
 والظرف متعلق بانبيئكم او استفهامية والظرف متعلق بتنزل.
 (تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ) من افك كضرب و علم افكاً بالفتح
 والكسر والتحرير كذب، او من افكه عنه كضرب صرفه و قلبه او
 قلب رايه او من افك فلاناً جعله يكذب.

(أَثِيم) يعنى ان الشياطين لَمَّا كانوا بحسب وجودهم و ذواتهم كاذبين منحرفين عن الصراط المستقيم و منكوسين مقلوبين لا يتنزلون الا على الكذاب المنكوس الذى بفطرته يصرف قوى وجوده و من فى خارج وجوده عن الحق و الاستقامة للزوم السنخية بين النازل و المنزل عليه و الاثيم الذى يفعل الافعال التى لم تكن على الصراط المستقيم الانسانى.

(يُلْقُونَ) اى الشياطين (السَّمْعَ) يعنى يصعدون الى السماء لاستراق السمع من الملائكة و يستمعون منهم ثم يتنزلون الى اسناخهم من الانس و يخبرونهم.

(وَ) لكن (أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ) فان مسموعاتهم و ان كانت حقة لكنّها اذا وصلت اليهم و دخلت اصماخهم تنصرف عن وجهتها الحقانية و تصير باطلة فان وجودهم كالمراة المعوجة التى لا يرى فيها الصور الا على خلاف ما هى عليه او يلقى الشياطين المسموع على اسناخهم الانسية او يلقى الافا كون السمع للشياطين و ينقادونهم لاستماع اكاذيبهم و ضمير اكثرهم راجع الى الشياطين او الى الافا كين فان الكل يكونون بحال اذا وصل الصدق اليهم صار كذبا و انما قال اكثرهم لان القليل من الشياطين و القليل من الافا كين فطرتهم باقية على الاستقامة و لا يصير الحق فى وجودهم باطلاً و يبقى الصدق على صدقه فى وجودهم.

(وَالشُّعْرَاءُ) جمع الشعراء والشاعر من شعر به كنصر و كرم شعراً بالكسر و شعراً بالفتح علم به و فطن له عقله و لما كان الشاعر الاتى بالكلام الموزون سريع التفتن بالالفاظ المتناسبة المتناسقة والمعانى الدقيقة غلب فى العرف اسم الشعر على كلامه الموزون؛ واسم الشاعر عليه و لما كان الاغلب ان الشعراء يظهرن الاباطيل والا كاذيب بصورة الحق بتمويهات و تزيينات نقل عن الشعر والشاعر اسم الشعر والشاعر الى كلام باطل مموّة ظاهر بصورة الحق و الى قائله.

ومنه القياسات الشعرية للقياسات الوهميّة الباطلة المموّهة الظاهرة بصورة القياس الحقّ الصادق و لما كان القران ذا وجوه بحسب طبقات الناس و يراد منه كلّ وجوهه بحسب طبقات الناس والمراد بالحمل على احسن الوجوه كما مضى فى المقدمات الحمل على احسن الوجوه الاضافى صحّ تفسير قوله تعالى: والشعراء (يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ) بالذين يأتون بالكلام المنظوم.

كما نقل ان المراد شعراء العرب كانوا يأتون النبى ﷺ و كان جمع من الغاوين يجتمعون اليهم اليهم و يستمعون كلامهم و ذكروا اسمائهم و عددهم.

و صحّ تفسيره بالقصاص الذين كانوا فى الاسواق والمحافل

ينقلون الحكايات والاسمار التي لا اصل لها ولا حقيقة^(١).
 وصح تفسيره بالوعاظ الذين يعظون ولا يتعظون وبالفقهاء
 والقضاة الذين يفتون و يقضون بين الناس من غير اذن و اجازة من
 الله او من خلفائه كفقهاء العامة و قضاتهم فانهم ايضاً يقولون و
 لا يفعلون ما يقولون.

الصادق عليه السلام هم القصاص^(٢).

و عنه عليه السلام: هم قوم تعلموا و تفقهوا بغير علم فضلوا و اضلوا.
 و عنه عليه السلام: نزلت في الذين غيرو دين الله و خالفوا امر الله هل
 رأيت شاعراً يتبعه احد؟! انما عني بذلك الذين وضعوا ديناً بارائهم
 فتبعهم على ذلك الناس^(٣).

الباقري عليه السلام: هل رأيت شاعراً يتبعه احد؟ انما هم قوم تفقهوا
 لغير الله فضلوا و اضلوا^(٤).

(أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ) اى الشعراء (فِي كُلِّ وادٍ) من اودية النفس
 والخيال (يَهيمُونَ) يتحيرون، شبه تخيلاتهم التي لا ثبات لهم
 عليها ولا يرون حقاً منها و لا يعتقدن صدقها بالادوية التي هب

١. عن الامام الصادق عليه السلام: ان امير المؤمنين عليه السلام رأى قاصاً فى المسجد فصرَّبه بالذرة و طرده (امام

صادق عليه السلام: امير المؤمنين عليه السلام نقل گويى را در مسجد ديد او را با دوال زد و بيرونش كرد.) تفسير

الميزان ٧٥/١١. ٢. بحار الانوار ١/٢٦٤/٧٢.

٣. البرهان ٣/١٩٤ و تفسير القمى ج ٢/ص ١٢٥

٤. تفسير مجمع البيان ٧/٣٢٥

المفارج بين الجبال او التلال التي لا يرى ما حولها لارتفاع الجبال والتلال المحيطة بها ولم يكن فيها طريق و لا يدرى السالك فيها اين مخلصها سواء كان المراد بالشعراء القائلين للشعر او القصاص والوعاظ او الفقهاء والقضاة.

(وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ) فان الكلّ حالهم ذلك فانّ الشعراء يعرقون في جميع ما يقولون.

كما قيل: «كازا كذب اوست احسن او» والقصاص الوعاظ شأنهم و شغلهم تزييناً لكلام و تجديد النشاط للاستماع بحكايات جديدة و اسمار غير مسموعة كذباً كان او غير كذب عاملين كانوا و غير عاملين و فقهاء العامة شغلهم الافتاء من غير عمل.

(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا^(۱)) بالبيعة العامة او الخاصة.

۱. ابوالحسن مولى بنى نوفل: انّ عبد الله بن رواحة و حسان بن ثابت اتيا رسول الله حين نزلت «الشعراء» يبكيان و هو يقرأ «الشعراء يتبعهم الغاؤون» حتّى بلغ «الذين امنوا و عملوا الصالحات قال: انتم «وذكروا الله كثيراً» قال: انتم «وانتصروا من بعد ما ظلموا» قال: انتم «وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون» قال: الكفار. (ابوالحسن وابسته بنى نوفل مى گوید: هنگامى كه سوره‌ى شعراء نازل شد، عبدالله بن رواحه و حسان بن ثابت با چشم گريان خدمت رسول خدا آمدند و آن حضرت «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند» را مى‌خواند تا كه به «مگر آنان كه ايمان آوردند و كار شايسته كردند» رسيد فرمود: شما هستيد «وخدا را بسيار ياد مى‌كنند» فرمود: شما هستيد «و بعد از آنكه مورد ستم واقع شدند يارى خواستند» فرمود: شما هستيد «وكسانى كه ستم كردند بزودى خواهند دانست كه به چه مكانى باز مى‌گردند» فرمود: كافران هستند.

(وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) على الشُّروط و الكيفيَّة
 المأخوذة فانَّ الشَّاعر منهم لا يقول ما لم يكن فيه رضى الله و الناقل
 والواعظ ايضاً كذلك و يفعل ما يقول او لا ثم يقول ثانياً، و الفقيه
 منهم لا يتكلّم بدون الاذن و الاجازة و بعد الاجازة يصير باطلة
 صحيحاً و كذبه صدقاً و ظنه يقيناً.

(وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا) فى شعرهم و قصصهم و مواظبتهم
 و مسائلهم الفقهيَّة (وَأَنْتَصَرُوا) انتقموا عمّن يفعل بهم (مِنْ)
 بَعْدِ مَا ظَلَمُوا أَوْ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) فى مقام واما الذين
 ظلموا من الشُّعراء بان يقولوا ولا يفعلوا و يكون ظاهرهم بخلاف
 باطنهم فسيعلمون (أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) تهديد لهم
 بسوء العاقبة.

قال على ^{عليه السلام}:
 عَجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ
 عَقْلِهِ

پسندیدن آدمی خویش را

حسود خرد کرده خود کیش را^(۱)
نهج البلاغه حکم ۲۱۲

۱. شعرا از آقای ناصر باریکانی طالقانی (ناصح) نهج البلاغه منظوم صفحه ۱۰۷۵

فهرستهای پنجگانه

- فهرست اعلام
- فهرست ترجمه‌ی اخبار
- فهرست اخبار متن
- فهرست ابیات
- فهرست منابع

فهرست اعلام

اشخاص

ابوالحسن مولی بنی نوفل، ۱۱۹، ۱۷۱

ابولهب، ۸، ۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۳

ابی بن کعب، ۱۰۸، ۱۶۴

حسان بن ثابت، ۱۱۹، ۱۷۱

عبدالله بن رواحه، ۱۱۹

عبدالله بن رواحه، ۱۱۹، ۱۷۱

عبدالله بن مسعود، ۱۰۸، ۱۶۴

عبدالمطلب، ۱۶۳

لابی طالب، ۱۶۳

اقوام

اهل ایکه، ۸۸، ۸۹

باصحاب الایکه، ۱۵۴

بنی امیّه، ۹۹

بنی امیّه، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵

بنی امیّه، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲

عاد، ۷۱

عاد، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۳

عاد، ۷۴

- قوم ثمود، ٧٣
- قوم عاد، ٧٣، ٧٤، ١٥٢
- قوم لوط، ٨١، ٨٢، ١٥٢
- اماكن
- مدین، ٨٩، ١٥٤
- امكنه
- مدین، ٨٩، ١٥٤، ١٥٥
- مصر، ٢٧، ٤٤، ١٢٧، ١٣٢، ١٣٤
- پیامبران
- آدم، ٦٣
- ابراهیم، ٤٩، ٥٠، ٥١
- ابراهیم علیه السلام، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٤، ٦٥، ٦٧، ١١٠، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٥، ١٦٥
- الرّسول صلی الله علیه و آله، ١٢٣
- آدم علیه السلام، ١٦٦
- بمحمّد صلی الله علیه و آله، ١٤١، ١٥٨
- بموسی علیه السلام، ١٣٢، ١٣٧
- پیامبر صلی الله علیه و آله، ٧، ١٧، ١٩، ١٠٠، ١٠٥، ١١٦
- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ٧، ٨، ٩، ٦٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٤٤، ١٤٥، ١٠٠، ١٠٧
- رسول صلی الله علیه و آله، ١٠١
- رسول الله صلی الله علیه و آله، ١٤٣، ١٤٥، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٦
- رسول خدا صلی الله علیه و آله، ٨، ٩٢، ١٠٦، ١٠٨، ١١٢

- شعیب، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۱۵۵
- شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۱۵۵
- صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۷۳
- صالح، ۷۲، ۷۸
- صالح، ۸۰
- صالح، ۱۵۱
- لرسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۱۶۴
- للسرّسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۱۵۶، ۱۶۱
- لموسى عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۱۲۷
- لوط، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۱۵۲، ۱۵۴
- لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۸۲
- محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۱۶، ۲۱، ۴۸، ۵۶، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱
- محمّدأ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۱۶۳
- موسى، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶
- موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷
- نوح، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۱۴۵، ۱۴۶
- نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۶۷، ۷۰
- نوح و هود و صالح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ۱۵۲
- هود، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲
- هود، ۷۴

- هو د عايشا، ٧٨
 (ابراهيم)، ٥٠، ٥١
 پيشوايان معصوم
 آل محمد ﷺ، ١٠٨
 ابى عبدالله عايشا، ١٤٥
 الامام الصادق عايشا، ١١٧
 الرضا عايشا، ١٦٤
 الصادق عايشا، ١١٧، ١٥٩، ١٦٩
 القائم عجل الله فرجه، ١٢٣، ١٢٤
 امام باقر عايشا، ١١٨
 امام صادق عايشا، ٩٨، ١١٧، ١١٨
 امير المؤمنين عايشا، ١١٧
 بعلى عايشا، ١٦٠
 جعفر صادق عايشا، ٦٤
 حضرت قائم عجل الله فرجه، ١٩
 رضا عايشا، ١٠٨
 على عايشا، ٨، ٩، ١٦، ١٩، ٢١، ٥٦، ٦٣، ٦٥، ٩٢، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠١، ١٠٤، ١٠٥،
 ١٠٦، ١٠٧، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٥، ١٤١، ١٤٤، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣
 على، ٧٤، ٧٨، ٩٨، ١٢٤، ١٣٢، ١٤٨، ١٥١، ١٥٢، ١٥٦، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٦٤، ٩٧،
 ١١١، ١٦٥، ١٥٨
 على بن ابى طالب عايشا، ٩٧، ١٥٨، ١٥٩

لعلیؑ، ۱۶۳

طواغیت

شیاطین، ۶۳، ۶۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

فرعون، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰

۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶

فرشتگان

جبرئیل، ۹۳، ۹۴، ۱۶۱

جبرئیلؑ، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۷

جبرئیل امینؑ، ۱۰۲

روح الامین، ۹۳

واژه‌های عرفانی

العالم الصغیر، ۱۲۴

العالم الکبیر، ۱۲۴

سیر و سلوک، ۲۹، ۹۹

هواجس، ۱۴۳

فهرست ترجمه‌ی اخبار

- و در اخبار متعدّد آمده‌است که مراد از «آیه» در این آیه
 نشانه‌ای صحیح است که جوانان هنگامی که خروج حضرت قائم
 عجل الله فرجه می‌شنوند برای اعلام خروج یا را کد شدن خورشید،
 خارج شدن سینه و وجه در منظر خورشید که آیه و نشانه‌ای از
 نشانه‌های خروج حضرت قائم عجل الله فرجه است. ۱۹
 و در بعضی از اخبار آمده‌است که این آیه در خصوص حضرت
 قائم عجل الله فرجه نازل شده‌است. ۱۹
 در خبری آمده: لسان صدق برای هر فردی برای او از مال و
 دارایی برتر است یعنی ذکر خیر، سخن نیکو و ثنای زیبا از مالی که
 می‌خورد و به ارث می‌گذارد بهتر است. ۵۶
 و در خبر است: قلب سلیم قلبی است که از دوستی و حبّ دنیا
 سالم و در امان باشد. ۵۹
 و در خبر دیگری: قلب سلیم قلبی است که در حالی باخدای
 خود ملاقات می‌کند که در آن غیر از خدا وجود ندارد، فرمود: و هر
 قلبی که در آن شرک و شکّ بوده باشد ساقط است. ۶۰
 و در خبری است: صاحب نیت راستین صاحب قلب سلیم است
 برای اینکه سلامت قلب از آرزوهای نفسانی مذکور فقط با نیت
 خالص برای خدا امکان پذیر است در همه‌ی امور و سپس این آیه
 را تلاوت فرمود. ۶۰

روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: به خدا که ما شیعیانمان را شفاعت خواهیم کرد، به خدا ماشیعیانمان را شفاعت خواهیم کرد، به خدا ماشیعیانمان را شفاعت خواهیم کرد تا اینکه مردم گویند پس از برای ما از شفاعت کنندگان (شفاعت کننده‌ای) نیست و دوست حامی نیز نداریم (تا این بیان) پس ای کاش باز می‌گشتیم که ما هم از مؤمنان باشیم..... ۶۴

و در حقیقت اخبار بی‌شماری هست که: این آیات در ولایت وصیّش علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. ۹۷

و در خبر است که ولایت علی علیه السلام در جمیع کتابهای (آسمانی) پیامبران نوشته شده است و هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نگردید؛ مگر به تصدیق رسالت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت وصیّش علی بن ابی طالب علیه السلام..... ۹۷

روایت شده است از امام صادق علیه السلام : که اگر قرآن را بر عجم نازل می‌کردیم عرب به آن ایمان نمی‌آورد و با اینکه بر عرب نازل شد عجم بر آن ایمان آورد و این در فضیلت عجم است (نسبت به عرب)..... ۹۸

و در اخبار بسیاری اشاره شده است که مراد از مجرمین بنی‌امیه‌اند و به راستی که آنان به علی علیه السلام ایمان نمی‌آوردند تا اینکه عذاب دردناک را ببینند..... ۹۹

در اخبار زیادی تصریح شده است بر اینکه (أَفْرَاءَيْتَ) تالی آخر در مورد بنی‌امیه نازل شده و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را در

خواب دیده بود که از منبرش بالا می‌روند و مردم را به گمراهی می‌کشاند به سوی صراط قهقرا - و افسرده از خواب برخاست که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بر او نازل شد و از اندوهش پرسید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که در خواب چنین و چنان دیدم. جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ عروج کرد و بعد نازل شد و با این آیه آمد که برای تسلی خاطر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد و سوره‌ی انا انزلناه برای تسلی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد نازل شده است برای اینکه ليلة القدر شبی است که در آن خیری بیش از هزار ماه اعطا شده است و هزار ماه در حدود دوران حکومت بنی امیه است... ۱۰۱ از طریق عامه و خاصه نقل شده است که پیامبر بعد از نزول این آیه به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای علی، غذایی برای آنان درست کن؛ پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ غذای اندکی نسبت به (نفرات) درست کرد... پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنان را جمع کرد، پس همه از آن غذای کم خوردند و سیر شدند و ابولهب (بامبادرت بر پیش دستی در هتّا کی) گفت: این بود سحر و جادویی که این مرد «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» کرد! پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت. - پس از آن یک بار دیگر آنان را برای چنین طعامی دعوت کرد و سپس در مقام انذار فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب به راستی که من پیامبری «نذیر» هشدار دهنده هستم از جانب پروردگار عزوجلّ به سوی شما و پیامبری بشارت دهنده؛ پس اسلام بیاورید و مرا اطاعت کنید که هدایت شوید... سپس فرمود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: کیست که برای من برادری کند که وزیر من باشد؟ و ولی و وصی من باشد بعد از من

و جانشین من باشد در میان اهل و خویشانم و دینم را ادا نماید؟ قوم ساکت شدند و پاسخی ندادند؛ سه بار این مطالب را بیان کرد و آن قوم ساکت بودند و علی علیه السلام پاسخ می داد: انا (من)، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای سومین بار که مطالب را فرمود؛ علی علیه السلام پاسخ داد: من؛ پیامبر خدا فرمود: تو. - پس قوم برخاستند در حالی که به ابوطالب می گفتند: پسرت را اطاعت کن که امیر تو شد! ۱۰۷

و در روایت عامه آمده است: کدامیک از شما بر می خیزد که بامن بیعت کند؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد و همه ی قوم سکوت کردند. سپس فرمود: آیا از شما کسی به پا می خیزد؟ یا کسی غیر از شما به پا خواهد خاست که شما خودتان پشیمان شوید (از برنخاستن)؛ پس علی علیه السلام به پا خاست و با او بیعت کرد و او را اجابت کرد؛ پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر من نزدیک شو پس نزدیک تر آمد دهان علی علیه السلام را باز کرد و آب دهانش را بر آن انداخت، سپس؛ بین دو کتفها و پستانش را از بزاق دهانش انداخت. ابولهب گفت: چه بد حمایت کردی پسر عمویت را که تو را اجابت کرد که دهان و صورتش را آب دهان و بزاق انداختی؟! فرمود صلی الله علیه و آله: پر کردم آن را از حکمت و دانش..... ۱۰۸

و از طریق عامه و خاصه: «وَأَنْذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ رَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» از رضا علیه السلام: «وَأَنْذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَ رَهْطِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» که فرمود: در قرائت ابی بن کعب اینچنین آمده است و همچنین در مصحف عبدالله بن مسعود نیز اینطور ثبت

شده است و فرمود: این جایگاه و منزلت بالا و فضیلت بزرگی است و شرف عالی که خداوند اینچنین عنوان کرده است محمد ﷺ و یادآوری فرمود برای رسول خدا ﷺ..... ۱۰۸

و در خبر است: فرمود رسول خدا ﷺ: قبل از من بلند نشوید و پیش از من خم نشوید؛ پس به راستی که شما را پشت سر خود آنچنان می بینم که از روبه رو و سپس این آیه را تلاوت کرد: یعنی هرگاه در نماز بودید سرهایتان را از سجده بلند نکنید و پیش از من به سجده نروید..... ۱۱۲

و از امام صادق ع آنان قصه گوها هستند..... ۱۱۷

و از امام صادق ع: ایشان قومی هستند که بدون داشتن علم (و دانش فقهی)؛ تفقه کنند، پس خود گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نمودند..... ۱۱۷

و از امام صادق ع: نازل شده است در باره‌ی کسانی که دین خدا را تغییر داده و امر الهی را مخالفت نمودند آیا دیده‌ای کسی را که شاعر باشد و مردم از او تبعیت نمایند؟ جز این نیست اینکه آنان کسانی اند که دینی را به باطل با آرای خود وضع کردند و در این مورد مردم از آنان تبعیت کردند..... ۱۱۸

و از امام باقر ع: آیا شاعری را دیده‌ای که کسی از او پیروی کند؟ جز این نیست که آنان قومی هستند که برای غیر دین دانش آموختند و در نتیجه هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند..... ۱۱۸

فهرست اخبار متن

- ففى خبر: لسان الصدق للمراء يجعله الله فى الناس خير له
من المال يعنى ذكر خير و قول حسن و ثناء جميل خير من المال
يأكله و يورثه..... ١٤٠
- و فى خبر هو القلب الذى سلم من حب الدنيا..... ١٤٢
- و فى خبر القلب السليم الذى يلقى ربه و ليس فيه سواه، قال: و
كل قلب فيه شرك او شك فهو ساقط..... ١٤٢
- و فى خبر: صاحب النية الصادقة صاحب القلب السليم لان
سلامة القلب من هوا جس المذكورات تخلص النية لله فى الامور
كلها ثم تلا هذه الاية..... ١٤٣
- روى عن ابى عبد الله عليه السلام انه قال: والله لنشفعن لشيعتنا والله
لنشفعن لشيعتنا والله لنشفعن لشيعتنا حتى يقول الناس فمالنا من
شافعين و لاصديق حميم (الى قوله) فنكون من المؤمنين..... ١٤٥
- و قد ورد فى اخبار عديدة ان الايات فى ولاية وصيه
على بن ابى طالب عليه السلام..... ١٥٨
- و فى خبر ان ولاية على عليه السلام مكتوبة فى صحف الانبياء عليهم السلام
و لم يبعث الله رسولا الا بنبوة محمد صلى الله عليه و ولاية وصيه
على بن ابى طالب عليه السلام..... ١٥٩
- روى عن الصادق عليه السلام لوزلنا القران على العجم ما امننت به
العرب و قد نزل على العرب فامننت به العجم فهذه فى فضيلة العجم.

١٥٩
 و اشير فى اخبار عديدة الى ان المراد بالمجرمين بنوامية و
 انهم لا يؤمنون بعلى عليه السلام حتى يروا العذاب الاليم. ١٦٠
 و قد نقل من طريق العامة و الخاصة ان محمداً صلى الله عليه و آله بعد نزول
 هذه الاية قال لعلى عليه السلام: يا على اصنع لهم غذاءً فصنع غذاءً قليلاً
 فجمعهم رسول الله صلى الله عليه و آله فى الشعب فاكلوا كلهم من ذلك الغذاء القليل
 و شبعوا فبدرهم ابولهب فقال: هذا ما سحركم به الرجل فسكت صلى الله عليه و آله
 يومئذ و لم يتكلم بشىء ثم دعاهم من الغد على مثل ذلك الطعام ثم
 انذرهم. - فقال: يا بنى عبدالمطلب انى انا النذير اليكم من الله عز و
 جل و البشير فاسلموا و اطيعونى تهتدوا ثم قال صلى الله عليه و آله: من يواخينى و
 يوازرنى و يكون وليى و وصى بعدى و خليفتى فى اهلى و يقضى
 دينى؟ فسكت القوم فأعادها ثلاثاً؛ كل ذلك يسكت القوم و يقول
 على عليه السلام: انا، فقال صلى الله عليه و آله: فى المرة الثالثة: انت، فقام القوم و هم
 يقولون لابي طالب: اطع ابنك فقد أمر عليك. ١٦٣
 و فى رواية العامة: ايكم يقوم و يباعنى؟ و اعاد لهم الكلام
 ثلاث مرّات و سكت القوم ثم قال: ليقومنّ قائمكم او ليكوننّ فى
 غيركم ثم لتندمنّ فقام على عليه السلام فبايعه و اجابه، ثم قال: ادن منى فدنا
 منه ففتح فاه و مجّ فى فيه من ريقه و تفل بين كتفيه و ثدييه؛ فقال
 ابولهب: فبئس ما حوت به ابن عمك ان اجابك فملأت فاه و وجهه
 بزاقاً؟ فقال صلى الله عليه و آله: ملأته حكمة و علماً. ١٦٣
 و عن طريق العامة و الخاصة وانذر عشيرتك الاقربين و

- رهطك منهم المخلصين عن الرضا عليه السلام: وانذر عشيرتك الاقربين و
 رهطك المخلصين قال هكذا في قراءة ابي بن كعب و هي ثابتة في
 مصحف عبدالله بن مسعود قال: هذه منزلة رفيعة و فضل عظيم و
 شرف عال حين عنى الله عزوجل بذلك الال فذكره
 لرسول الله صلى الله عليه وآله ١٦٤
- و في خبر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا ترفعوا قبلي و لا تضعوا قبلي
 فاني اريكم من خلفي كما اريكم من امامي؛ ثم تلا هذه الاية يعنى
 اذا كنتم في الصلوة فلا ترفعوا رؤسكم من السجدة و لا تضعوها
 للسجدة قبلي. ١٦٧
- الصّادق عليه السلام: هم القصاص. ١٧٠
- و عنه عليه السلام: هم قوم تعلموا و تفقهوا بغير علم فضلوا و اضلّوا. ١٧٠
 و عنه عليه السلام: نزلت في الذين غيرو دين الله و خالفوا امر الله هل
 رأيت شاعراً يتبعه احدٌ؟! انما عنى بذلك الذين وضعوا ديناً بارائهم
 فتبعهم على ذلك الناس. ١٧٠
- الباقر عليه السلام: هل رأيت شاعراً يتبعه احدٌ؟ انما هم قوم تفقهوا
 لغير الله فضلوا و اضلّوا. ١٧٠

فهرست ابیات

- مال را کز بهر دین باشی حمل
نعم مالٌ صالحٌ گفت آن رسول ۵۸
چیست دنیا از خدا غافل شدن
نی قماش و نقره و فرزند و زن ۵۸
آب در کشتی هلاک کشتی است
آب در بیرون کشتی پشتی است ۵۸
منفق و ممسک محل بین به بود
چون محل باشد مؤثر می شود ۵۹
ای بسا امساک کز انفاق به
مال حق را جز به امر حق مده ۵۹
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ۱۰۲
مال را کز بهر دین باشی حمل
نعم مالٌ صالحٌ گفت آن رسول ۱۴۱
چیست دنیا از خدا غافل شدن
نی قماش و نقره و فرزند و زن ۱۴۱
آب در کشتی هلاک کشتی است
آب در بیرون کشتی پشتی است ۱۴۲
منفق و ممسک محل بین به بود
چون محل باشد مؤثر می شود ۱۴۲
ای بسا امساک کز انفاق به
مال حق را جز به امر حق مده ۱۴۲
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ۱۶۱

فهرست منابع

- الاعتقادات، ١١٧
البرهان، ٩٧، ٩٩، ١٠١، ١١٨، ١٧٠
الدر المنثور، ١١٩، ١٧١
الصافي، ٩٧، ١١٧، ١١٨، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٣
الكافي، ٦٠، ١٤٠، ١٤٢
بحار الانوار، ١١٧، ١٧٠
تفسير الميزان، ١١٧، ١٦٩
تفسير القمي، ١٧٠
عيون اخبار الرضا عليه السلام، ١٠٨، ١٦٤
كنز العمال، ٦٤، ١٤٥
مجمع البيان، ٦٤، ٨٦، ١١٢، ١١٧، ١٤٢، ١٤٥، ١٦٧، ١٧٠
مستدرک الوسائل، ١٤٣
مصباح الشريعة، ١٤٣
نور الثقلين، ٥٩، ٦٠، ٩٨، ١٤٣، ١٥٩
نهج البلاغه، ١٧٢